



اسلام ماکیت حضور

حضرت آیت الله العظمی محمد علی گرامی

عنوان کتاب: درباره مالکیت خصوصی در اسلام

پدیدآور[ان]: گرامی، محمد علی

نام ناشر: دفتر حضرت آیت الله العظمی گرامی

جلد[ها]: 1

نام و نام خانوادگی کاربر: پژوهشگاه مطالعات فقه معاصر

منبع: noorlib.ir کتابخانه دیجیتال نور

تاریخ دانلود: 1404/6/15

تعداد صفحات دانلود شده: 327

الله الرحمن الرحيم



درباره

مالکیت خصوصی در اسلام



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

حضرت آیت الله محمد علی گرامی

گرامی، محمدعلی، ۱۳۱۷ -

درباره مالکیت خصوصی در اسلام / مؤلف محمدعلی گرامی - تم: مشهور، ۱۳۸۵.

۳۲۸ ص.

ISBN 978 - 964 - 96892 - 4 - 1

شابک ۱ - ۴ - ۹۶۸۹۲ - ۹۶۴ - ۹۷۸

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابخانه به صورت زیر نویس.

۱. اسلام و مالکیت. ۲. مالکیت (فقه). الفقه عنوان.

۲۹۷ / ۱۸۳۳

۱ د گ / ۲ / ۳۰ BP

دفتر آیه الله گرامی

فهرستنامه کتاب

نام کتاب	مالکیت خصوصی در اسلام
مؤلف	آیه الله محمدعلی گرامی
ناشر	دفتر آیه الله گرامی
شمارگان	۳۰۰۰
نوبت چاپ	اول / ۱۳۸۵
حاج	کوثر
قیمت	۲۵۰۰ تومان

دفتر فروش:

انتشارات مشهور / میراث ماندگار

قم: خیابان ارم / پاساژ قدس / طبقه آخر - پلاک ۱۸۲ / ص. پ ۳۳۹۹ - ۳۷۱۸۵ / تلفن ۷۸۳۱۹۲۶ - ۷۷۲۷۲۶۱

دفتر مرکزی: خیابان سعید / کوچه ۲۴ / پلاک ۸۱ / تلفن: ۷۸۳۱۹۲۶ / فکس ۷۷۳۰۳۶۵ - ۲۵۱

مشهد: چهارراه شهدا / پشت باغ نادری / پاساژ گنجینه کتاب / طبقه اول پلاک ۳۰۶ / تلفن: ۲۲۳۳۱۲۲

اسلامشهر: مرکز فرهنگی گلستان شهدای اسلامشهر / همراه ۰۹۱۳۳۰۹۷۳۱۷ - ۰۹۳۳۱۵۱۵۵۱

فهرست مطالب

۸	پیش نویس چاپ دوم
۹	پیش از بحث
۱۰	چند نکته مهم
۱۷	مترفین
۲۷	با مترفین چه باید کرد؟
۲۹	ارزش اضافی
۳۲	اسلام و مالکیت
۳۶	کارخانه دار و بهره تولید
۳۷	نیروی تمرکز یافته
۴۳	کار و ماشین = تولید
۴۳	تعیین بهره کار و ماشین
۷۹	منع حقوقی و اجتماعی
۸۶	ماده قانون حرمت کنز
۸۷	۱ - سیر تاریخی
۱۰۲	نظریات مختلف
۱۰۷	تحقیق روش ابوذر
۱۱۲	نظریه دوم
۱۱۲	نظریه سوم

۱۱۵	چهارمین نظریه
۱۱۶	آنچه از آیه می فهمیم
۱۲۷	روایات بحث
۱۳۳	نتیجه
۱۳۵	شعار مالکیت خصوصی
۱۳۶	حق معلوم
۱۴۴	مبارزات رهبران الهی با استثمار
۱۴۸	روش قارونی
۱۵۵	تحقیر سرمایه
۱۵۹	زندگانی رهبر
۱۶۲	باز هم نصوص اسلامی
۱۶۸	سخنی درباره حدیث
۱۷۹	انفاق به کفار
۱۸۰	تقسیم و مواسات
۱۸۲	آزار در عبادت
۱۸۳	دقت و مقایسه
۱۸۹	برگشت
۱۹۳	رهبران الهی و مشکلات اجتماعی
۱۹۷	اسلام و مشکل فقر
۲۰۰	تعیین نرخ حکومتی
۲۰۴	احیاء اراضی

۲۱۱	 کار و کسب
۲۱۹	 مسئله ناتوانان - زکات
۲۲۲	 موارد وجوب زکات
۲۲۹	 مقایسه زکات و خمس
۲۴۰	 مالیات اراضی خراجیه
۲۵۲	 باز هم در مورد انحصار زکات
۲۵۵	 این است آنچه می فهمیم
۲۵۹	 مقایسه رهبریت ها
۲۷۶	 تحدید نسل
۲۹۹	 رهبریتها
۳۰۷	 مضاربه و مزارعه و.....
۳۱۶	 ارث
۳۲۱	 مکتبها درمانده می شوند
۳۲۷	 فهرست آیات



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

پیش نویس چاپ دوم

پس از نشر چاپ اول کتاب نقدهایی رسید که برخی از آنها مورد توجه مؤلف قرار گرفت و رسیدگی نمود و بخصوص به نقد آقای دکتر توانایان فرد استاد محترم دانشگاه که همراه با ابراز محبت و تقدیر ایشان از تحلیل علمی کتاب رسیده بود بیشتر دقت شد. در پاورقی ها توضیحاتی درباره نقد مزبور آمده است.

کانون نشر اصالتاً و نیز از طرف مؤلف محترم، از ناقدین محترم سپاسگذار می باشد.

لازم به تذکر است، از آنجا که تألیف کتاب در سالهای قبل از انقلاب اسلامی بوده، لذا ارقام و اعداد و گاه مطالبی که با شأنیت آن نظام مطابق بوده مانند ص ۱۷۷ سطر ۱ و... بایستی مورد تأمل و دقت خواننده عزیز قرار گیرد.

پیش از بحث

این مسلم است که بحث جامع الأطراف مالکیت خصوصی و نظریه اسلام درباره آن باید وسیع تر از حد این نوشته باشد. لیکن این نوشته که در ارتباط با مباحث امامت اسلامی انجام شده است می تواند کمکی برای راه باشد.

با در نظر گرفتن روش رهبری پیامبر ﷺ و علی ﷑ همواره فکر می کردم کوتاه سخن این است که بگویم: مالکیت خصوصی به معنای روز در نبوت اسلام به جهات اقتصادی و روانی (که در این نوشته توضیح داده می شود) نفی نشده ولی در امامت اسلامی نفی شده است.

رهبری اسلامی عملاً در برابر سرمایه داری های بزرگ ساکت نمی نشیند این روش حتی در برنامه کار برخی خلفاء غاصب اسلامی که تا حدودی می خواستند به برنامه های اسلامی عمل کنند (هر چند به رعایت جامعه اسلامی) نیز به چشم می خورد.

در این نوشته درباره مالکیت ابزار تولید، ارزش کار و کالا، ممنوعیت کنز، مبارزات مذاهب با مترفین، مالیاتهای اسلامی و مسائلی دیگر بحث شده است.

قم - حوزه علمیه -

محمد علی گرامی

شعبان ۱۳۹۷

چند نکته مهم

در بحث مالکیت خصوصی و متفرعات آن به چند نکته اساسی باید توجه داشت:

۱ - قوانین حقوقی باید بر اساس قوانین واقعی تکوین، تدوین گردد مثلاً همان طور که در جهان هر معلولی وابسته به علت خویش می باشد، در حقوق هم نتیجه هر کاری به آن کار وابسته است و خود کار هم به عامل آن، تفکیک نتیجه کار از کار و یا جدا کردن کار از کارگر، (هر نوع کار و هر کارگر) بر خلاف قوانین خلقت می باشد.

۲ - در ارزش کار، میان کار متبلور و کار متدرج فرقی نیست، پولی که از کار به دست آمده، اختراعی که انجام شده، و چیزی به وجود آورده، کاری که تدریجاً انجام می شود همه ارزشمند هستند.

۳ - در زندگانی انسانها، قراردادها محترمند، اگر قراردادها مورد احترام نباشند، زندگی اجتماعی سخت در مخاطره می افتد مگر قراردادی که با قراردادهای عمومی دیگری لغو اعلام شود مثل قراردادهای اجباری، و یا قرارداد خرید و فروش چیزهایی که مضر به جامعه باشند.

۴ - در وضع قوانین حتماً لازم است رعایت جهات روانی مردم بشود. ملت نباید احساس فشار و تحمیل بیش از اندازه کند. اسلام در کلیه قوانینش روی دو پایه تکیه می‌کند: وجدان از درون، قانون از برون، و پیش از آنکه وجدان جامعه را آرامش بدهد قانون وضع نمی‌کند.

و این یک فشار فوق العاده است که فرد احساس کند نتیجه فعالیت و زحماتش به زور از او گرفته می‌شود، هر چند در راه مصالح اجتماع خرج شود.

زیرا چه بسا در تشخیص مصالح واقعی با دیگران اختلاف نظر داشته باشد، و یا مطمئن نباشد که واقعاً در مصارف واقعی صرف می‌شود و یا این درک عالی انسانی را نداشته باشد که همه افراد اجتماع را از خود و یا «خود» بدانند. آن هم نه به این معنی که همه چیزشان چون خودش. بلکه به این معنی که او زحمت بکشد و دیگران بخورند، با اینکه نمی‌داند: آیا از نتیجه زحمات دیگران هم چیزی به او می‌رسد که مساوی با زحمتش باشد یا نه؟ بلکه می‌داند که: هرگز به اندازه زحمتش بهره نمی‌برد. او زحمت و بهره افراد را در سایر نقاط جهان می‌بیند و از قیمت عادلانه کوشش افراد آگاه است.

و بنابراین اگر بخواهیم او کار کند و فقط به اندازه نیاز ضرورتش

بردارد و مازاد را حتماً و قانوناً به دیگران بدهد، باید تصویری برتر از آنچه امام صادق علیه السلام برای رسم اخوت انسانی بیان فرموده: «آیا می‌شود که یکی تان پول نداشته باشد و از جیب برادر دینی خود بردارد و هیچکدام احساس ناراحتی نکنند؟» پیدا کند؟ و این در هزار یکی هم نمی‌شود!

۵ - اسلام نمی‌خواهد ثروت یک جا، و در دست افراد به خصوصی متمرکز گردد، که خطرات بسیاری دارد. فرق نمی‌کند اینها افرادی در درون ملت باشند و با این ثروتها قدرت متمرکز شوند، و یا دولت باشد. در این صورت دیگر هیچ فردی نمی‌تواند فریاد کند و از حق خود و دیگران دفاع کند و یا جلوی منکرات را بگیرد و حقایق را در برابر حکومت‌ها بگوید. و خلاصه انسان آزاد پیدا نمی‌شود، آزاد، برده، و آزادگی، بردگی می‌شود. (۱)

۱ - برادر متعهد ما آقای دکتر حسن توانایان فرد در نقدی که بر چاپ اول این نوشته فرستاده‌اند می‌گویند: این مطالب در سیستم سرمایه داری و سوسیالیستی امروز چنین می‌باشد ولی در سیستم حکومت اسلامی با اصل توده‌ای شدن تسلیحات و وجود شورای مراجع و اصل اقتصاد و ایمان دیگر چنین وضعی کمتر پیش می‌آید.

ولی توده‌ای شدن تسلیحات باید بیشتر توضیح داده شود اگر منظور این است که

❦ اساساً در اسلام ارتش وجود ندارد؟ این مطلب به این صورت کلی هیچ صحیح نیست، اسلام رعایت ضرورات را می‌کند، در شرایطی که دشمنان مقتدر اسلام در سطح جهانی دارای ارتشی قوی هستند، و وسایل مهم الکترونیکی که نیاز به افراد متخصص دارد در اختیار دارند. امکان ندارد که یک کشور اسلامی را ملزم کنیم که ارتش نداشته باشد و تسلیحات در دست همه مردم قرار گیرد و همانها ارتش ما باشند چنانکه در زمان پیامبر ﷺ و علی علیه السلام بوده است. و اگر منظور فقط این است که ملت خلع سلاح نمی‌شوند ولی ارتش هم داریم این مطلب صحیح است البته در صورتی که شرایط خاصی ایجاب خلع سلاح نکند لیکن صرف مسلح بودن مردم با وجود ارتش قوی دولتی، هیچ مانع استثمار دولت نمی‌تواند بشود.

حساب شورای مراجع و اصل اقتصاد و ایمان که پاک است. اگر قدرت اقتصادی در دست دولت باشد. به فرض که مردم هم به کلی خلع سلاح نشوند ولی دولت هم اقتصاد دارد و هم ارتش قوی، در برابر چنین قدرتی صدای شورای مراجع و ایمان که شبیه ندای وجدان است نمی‌تواند کاری بکند مگر در دراز مدت و پس از تلفات بسیار.

هم ایشان می‌گویند: نفی مالکیت خصوصی ابزار تولید بر اساس اصل عدل اسلامی می‌باشد... نمی‌دانم ایشان چه تصویری از اصل عدل دارند؟

اصل عدل در اسلام گاهی در مورد صفات خدا گفته می‌شود، یعنی خداوند هرگز عملی ظالمانه و بر خلاف عدل انجام نخواهد داد آن وقت باید دید آیا مالکیت فردی ابزار تولید، ظالمانه است؟ و خداوند نمی‌تواند چنین قانونی را امضاء نماید؟ دلیل این مطلب را بیان کنید؟ اگر بخواهیم با خود اصل عدل این مطلب را ثابت کنیم،

اگر مالکیت خصوصی به طور کلی محکوم گردد همهٔ ارزاق مردم به دست حکومت‌ها می‌افتد. فرد باید کار کند و بی‌امان زحمت بکشد ولی برای ضروریات زندگی خویش دست‌احتیاج به سوی ادارات مربوطه دراز کند، و خود روشن است که اگر کمترین تحرک و به اصطلاح سوء سابقهٔ سیاسی داشته باشد، در تنگنا قرار خواهد گرفت و در نتیجهٔ نفس‌ها حبس شده افکار آزادی خواهانه به کلی از میان می‌روند. و می‌دانیم که مهم‌ترین خصیصهٔ انسانیت، «آزادی» اوست که

به اصطلاح علمی دور خواهد بود. و گاهی منظور از اصل عدل لزوم جریان عدالت در همهٔ جامعهٔ اسلامی و انسانی است. اینجا هم باید دور از احساسات بنشینیم و بحث کنیم، که آیا عدالت اقتضا می‌کند ابزار تولید ملک کسی باشد که آن را خریده است؟ و یا نباید به ملک او در آید و جامعهٔ مالک تولید می‌شود؟ خلاصه اینکه اصل عدل می‌گوید آنچه که مقتضای عدالت و بر خلاف ظلم است باید اجرا شود، ولی تعیین اینکه چه قانونی عادلانه و چه قانونی ظالمانه است باید جداگانه بحث شود و خود اصل مزبور تعیین مصداق و موضوع خود را نمی‌کند. گاهی می‌گویند اصل عدل، و منظور این است که در اسلام باید رعایت اعتدال افراد و نفی طبقات بشود و چون مالکیت شخصی ابزار تولید موجب تمرکز ثروت و استثمار می‌شود، در متن قانون باید نفی بشود. لیکن باید مدرک اعتدال مزبور را پیدا نمود. قدر مسلم اینکه در اسلام این وضع کنونی طبقات نیست، ولی در قانون یا در رهبری؟ بحث جداگانه‌ای است. و همهٔ حرف اینجا است که آیا قانون بگذاریم که نباید طبقات باشد، یا کاری می‌کنیم که طبقات نباشد؟ مقداری با قانون و مقداری با روش رهبری. و ادعای ما این است که عقلا و شرعا چنین است.

زیر بنای «نبوت» اصل مهم همه ادیان - است اگر انسان اختیار و آزادی در عمل نداشته باشد قهراً قانون و قانونگذاری بی معنی است. کشورهای بلوک کمونیسم هم اکنون گرفتار عواقب اجتماعی کنترل بیش از حد آزادی افراد هستند و این یکی از ضربه‌های هولناک اقتصاد مارکسیسم می‌باشد. این است که مائو در مصاحبه‌اش با ژرژ پمپیدو اعتراف می‌کند که: می‌دانم کشاورزان چینی هنگام جمع آوری محصول، همه را به مأمورین تحویل نمی‌دهند، و برای خودشان بر می‌دارند، ولی گفته‌ام کارشان نداشته باشید حتی تا ۱۰٪ هم اگر برداشتند کارشان نداشته باشید، سخت نگیرید. (۱)

و در سال ۱۹۷۵، ۲۰ میلیون تن غله در شوروی پس از برداشت محصول ریخت و پاش می‌شود و از بین می‌رود.

همه‌اش برای این است که دل نمی‌دهند که کار بکنند و دیگران بخورند، آن هم با اعمال ریاکارانه‌ای که از رهبران‌شان می‌بینند و امتیازات زیادی که رهبران حزبی و روشنفکران وابسته به دولت حزبی دارند و این است که هر کسی به فکر خویش است که از هر راهی - حتی قاچاق فروشی - به زندگی برسد، همه می‌دانند که ممکن نیست کسی با حقوق رسمی‌اش زندگی کند. در «اودسا» وقتی مردم از

دست کسی عصبانی می‌شوند می‌گویند: انشاءالله ناچار شوی با حقوق زندگی کنی «لغت انشاءالله از فرهنگ قدیم سنتی‌شان مانده و یا از اکثریت مذهبی مردم است».

کار به بزرگترها هم کشیده است، سال گذشته دیپلماتهای کره شمالی از فنلاند و مصر سوریه و سوئد و نروژ اخراج شدند، که مشروب و سیگار قاچاق می‌فروختند.

مردم این مسایل را درک می‌کنند، احساس فشار روحی می‌کنند و حتی اگر ممکن شود می‌خواهند فرار کنند، و مرتباً خبر می‌رسد.

جوان ۲۲ ساله چکسلواکی با یک تشک بادی از چکسلواکی گریخته از دریای آتلانتیک گذشته از ایتالیا تقاضای پناهندگی سیاسی نمود،^(۱) یک کارگر فلزکار لهستانی در یک انبار کشتی پنهان شده به ایتالیا گریخت.

هفته نامه «پولیتکا» چاپ ورشو درخواست کرد به مردم لهستان آزادی بیشتری داده شود.^(۲)

با توجه به این چند نکته نگاهی به روش اسلام در برابر مسئله مالکیت خصوصی می‌افکنیم، و ابتدا بینیم اسلام با «مترفین» چه می‌کند.

۱. روزنامه رستاخیر ۵۵/۷/۶ وابسته به حزب منحلّه رستاخیر.

۲. کیهان ۵۵/۷/۶.

مترفین

می‌دانیم که یکی از عوامل بزرگ فقر و اختلاف طبقاتی و بالتبعه استثمار و فحشاء، روش سرمایه داری گسترده و مالکیت‌های بزرگ است.

مالکین بزرگ با ثروت و اندوخته‌های کلان خود، گرایش به عیاشی و هوسرانی و استثمار و استعمار دیگران را پیدا می‌کنند و اجتماع را فاسد می‌سازند.

قرآن کریم تنها عامل هلاکت یک اجتماع را هوس‌بازی افراد متمکن و ثروتمند آن اجتماع می‌داند.

«وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا»^(۱)

وقتی بخواهیم مملکتی را ویران کنیم متنعمان آن را امر کنیم راه فسق گیرند آنگاه عقاب مسلم شود و هلاکشان سازیم.

مالکین و متمکنین هوسباز را «مترفین» می‌خوانند که از ریشه

«ترفه» به معنای نعمت و زندگی خوش، گرفته شده است.

اگر نعمت راه افراط گیرد و عقل و هوش انسان را برباید، به فساد گرایش پیدا می‌کند.

عرب می‌گوید «اترفه المال»: ابطره و افسده یعنی ثروت، او را فاسد نموده و عیاش ساخته است. و «مترف» به معنای صاحب نعمت تجاوزکار است که هر چه بخواهد انجام می‌دهد، و مانعی در برابرش نیست.

و بنابراین «مترف»‌ها آنهایی هستند که در اثر نعمت‌های زیاد و برخورداری از مواهب سرشار زندگی، خوی درندگی و یا هوسبازی و شهوترانی پیدا کرده و فاسد شده‌اند.

اینها تدریجا اطرافیان خود و اجتماع را فاسد می‌کنند و کشور را ساقط می‌نمایند.

قرآن در موارد بسیاری اشراف را مورد حمله قرار داده سخت می‌کوبد و آنها را مانع تکامل اجتماع معرفی می‌کند. بسیاری از زمامداران، مالکین، و ثروتمندان، روحانیون فاسد هم از این حملات تند قرآن کریم نصیب می‌برند.

در باره روحانیت فاسد مسیحیت می‌فرماید:

«يا ايها الذين آمنوا ان كثيرا من الاحبار و الرهبان لياكلون اموال الناس

بالباطل و یصدّون عن سبیل اللّٰه»... آیه ۳۴، توبه.

مؤمنین! بسیاری از دانشمندان و راهبان (اهل کتاب) اموال مردم را به باطل می‌خورند و مانع راه خدا می‌شود.

که با این بیان ماهیت پولهایی که به عنوان اعتراف گناه و خرید و فروش بهشت و دوزخ و حقّ کلیسا و غیره می‌گیرند روشن نموده همه را مهر باطل می‌زند و می‌فهماند که با قدرتی که از همین پولها کسب می‌کنند مانع بزرگی برای راه حقیقت می‌شوند.

آیاتی که به «اهل کتاب» حمله می‌کند در درجهٔ اوّل منظور علماء یهود و مسیحیت است. آنها «اهل علم کتاب» هستند نه عوام. آنها ایند که کتمان حقایق می‌کنند. و آنها ایند که باطل را لباس حقّ می‌پوشانند.

دربارهٔ ثروتمندان و متّعمان علاوه بر آیهٔ پیش که به صورت یک قانون دربارهٔ سقوط کشورها بیان نموده این آیه است:

«وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيقَاءِ الْآخِرَةِ وَآتَرَفْنَا هُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» آیه ۳۳، مؤمنون (۱)

۱ - کلمهٔ «ملاء» در این آیهٔ جلب نظر می‌کند که از مادهٔ «ملو» به معنی «پز» می‌باشد. بزرگان چشم مردم را پر کرده بودند نعمتها را می‌خوردند و می‌ربودند و با تجمل خویش چشم اجتماع را خیره کرده بودند.

آن بزرگان، قوم پیامبر، که در اجتماع چشم گیر بودند و کفر ورزیده دیدار آخرت را تکذیب کرده بودند و در زندگی دنیا نعمت زیادشان داده بودیم گفتند این پیامبر فردی چون شماست... اگر از او پیروی کنید زیانکار خواهید بود.

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (۳۴) آیه ۳۴، سبأ.

در هیچ مملکتی بیم دهنده نفرستادیم جز اینکه متنعمان آن می گفتند ما به آئینی که بدان رسالت دارید کافر هستیم.

این آیه گر چه از نظر تاریخی مشکل پیامبران و مخالفت مترفین را بیان می کند که همواره در تمام ادیان این مخالفت بوده است، ولی به خوبی ریشه این مخالفت را بیان می کند که همان نعمتهای بی حساب آنهاست که آنها را عیاش بار آورده که هیچ گونه تحوّل و انقلابی را نمی پذیرند.

این اعتیاد در عیاشی و حفظ برنامه یکنواخت زندگی در آیه دیگری از زبان «مترفین» بیان شده است.

«وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أَمَةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُّقْتَدُونَ» آیه ۲۳، زخرف.

و همین طور در هر مملکتی که پیش از تو بیم دهنده فرستادیم

متنعمان آن مملکت گفتند ما پدران خود را بر ملّتی یافته‌ایم و ما به دنبال آنها راه می‌رویم.

کلمه «مقتدون» در این آیه جلب نظر می‌کند آنها می‌گفتند ما خود راه خود را می‌دانیم و تشخیص می‌دهیم، راه همان راه پدران ماست، شما بروید دیگران را هدایت و ارشاد کنید و به قول «طاغوت»: توفیق شما را در ارشاد عوام خواهانیم.^(۱)

در سوره «واقع» که درباره رستاخیز وارد شده است اولین علّت بدبختی «اصحاب الشمال» (چپ‌های قیامت) را، این می‌داند که در دنیا «مترف» بودند و از مواهب سرشار نعمتها برخوردار بوده‌اند. (آیه ۴۵ واقع). اینکه «ملوک» و زمامداران هم جامعه را فاسد می‌کنند علّتش همین قدرتمندی آنهاست که ترف و غفلت و عیاشی می‌آورد.

و آیات بسیاری که در سوره‌های بقره و آل عمران و اعراف و انفال و یونس و هود و ابراهیم و اسراء و طه و مؤمنون و شعرا و نمل و قصص و عنکبوت و ص و غافر و زخرف و دخان و ق و ذاریات و قمر و تحریم و حاقه و مزمل و نازعات و بروج و فجر و غیره درباره

۱ - (حرفی است که شاه مخلوع در اولین روزهای مبارزات سال ۴۱ در پاسخ رهبر انقلاب ایران و سایر مراجع، گفت. در زمان چاپ اول این کتاب امکان تصریح نبود).

فرعون و نمرود وارد شده است، استعمار و استثمار و استحمار آنها را مورد حمله قرار می‌دهد که مردم را می‌فریفتند و با تردستی خاصی خود را اساس مرگ و حیات مردم و مایه آبادانی کشور، بلکه فرمانده آبهای جاری طبیعت معرفی می‌کردند، و هم دسترنج آنها را می‌بردند و هم آنها را به زیریوغ خود نگه می‌داشتند و به کلمه واحده، «استضعاف» ملت‌های محروم را به وسیله آنها محکوم نموده رسالت الهی پیامبران را در ساقط کردن آنها بیان می‌فرماید.

در آیات کریمه دیگری اهل کتاب را نکوهش می‌کند و حتماً در درجه اول، منظور، علماء ادیان مخالف بوده است. آنها اهل علم کتابند نه عوام بیچاره.

آنها را که حق را به باطل مخلوط می‌کنند و اشتباه کاری نموده مردم را اغفال می‌کنند^(۱) و آنها را که کتمان حقایق می‌کنند^(۲) و آنها را که لجوجانه مباحثات کاذب راه می‌اندازند^(۳) و آنها را که مانع راه خدا می‌شوند^(۴) و آنها را که گزافگویی در دینشان می‌کنند^(۵) و آنها را که می‌خواهند و فعالیت می‌کنند که مسلمانان از دینشان برگردند^(۶) و

۱ - آل عمران آیه ۷۱.

۲ - آیه ۴۲ بقره.

۳ - آیه ۶۵ آل عمران.

۴ - آیه ۹۹ آل عمران.

۵ - آیه ۷۱ نساء و ۷۷ مائده.

۶ - آیه ۶۹ آل عمران و ۱۰۹ بقره.

آنها هستند که به ظلم و ستم، دانسته اختلاف می اندازند. (۱)

هر چند لغت «بنی اسرائیل» بالغت اهل الکتاب فرق دارد و اولی با نژاد سخن می گوید و دومی با اهل اعتقاد و علم، لیکن آیاتی که با عنوان بنی اسرائیل سخن می گوید نیز در درجه اول علماء آنها را می گوید. اختلافات مردم از آنهاست. (۲) و آنها به دلیلهای حقانیت اسلام آشنا هستند (۳) و در درجه اول از آنها پیمان گرفته می شود. (۴) و درباره تقرّب به زمامداران می گوید:

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ... آیه ۱۸۸،

بقره.

اموالتان را میان خود به باطل نخورید و به این وسیله به حکومتها تقرّب نجوئید.

«خضر» علت ناقص کردن کشتی بیچارگان را این طور توصیف می کند: حاکمی کشتیهای زیبا و سالم را برای خود ضبط می کند، خواستم به این وسیله کشتی بیچارگان را از توجه حاکم خارج کنم تا برای خودشان محفوظ بماند.

۱ - آیه ۲۱۳ بقره و آیه ۱۹ آل عمران.

۳ - آیه ۲۱۱ بقره.

۲ - آیه ۷۶ نمل.

۴ - آیه ۸۳ بقره.

«...وَكَانَ وِرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَضْبًا» آیه ۷۹، کهف.

در عقب این بیچارگان حاکمی است که تمام کشتی‌ها را به غصب می‌رباید. «ملکه سبا» که خود بر یمن حکومت دارد و بر خوی همگنان خویش آگاه است می‌گوید:

«قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا...» آیه ۳۴، نمل.

همین که سلاطین به دیاری وارد شوند آنجا را فاسد می‌سازند. مجموع این آیات^(۱) به خوبی نظر اسلام را درباره قدرتمندان اجتماع‌های بشری که چشمگیر هستند می‌رساند روحانیون غیر عامل، به خاطر جمع اموال غیر مشروع و برای تقرّب به ثروتمندان، حقایق را زیر پا می‌گذارند.

حکومت‌های فاسد با دست ثروتمندان روی کار می‌آیند، و بالأخره به تعبیر قرآن کریم همه فساد اجتماع و زیر بنای ویرانی ممالک از نعمت‌های سرشار مترفین و متنعمان است.

و راستی در آن عصر جاهلیت چه تحلیل لطیف و دقیقی فرموده است. اساس بدبختی و سقوط کشورها ثروت‌های به انحصار درآمده مترفین است. و به تعبیر برخی روایات علاقه به دنیا اساس همه

۱ - آیات مربوط به کوبیدن اشراف اعم از مالکین و زمامداران و روحانیون غیر عامل بسیار است و اگر فیش گرفته شود در خور کتابی بی‌قطر خواهد بود.

کجروی هاست. (۱)

امام صادق علیه السلام یک درهم ربا را از ۷۰ زنا بدتر دانسته است (۲) چون موجب تمرکز بی حساب ثروت در قطبی و فقر فاحش در قطب دیگر است. (۳)

کمتر کسی است که از همه گونه امکانات برخوردار باشد و هیچ گونه مانع حکومتی و ملی نداشته باشد و در عین حال جنایت ننماید: دیگر کمتر کسی است که قضایای تاریخ را از دید تحلیل روانی بنگرد و در این معنی شک کند که انحراف عده‌ای چون فتحعلی آخوند زاده روسی اواخر قرن سیزده هجری - در اثر عقده‌هایی بود که

۱ - «حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» سفينة البحار ج ۱ ص ۴۶۳.

۲ - «در هم ربا اعظم عند الله عزوجل من سبعين زنية كلها بذات محرم في بيت الله الحرام».

۳ - آقای توانایان فرد در نقدشان بر این کتاب می‌نویسند: مگر مالکیت ابزار تولید ربا آفرین نیست... ولی به راستی باید بحث کنیم که قوانین حقوقی چگونه باید استخراج شود، آیا شما مواد قانون مدنی را این طور تفسیر می‌کنید؟! خود ماده قانون را عمل می‌کنیم یا لازمه آن را به فرض که لازمه‌اش چنین باشد علت حرمت ربا پول زائی زمان و فقط در امتداد زمان است بدون ارتباط به کار و سود کار و یا مبهم بودن سرانجام قرار داد و یا هر دو با هم و هر چه باشد ارتباطی به وضع ابزار تولید ندارد که پول زائی کار متبلور است و در ارتباط با سود کار می‌باشد، نظیر مضاربه.

از روش سرمایه دارهای بزرگ و به ظاهر متدین پیدا کرده‌اند و در اثر سکوت برخی علما تصور کرده‌اند که روش این ثروتمندان طبق آیین اسلام بوده است.

چنانچه انحراف میرزا شفیع گنجوی استاد میرزا فتحعلی نیز چنین به نظر می‌رسد که بیشتر مربوط به حملات تند عده‌ای متدینین به فلسفه و عرفان بوده که او را منفور اجتماع ساخته و تحت تأثیر احساسات منفی از دین متنفر ساخته است.

می‌گویند «مارکس» نیز در مکتب انقلابی خویش علیه سرمایه‌داری تحت تأثیر حالات روانی خاصی که در مورد بیکار ماندن پدرش به جهت یهودی بودن! و در مورد ازدواج خودش جلو آمد قرار گرفته است، نمی‌دانم «العهدۃ علی الراوی» و البته این گونه مطالب را مبنای مسایل علمی قرار نمی‌دهیم.^(۱)

و بنابراین باید این ثروتهای انباشته شده در راه نجات فقر به کار افتند و بالتیجه این اختلاف فاحش طبقاتی کاهش یابد.

۱ - و بنابراین انتقاد یکی از اساتید که: این گونه حملات روش تحلیل علمی نیست، وارد نیست. انگیزه‌ها دلیل علمی نیستند ولی گاهی ما را راهنمون می‌شوند.

با مترفین چه باید کرد؟

ولی مطلب مهم این است که از چه راهی باید به این منظور رسید؟ چگونه باید مترفین را کنار زد و یا مانع به وجود آمدنشان گردید. مکتب کمونیسم از راه یک انقلاب حادّ متبدّل از «کم» به «کیف» و به وسیله اعمال زور و قدرت به این منظور می‌رسد.

سرمایه‌ها را مصادره و در مصارف عمومی صرف می‌کند، و بدین وسیله سایه هولناک فقر را به اندازه امکان دور می‌سازد.

می‌گویند تجربه کرده‌ایم مردم را نمی‌توان با تبلیغات و وعده آخرت و صرف ایمان مذهبی و ادار به بخش ثروت خود نمود، زور می‌خواهد، قدرت لازم است.

می‌گویند به علاوه اینکه ثروتهای بزرگ همه از راه غیر قانونی و استثمار طبقه زیردست پیدا می‌شود، روش برده داری و یا ارباب رعیتی و با مالکیت ابزار تولید کنونی همه بر اساس استثمار و استثمار استوار گشته است.

این همه فرآورده‌های کارخانجات به وسیله نیروی کارگر پدید می‌آید نیروی کارگر است که مواد خام را به وسیله ابزار تولید به صورت مصنوعات مورد لزوم زندگی در می‌آورد خود مواد خام نیز به وسیله نیروی کارگر از زمین استخراج می‌شود و بنابراین کارخانه‌دار

نباید کوچکترین بهره‌ای از تولیدات ببرد.

آنها با روشهای استعماری گوناگونی از اغفال و تهدید و محبت‌های دروغین و ایجاد اختلاف میان کارگران و سوء استفاده از مفاهیم مذهبی «ترک دنیا» و «رضا» و «صبر» و غیره مزد ناچیزی به کارگر می‌دهند و باقی را برای خود بر می‌دارند. و اگر کارگر مختصر اعتراضی بکند اخراج می‌شود.

در روش ارباب و رعیتی محیط کشاورزی نیز اوضاع به همین منوال است رعیت کار می‌کند و بیشتر بهره‌اش را ارباب می‌برد. از نظر اقتصاد اسلام هم بگوئیم، مگر علی بن ابیطالب علیه السلام فرموده است حاصل دسترنج کسی نباید در اختیار دیگری قرار بگیرد؟^(۱)

قرآن کریم هم مبارزات انبیاء را تحت عنوان «توحید» برای رسیدن به وحدت جامعه و جامعه توحیدی و در مسیر اصلاحات اجتماعی و رفع استعمار از ضعیفان و بینوایان می‌داند. عَٰلَتْ بَعَثَ مُوسَىٰ رَا اَیْنِ مِی دَانْد کِه خدَاوند اراده فرموده مستضعفین راه نجات بخشیده و عظمت دهد. «و نرید ان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم

الوارثین». آیه ۵، قصص

می‌خواهیم بر آنها که در زمین استضعاف شده و ناتوان گرفته شده‌اند منت نهاده و آنها را پیشوا قرار دهیم و وارث (فرعونیان) کنیم. می‌خواهیم به فرعون و هامان و ارتشیان آن دو - که تمام پشوانه آنها بودند - نشان بدهیم آنچه را که از او وحشت داشتند.

«...وَنُرِيْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوْا يَحْذَرُوْنَ» آیه ۶

قصص.

و بنابراین باید این حقوق پایمال شده را به صاحبان حقیقی‌اش بر گرداند و چون با تبلیغ تحقق نمی‌یابد باید به زور متوسل شد.

ارزش اضافی

می‌گویند: روش معمولی تولید با استعمار پیوند دارد، به طوری که اکنون کلمه مالکیت فردی ابزار تولید، با کلمه سرمایه داری در یک ردیف محسوب می‌شود.

می‌دانید که اگر همه کوهها سنگ آهن و تپه‌ها ذغال سنگ باشند حتی یک گرم آهن ذوب نمی‌شود تا مورد استفاده دیگران قرار گیرد. وقتی این سنگها با همت افراد به کار افتند آن وقت می‌توان آهن استخراج نمود.

تولید دو چیز می‌خواهد: ۱ - نعمت سرشار طبیعت ۲ - نیروی کار. طبیعت بدون عامل کار بی نتیجه است کار مهم‌تر از نعمت طبیعت

است، اگر کشوری مواد اولیه رانداشته باشد ممکن است از خارج وارد کند ولی اگر کار نکنند یا قادر نباشند از منابع طبیعی بهره برداری کنند به فرض هم که سرشار از معادن طبیعی باشند بیچاره‌اند زمین بدون عامل کار هیچ غذایی به ما نخواهد داد.

بنابراین در جریان حساب گری اقتصادی هم باید آنچه برای یک کالا مصرف شده است (از قیمت مواد اولیه و اجاره مکان و استهلاک وسایل تولید) کسر گردیده و مابقی که ارزش کار است به کارگر داده شود. اگر قیمت یک میز تحریر شما ۱۰۰ تومان است و ۴۰ تومان پول چوب و میخ و لولا داده شده و ۱۰ تومان اجاره دکان و به فرض ۲ تومان ابزار تولید نجاری استهلاک برداشته است ۴۸ تومان باقیمانده ارزش کار است و به هر کسی که کار کرده خود نجار یا شاگردش، باید برسد.

نوعاً یک نفر پولدار کارخانه‌ای باز می‌کند و چند نفر استخدام می‌کند تا برایش کار کنند و خودش اصلاً هیچ گونه کاری انجام نداده نویسنده و کارگر و عامل فروش همه دیگران هستند، و بدون توجه به ارزش کار، بیشتر بهره را به خود اختصاص می‌دهد، در حالی که اگر حساب برسید خواهید دید از مثلاً دو هزار تومان محصول آخر هفته وقتی پانصد تومان به عنوان مواد اولیه و استهلاک ماشین و ساختمان کسر کنید یک هزار و پانصد تومان باقیمانده سهم کار است. یعنی ارزشی است که کار ایجاد کرده است و باید به کارگر برسد ولی

سرمایه‌دار اگر ۵ کارگر دارد به هر کدام روزی ۵ تومان تا ۲۰ تومان می‌دهد و در آخر ۶ روز هفته حداکثر ۶۰۰ تومان به کارگر پرداخته نهصد تومان باقیمانده را برای خود بر می‌دارد. و این همان است که در اصطلاح اقتصاد «ارزش اضافی» می‌گویند، توضیح دقیق‌تر ارزش اضافی در صفحات آینده خواهد آمد.



اسلام و مالکیت

آنچه که من از دقت در روش اسلام در قبال مسئله مالکیت می‌فهمم و البته نمی‌گویم که حتماً نظریه من درست است - و الله اعلم - این است که، اسلام با مالکیت خصوصی به معنای سرمایه‌داری وسیع روز مخالف است. نه تنها از این جهت که اینها نوعاً حقوق واجب شرعی خود را نمی‌پردازند، و نه از این جهت که از راه حلال معمولی این همه ثروت به دست نمی‌آید که در برخی روایات تذکر داده شده است، بلکه مابقی ثروت حلال را نیز (به صورتی که ثروت قابل توجهی تمرکز پیدا کند) آزاد نمی‌گذارد. و منظور از نفی مالکیت خصوصی نیز در اقتصاد همین است.

لیکن این مطلب را به صورت قانون و به تعبیر شائع «حرام» و ممنوع بیان نمی‌کند و جمع اموال از راه حلال را تحریم نمی‌نماید و تنها با روش رهبری خویش به این منظور می‌رسد.

و منظورم از این جمله نیز این نیست که در رهبری و امامت اسلام کاری برخلاف قانون اسلام عملی می‌شود بلکه می‌خواهم بگویم که مصالح مختلفی (از جمله شدت علاقه مردم به مال) ایجاب می‌کرده

که خداوند صریحاً و به طور کلی مالکیت را از میان بر ندارد بلکه به روش رهبری خاصّی علاقه آن را از دلها بیرون کند.

گاهی با قانون و زمانی با تحقیر اجتماعی و زمانی با احترام تقوی و گاهی با توجه دادن مردم به روش زندگی خود رهبر و گاهی با تبلیغ اجتماعی، مالکیت خصوصی را از میان بر می دارد.

از طرفی خداوند می داند که همواره حکومت‌های الهی سر کار نیستند و الزام مردم به از دست دادن مال خصوصی خود، موجب تقویت همان حکومت‌ها خواهد شد^(۱) شک نیست که بهترین قانون برای تقویت حکومت‌ها این است که مردم را به طور کلی از مالکیت خصوصی جدا کنیم، که اگر وقتی بخواهند اعتراضی کنند قادر نباشند حتی یک ماه روی پای خود بایستند، و این هم یکی از ضربه‌های بزرگ اقتصاد مارکسیستی بر آزادی افراد است.

و بنابراین باید دور از محیط قانون و فشار ناشی از قطعیت قانون، و تنها در محیط رهبری صحیح اموال را آزاد سازد. آن هم نه به طوری که افراد احساس کنند که اموالشان حتماً از دستشان گرفته می شود، و

۱ - در نقد یکی از اساتید آمده است: مگر قوانین الهی طوری وضع شده است که در غیر جوامع توحیدی به کار گرفته شود؟ و ما می پرسیم: یعنی خداوند بندگان را که گرفتار حکومت‌های طاغوتی شده اند به کلی رها کرده هیچ قانونی برایشان ندارد؟

گر نه در سطح عامه مردم از تولید کاسته می شود و محصولات کارخانه و کشاورزی محافظت نمی شود و یا برای خودشان مخفی می کنند. و می دزدند چنان که در شوروی و چین عملاً چنین است که تذکر دادیم. و در مقابل بیش از هر چیز مردم را باصل رهبری و امامت توجه می دهد و روی کار آوردن آن را مهم ترین وظیفه اسلامی می شمارد و هیچ ندای الهی را همچون ندای قانون «ولایت» نمی داند.^(۱)

خداوند می داند که آزاد نمودن اموال در محیط غیر اسلامی چقدر تقویت جبهه ضد دین، هر چند به صورت دین، می شود. و این است که نفی مالکیت خصوصی را به روش رهبر موکول می سازد، نه به زور قانون و در همه شرایط همچون وجوب عبادات. و عدم رعایت این اصول و به خصوص اصل علاقه مردم بر مال و فرآورده خویش موجب سرگردانی مکتبهای سوسیالیزم شده است که در آخر این قسمت خواهید دید.

مردم آزادی می خواهند، نیروی نامحدود انسانی دارند می خواهند این نیرو را به میل خود به کار اندازند، کنترل این تمایل تنها در مواردی امکان دارد، نه به طور کلی که احساس فشار و «حرج» کنند اسلام مراقب است که مردم از ناحیه قوانینش در «حرج» و فشار قرار

۱ - «و مانودی احد بشییء مثل مانودی بالولاية» وسایل: مقدمه عبادات.

نگیرند. (۱)

از طرفی این هم جای انکار نیست که جنایات زیادی از مالکیت خصوصی پدید می‌آید.

چه باید کرد؟ عقب نشینی نمود یا آزادی مردم را نادیده گرفت؟ عقل می‌گوید باید طوری کرد که ضمن کنترل مالکیت، مردم احساس فشار و حرج نکنند، و آزادی خود را بیش از اندازه محدود شده نبینند و تحت فشار روحی قرار نگیرند.

این حکم عقل است، و من می‌گویم اسلام هم این کار را کرده است و در زمان رهبری خویش موفق هم شده است.

توفیقی که مسلماً روشهای سوسیالیستی پیدا نکرده‌اند. ولی این مقدمه مبهم توضیح کافی می‌خواهد و حتماً همه بحث را دقیقاً مطالعه کنید.

برای درک نظر اسلام در مورد مالکیت باید این مطالب را دقیقاً مورد بررسی قرار داد.

۱ - کارخانه دار و بهره‌تولید.

۲ - راه پخش ثروت.

۳ - ممنوع قانونی و غیر موجود از نظر رهبری.

۴ - مبارزات رهبران الهی در برابر استثمار.

کارخانه دار و بهره تولید

بر خلاف روش افراطی و تفریطی دو گروه متضاد کنونی، مطلبی را می‌خواهم بگویم که به رعایت مباحث کتاب به طور فشرده به این صورت طرح می‌کنم و شاید موافق ذوق شما نباشد ولی به نظر من حقیقت است.

ارزش هر مالی به دو چیز مربوط می‌شود ۱ - مقدار کاری که روی آن انجام شده ۲ - مقدار تأثیر که در زندگی افراد اجتماع دارد.^(۱)

ممکن است شخصی زحمت زیادی بکشد و محصولی تهیه کند ولی وقتی به بازار عرضه می‌کند به کار مردم نیاید و در این صورت ارزشی هم نخواهد داشت.

اگر کار در مسیر انتفاع اجتماع قرار گیرد ارزش دارد و شیء مورد کار را نیز ارزش می‌دهد. این مطلبی است که مورد قبول است و قرآن کریم هم می‌فرماید:

۱ - در نقد یکی از اساتید آمده است که: تفاوت بین ارزش مصرف و ارزش مبادله قائل شدن چه مضاری دارد؟ ولی سخن در اکسیژن هوا نیست که بگوئیم ارزش مصرف از ارزش مبادله جدا است. و نمی‌خواهیم تعریف منطقی بکنیم که بگوئیم باید جامع و مانع باشد. بلکه می‌خواهیم درباره همین اجناس بازاری که در زندگی انسانها دخالت دارند، و مورد معامله هستند صحبت کنیم و ارزش مبادله اینها کاملاً بستگی به مقدار کار و ارزش مصرف دارد.

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» آیه ۳۹، نجم

انسان چیزی جز کار خویش ندارد. اگر کارش فقط به درد خودش می خورد بهره اش همان است، و اگر به درد جامعه می خورد به همان نسبت بهره می برد.

ولی سخن اینجاست که اگر نیرویی تمرکز یافت و به خاطر این تمرکز، قدرت فعّاله بیشتری از خود نشان داد محصول چه وضعی پیدا می کند؟

توضیحاً عرض می شود:



نیروی تمرکز یافته

فردی که در هر ساعت یک متر زمین را شخم می زند و دو تومان می گیرد اگر یک ماه با رژیم خاصی ورزش نموده و عضلات خود را قوی نمود که توانست در هر ساعت سه متر زمین را شخم بزند، شش تومان می گیرد و این مربوط به نیروی تمرکز یافته در بازوان اوست، اگر به وسیله نیروی فکری و مغز خویش متد مخصوصی برای شخم زدن به کار برد که توانست در زمان کمتری همان اندازه کار را تحویل دهد مسلماً همان مزد را دریافت خواهد کرد ممکن است در نیم ساعت یک متر زمین را شخم کند همان دو تومان را دریافت می کند،

هر چند کار یدی کمتری نموده و حتی خستگی کمتری پیدا کرده است.

چنانکه اگر با نیروی فکر و اندیشه، زمین پر قوه و قدرتمندی را برای کشت پیدا نمود که با شخم کمتر و رسیدگی کمتری بتوان محصولی برابر با محصول زمینی که دو برابر شخم و کار می‌خواهد، برداشت نمود همه محصول را ملک او می‌دانیم.

فرض کنید زمینی چندین سال پی در پی زیر کشت بوده و در نتیجه ضعیف شده است برای برداشت ۱۰ تن گندم احتیاج به ۵۰۰ تومان کود شیمیائی و ۵۰۰ تومان کار برای ورزیدگی زمین دارد چنین زمینی پس از این مخارج ۱۰ تن گندم برداشت می‌کند که هر تن آن را به مبلغ ۸۰۰ تومان می‌فروشد و ۸۰۰۰ تومان از این مسیر بر می‌دارد که پس از حذف مخارج دیگری چون «حقابه»^(۱) و دشتبان و درو و حمل و نقل ۶۵۰۰ تومان برایش می‌ماند.

حال فرض کنید زمین دیگری که بکر می‌باشد و تاکنون زیر کشت نیامده و یا چندین سال بیکار بوده است، همان محصول را بدون احتیاج به ۵۰۰ تومان کود شیمیائی مزبور و تنها مبلغ ۲۰۰ تومان برای آماده ساختن آن می‌دهد هیچ گفته نمی‌شود که چون همه این برداشت

۱ - پولی که برای آوردن آب مشترک عمومی به زمین مزروعی، می‌دهد.

محصول کار نبوده بلکه مقداری از آن فقط از دقت در نقشه زمین به دست آمده است، نباید به کشاورز برسد.^(۱)

زیرا همان دقت و اندیشه نیز کاری است بلکه اگر بدون تفکر و حتی بی خبر از قدرت زمین کار کمتری انجام داد و بهره بیشتری برد باز هم محصول و مقدار برداشت را ملک او می دانیم.

حال فرض کنید اگر به جای فکر و اندیشه در پیدا کردن زمین قدرتمند، فعالیت فکری خود را در اختراع ماشین به کار برد که به وسیله آن زمین ناتوان را شخم بهتری زده از نظر محصول در ردیف زمین قدرتمند قرار داده و همان محصول را برداشت نمود، آیا ممکن است بگوئیم تمام بهره زمین را نباید ببرد زیرا مقداری از آن مربوط به ماشین مزبور بوده و کار او نبوده است؟

ماشین مزبور هر چند سال بماند و هر چقدر زمین را شخم بزند و هر چه از زمین برداشت کند همه را ملک ماشین دار می دانیم و هیچ موجبی برای اینکه شخص ماشین دار که خود مخترع ماشین هم بوده

۱ - در نقد یکی از اساتید آمده است: اضافه محصول ناشی از کار طبیعت است و لذا اصل عدل حکم می کند که به مالکیت کشاورز در نیاید ولی این گفته واقعا بر خلاف اصل تبعیت حقوق از واقعیات است. محصول، ادامه وجودی بذر است خواه به خاطر کمبود آفتاب مثلاً کم باشد و یا به خاطر هوا و حرارت مناسب آفتاب، محصول زیاد باشد.

است بهره ماشین خود را نبرد، نمی توانیم پیدا کنیم.
 اکنون فرض کنید ماشین را خود اختراع نکرده بلکه از دیگری
 خریده است، و البته بهاء آن را از پس انداز پولی که به وسیله کار یدی
 یا فکری صحیحی به دست آورده پرداخته است آیا این ماشین ملک او
 نمی شود؟

کار یدی یا فکری کرده و بدان وسیله پولی کسب نموده است
 مسلم است که این پول ملک او است و هر چیزی هم که با این پول
 بخرد ملک اوست.

آهن و یا ماشینی که هیئت خاصی و موادی دیگر علاوه بر آهن دارد
 خصوصیتی دارد که ملک او نشود؟ قطعاً چنین نیست و بنابراین
 ماشین مزبور هر چند کار کند آن هم ملک ماشین دار خواهد بود.

از دقت در موارد مزبور کاملاً به دست می آید که بهره ای که از
 فعالیت انسان به اضافه نیروی ماشین، - که در حقیقت آن هم نیروی
 تمرکز یافته انسان است به دست می آید باید میان نیروی انسان و
 نیروی ماشین تقسیم شود یعنی چون ماشین هم در ایجاد تولید
 دخالت داشته است باید بهره ای ببرد.^(۱)

۱ - در نقد یکی از اساتید آمده است: ابزار تولید امروز نتیجه کار یک فرد نیست

تا اینجا روشن شد که ماشین همان طور که در تولید دخیل بوده است سهمی هم باید داشته باشد که به ماشین دار می‌رسد - چون ماشین ملک او بوده است.

زیر بنای مسایل حقوقی در این گونه مسایل اقتصادی باید تحقیق روابط، علل و معلولی طبیعت باشد. وقتی مقداری از کار معلول ماشین است باید به همان علتش یعنی ماشین برسد تفکیک معلول از علت غلط است.

کار معلول ماشین، و ماشین معلول قرار دادی سرمایه است که آن هم معلول کار سرمایه دار می‌باشد.

می‌گویند اگر یک هزارم سهام تولید هم به کارخانه دار - به همین عنوان کارخانه داری نه اینکه چون خودش مدیریت دارد و رسیدگی می‌کند یا دفتر دار و حسابدار است - برسد تدریجاً موجب اختلاف طبقاتی و استعمار و استثمار خواهد شد. زیرا کارخانه داری که هیچ کاری در کارخانه ندارد می‌تواند از طریق دیگر هم در آمدی کسب کند، در آمد مرتب کارخانه هم اضافه می‌شود و موجب تمرکز ثروت می‌شود و به عنوان یک منبع قدرت همچون یک دُمَل موجب فساد

﴿ پس مجهول المالک است!﴾ ولی هر کس نتیجه کارش را در ایجاد ابزار تولید به دیگری فروخته و تدریجاً به این صورت در آمده است مگر می‌توان گفت مجهول المالک است! پس اصل احترام قرارداده‌ها چه می‌شود؟!﴾

می شود.

ولی این سخن از عوارض بحث است ابتدا باید از دید عقلی و حقوقی ملاحظه نمود که بهره باید به چه کسی برسد آنگاه اگر دیدیم دادن بهره به صاحب و مالک قانونی بهره ایجاد مشکلاتی در سطح اجتماع می کند و چاره ای هم برای حل مشکل نداشتیم به او نمی دهیم! اما نه اینکه حق او نباشد. بلکه در آن صورت روی ضرورت، حق او را از او می گیریم و در مصالح اجتماعی صرف می کنیم مانند موارد ضروری دیگری که اگر حیات اجتماع یا مکتب در خطر بود از هر امکانی برای نگهداری آن استفاده می کنیم و به همین جهت است که گفته اند حاکم شرع اسلامی می تواند در مواقع ضرورت لباس ما را هم بگیرد و به مصارف عمومی برساند.

اینها همه در صورت ضرورت است. اما باید دید آیا ضرورتی داریم یا نه؟ اینها تصور می کنند هر گونه تعلق سهم و بهره به صاحب ابزار تولید موجب تمرکز ثروت می شود و هر گونه تمرکز ثروت منبع قدرتی برای استثمار می شود. و به هر حال پاسخ این سؤال در مباحث آینده طرح خواهد شد.

اکنون باید دید از نظر حقوقی بنفسه چه مقدار از سهام بهره به ماشین تعلق می گیرد و چه مقدار آن مربوط به نیروی انسانی است.

کار و ماشین = تولید (۱)

اگر کارگری برای به کار انداختن ماشین استخدام شود چه مقدار تولید مربوط به ماشین است، و چه مقدار از آن به کارگر تعلق دارد. مسلّم است که اگر کارگر نباشد ماشین خود به خود نمی تواند کاری انجام بدهد چنانکه اگر کارگران پیش از تولید، نبودند آهن از معدن استخراج نمی شد و به صورت قطعه آهن در نمی آمد و نیز ماشین پیدا نمی شد.

و اگر ماشین هم نبود نیروی کارگر نمی توانست این مقدار بهره بدهد.

تعیین بهره هر یک از ماشین و کارگر کار بسیار دشواری است.

تعیین بهره کار و ماشین

۱ - نمی توان گفت تعیین بهره باید به حساب اندازه تقدیری و

۱ - می گویند حتماً باید بگوئید: کار و ماشین و طبیعت = تولید ولی دقت کنید سخن درباره اموال و اعمال افراد است که در تولید دخیل می باشد، طبیعت که طلبی ندارد! با او که نزاع و دعوایی نداریم او از ما چیزی نمی خواهد تا مجبور باشیم سهم او را برسیم! راستی این گونه تحلیلها از یک استاد اقتصاد خیلی بعید است اگر بخواهیم کل عوامل تولید را در بحث بیاوریم باید از خدا و صفات خدا و فرشتگان و ماده اولیه جهان و همه پدران و مادران گذشته خودمان هم اینجا بحث کنیم!

فرضی تولید باشد، یعنی فرض کنیم اگر ماشین نبود کارگر چقدر می توانست تولید کند مثلاً اگر کارخانه پارچه بافی نبود این کارگر با دستگاه کرباس بافی دستی قدیم چقدر کرباس و به چه بهائی تولید می نمود؟ اکنون هم همان مقدار را بگیرد.

به این حساب باید گفت فرض کنیم اگر کارگر نبود کارخانه چقدر تولید می کرد؟ البته هیچ. پس به کارخانه هیچ، پس تعلق نگیرد مگر کارخانه ای که همه کارهایش به صورت اتوماتیک انجام گیرد.

۲- اگر بخواهیم تعیین بهره را بر اساس مقدار احتمالی حوادث و سانحه قرار دهیم و بگوئیم اگر ماشین نبود کارگر فقط با وسیله قدیم دستی خود، کاری به مبلغ ۱۰۰ ریال تولید می کرد ولی آن وسیله قدیم برای او سوانح خطرناکی نداشت در حالی که کارخانه جدید برای او حوادث احتمالی خطرناکی دارد که چه بسا او را به هلاکت می افکند... حساب سوانح احتمالی مطلبی است که در معاملات بیمه و اجرت کار مورد توجه عقلاء قرار می گیرد لیکن اگر تنها سوانح احتمالی را مبنای تعیین مزد بگیریم باید حقوق رانندگان و مقنن های چاهها تقریباً در ردیف حقوق جراحان و اطباء قرار گیرد و تاکنون اجتماعها تسلیم این مساوات نشده اند، منهای زمان اول اسلام که باید بعداً دقت کنیم، و گویا خود آن کم مرده ها هم چنین انتظاری ندارند...؟ ولی به هر حال صرف حادثه آفرینی و حساب احتمالات در حوادث نباید مبنای

بهره قرار گیرد حتماً چیزهای دیگری هم دخالت دارد.
و البته از نظر من حتماً باید سوانح هم در بهاء کار منظور گردد ولی
یگانه اساس بحث نمی باشد.

۳- اگر بخواهیم میزان بهره را بر اساس مقدار استفاده‌ای که مردم
می‌برند قرار دهیم باید مزد مهندس ساختمان با بناء یکسان باشد، زیرا
تقریباً به یک اندازه در انتفاع دخالت دارند.

ماده و هیئت و به تعبیر دیگر مواد ساختمانی و نقشه ساختمانی
تقریباً هر دو به یک اندازه در ساختن یک خانه دخالت دارند اگر نقشه
خراب باشد و یا مصالح نابجا به کار رود، به انتفاع صدمه وارد می‌شود
و به هر حال این عقلایی نیست که اگر کار بسیار آسانی مورد استفاده
زیاد مردم قرار گرفت به صرف همین تقاضای زیاد قیمت را بالا ببریم
و از این نیاز مردم سوء استفاده کنیم.

۴- اگر بخواهیم بهره را بر اساس مقدار زحمت و فشار وارد شده
بر عضلات و اعصاب شخص تعیین کنیم، باید مزد کارگر و عمله بنا را
در ساختمانهایی که چندان به فکر زیادی برای ترسیم نقشه احتیاج
ندارند، خیلی بیش از مزد مهندس ساختمان بدانیم.

نه به این معنی که اگر یک نفر عمله در مجموع ساختمان که دو ماه
طول کشیده یک هزار و دویست تومان گرفته است مهندس باید مثلاً

۵۰۰ تومان بگیرد.

بلکه باید دید که یک نفر مهندس در چه مقدار از زمان یک نقشه ترسیم کرده و چه مقدار زمان برای استراحت و رفع خستگی فکری حاصل از ترسیم نقشه مزبور احتیاج دارد، و آن را به همان مقدار زمان کار عمه، و استراحت لازم او بسنجیم که به این حساب مهندس مزبور تقریباً مزد نصف یک روز کارگر را در نقشه کشی برای ساختمانهای ساده دریافت می کند.

۵- فرض کنید یک ماشین سازنده یک نوع کفش در مدت یک ماه ده هزار جفت کفش به قیمت متوسط ۲۰ تومان تولید کرده و اکنون ۲۰۰ هزار تومان جنس دارد فرض کنید در مدت مزبور ده هزار تومان استهلاک و نقص فنی و مخارج دیگر برداشته است پنج هزار تومان هم به عنوان اجاره پرداخته است، ۲۰ هزار تومان هم برای مواد اولیه خوراک کارخانه پرداخته است (از چرم و غیره).

فرض کنید قیمت ماشین هم یک میلیون باشد و بهره، سالیانه عادلانه یک میلیون تومان پول هم در بازار به حساب ۱۰٪ صد هزار تومان و در یک ماه در حدود ۸ هزار تومان باشد، مجموع حد این حسابها چهل و سه هزار تومان خواهد بود، مابقی که ۱۵۷ هزار تومان است به کارگران تعلق داشته باید میان آنها تقسیم شود و به این حساب

تقسیم بهره بر اساس بهره پول مصرف شده در کارخانه می باشد.
ولی اولاً در امامت اسلام، سخن از بهره پول و حساب معاملات بر اساس آن بی وجه است شما بگوئید: بهره ای که به طور متوسط در معاملات می توان برد، ولی آن وقت تازه باید دید بهره آن معاملات باید بر چه اساسی قرار گیرد؟ چون بناست آن هم بر میزانی اساسی باشد نه فقط بر مبنای تقاضا و عرضه که به استعمار می انجامد.

و ثانیاً می توان گفت در این نظر سهم کارگران بر اساس بی حسابی قرار داده شده است، چرا سهم آنان بر مبنای صحیحی تسلیم آنها نشود و مابقی را به ماشین بدهیم هر چه شد کم یا زیاد؟ چرا حق ماشین را حساب نموده مابقی را به کارگر می دهید؟ حق کارگر را بر اساس صحیح عقلانی حساب نموده باقی را به ماشین بدهید و نمی توان گفت حق کارگر همین است که گفتیم زیرا حق هر چیزی باید بر اساس مقدار فعالیت خودش حساب شود نه بر اساس نفی فعالیت دیگران.

و ثالثاً تقسیم در میان خود کارگران باید بر چه اساسی باشد؟ بالأخره ناچار خواهید شد میزان احتیاجات و مانند آن را در میان آورید.

و به همین جهت نمی توانیم بگوئیم سهم ماشین را از استهلاک و

اجاره محل و سایر مخارج حساب نموده بهره پول ماشین را نیز در بازار به مقداری که برای تولید معطل شده حساب می‌کنیم، مابقی مربوط به کارگر خواهد بود.

۶ - اگر بخواهیم میزان بهره را مقدار استهلاک بدانیم باید دید کارخانه مزبور چقدر از قیمتش کم شده است؟ و نیز کارگر چقدر از قدرت ادامه زندگیش را از دست داده و به تعبیر صحیح‌تر چقدر به سوی پیری نزدیک شده است؟ و این حساب گر چه در مزد کارگران قابل سنجش نیست ولی در میان مردم با انصاف، دیده شده که می‌گویند این کارگر شیره جانش را به ما می‌دهد...
ولی مقدار استهلاک در حقیقت همان مقدار زحمت و فشار وارد بر شخص و ابزار کار است که پیش از این گفتیم.

۷ - و اگر بخواهیم میزان بهره ماشین را بر اساس پولی که مردم برای کرایه کردن آن می‌دهند قرار دهیم، اولاً قیمت کرایه گرفتن هم خود مجهول بوده باید بر پایه یکی از مطالب مزبور رسیدگی شود. زیرا بازار کنونی با آنچه باید باشد متفاوت است. و ثانیاً همین مطلب را در مورد کارگر نیز می‌توانیم بگوئیم و آن وقت کرایه گرفتن یک کارگر از کارفرمای دائمی‌اش با بحث اجرت فرقی ندارد و ما در همین بحث هستیم.

و اساساً بحث ما در حق واقعی است و این سخن در معامله بازاری است.

البته این بحث مخصوص کارخانه و ماشین نیست، در ابزار معمولی چون بیل و کلنگ و دوچرخه پایی و دهها چیزهای مشابه اینها نیز جریان دارد اگر این وسایل از کسی و نیروی کار از دیگری است روی دید عادلانه چه مقدار بهره به این وسایل تعلق دارد و چه مقدار به نیروی کارگر؟

۸ - مقدار زمان مصرف شده برای کار نیز برای تعیین نرخ اشیاء مورد توجه است، و به همین تناسب، کارهای دستی ظریف بهاء بیشتری دارد لیکن برای تشخیص بهره اختصاصی کارگر و کارخانه روشن نیست و تازه باید دید بهره مربوط به واحد زمان (مثلاً ساعت) بر چه اساسی استوار می شود. در بسیاری از نظرات اقتصادی میان کار ساده و کار ظریف فرق گزارده اند لیکن روشن نمی کنند که چرا؟ به خاطر زمان بیشتری است که در کار ظریف لازم است یا برای فشاری است که از دقت در کار ظریف بر اعصاب شخص وارد می شود؟

۹ - در معاملات بازار عقلاء میزان بهاء اجناس روی قانون تقاضا و عرضه است. (۱)

۱ - منظور از عقلاء همین مردم بازارهای معاملات آزاد می باشد منظور ما

اگر عرضه جنس زیاد و تقاضای آن کم باشد خواه ناخواه بهاء جنس کاهش خواهد یافت به فرض برای تولید آن زمان زیاد و نیروی بسیار به کار رفته باشد و ابزار تولید آن نیز به استهلاک گرائیده باشد. و اگر عرضه جنس اندک و تقاضای آن بسیار باشد بهاء جنس بالا می رود به فرض برای تولید آن زمان کم و نیروی کم به کار رفته و ابزار تولید آن نیز استهلاک قابل توجهی پیدا نکرده باشد.

و بالتبجه ارزش کار کارگر را نیز باید با زیادی و یا کمبود کارگر حساب کنیم. لیکن بحث کنونی ما این نیست که بازار چگونه هست بلکه اینکه چگونه باید باشد که اگر امام علیه السلام بخواهد به مراعات حقیقت و عدالت (نه در نظر گرفتن خواست و میل متقاضیان و یا عرضه کنندگان جنس ها) نرخی برای کارکارگران در نظر بگیرد باید بر چه اساسی قرار دهد.

علی علیه السلام به مالک اشتر فرمان می دهد که معاملات باید بی دردسر و با وسایل سنجش دقیق و قیمت هایی که به هیچ یک از دو طرف فروشنده و خریدار اجحاف و ستم نشود انجام گیرد^(۱) قانون تقاضا و

اولا الالباب قرآن نیست که یکی از اساتید در نقد خویش می گوید: عقلاء واقعی این طور نیستند!

۱ - «باسعار لا تجحف بالفریقین» نهج البلاغه.

عرضه نه تنها مانع اجحاف نیست، بلکه اجحاف آفرین است، حالا که مشتریان بیشتری داریم که نیازمند به این جنس هستند قیمت را بالا ببریم؟..

۱ - شاید بهترین نظریه این باشد که باید میزان احتیاجات زندگی کارگر و کارفرما مورد توجه قرار گیرد. (۱)

دقت کنید - اداره هر اجتماعی احتیاج به مشاغل گوناگونی دارد که افراد باید متصدی آن شغلها گردند، و اجتماع را تعطیل ننموده راه تکامل انسانیت را با تأمین جهات معاش مردم آسان سازند. که: «من لا معاش له لا معاد له» (آنکه راه اعاشه ندارد نوعاً آخرتش هم سالم نمی ماند).

همان طور که دکتر و مهندس و کارخانه دار و استاد و روحانی و غیره جهات مختلف زندگی را تأمین می کنند، و یا کنترل اعصاب و فکر و اندیشه مردم را به دست گرفته اصلاح می کنند کارگر و رعیت نیز باری از دوش اجتماع برداشته زوایای مختلفی از زندگی مردم را به دست گرفته به انجام می رسانند و همه اینها تلاشگران راه تکامل انسانیت هستند.

۱ - نظریات مزبور به نوعی در قیمت همه اجناس و کارها جریان دارد و به نظر ما همین نظر میزان قیمتها می باشد.

هیچ دلیلی ندارد که یک پایه اجتماع در کمال خوشی و لذت و کامیابی بوده و پایه دیگر آن قدرت تأمین نیروی تازه‌ای حتی برای ادامه همان فعالیت حیاتی اجتماع هم نداشته باشد.

باید احتیاجات همه پایه‌ها در نظر گرفته شده در برابر فعالیتی که در راه تکامل اجتماع می‌نماید، احتیاجات مادی و معنوی‌شان نیز تأمین شود.

و منظور از احتیاجات نیز تنها نان و آب مختصر و در کمال قناعت نیست که در نتیجه چنین شود که چون به تصادف در منزل ثروتمندی راه پیدا کرده سر سفره او بنشینند، از دل پردرد خویش آهی سرد برآورند و با یقین به اینکه نعمت مستعجلی بوده همین یک شب است هر چه می‌توانند در برابر دیدگان پراز استهزاء ثروتمندان بخورند و سپس با حیرتی که به توصیف نیاید، آن دولت سرا را ترک کنند. و یا چون بسته بندی‌ها و پاکت‌های میوه و کنسرو غذاهای متنوع را زیر بغل «مترفین» ببینند، تنها به نگاه حسرت‌باری قناعت کنند و باد نخوت و غرور «مترفین» را تحویل بگیرند که نگاهی متبخرانه همراه با چشمک زدن و نوعی تحقیر و به قول قرآن مجید تغامز^(۱) به آنها دارند.

قدرت پرداخت هزینه تحصیلی فرزندان خود را نداشته باشد و در نتیجه فرزندانش بدون مربی مانده و ولگرد کوچه و خیابان بار آیند و مردم هم بی خبر از استعداد خفته طفل و غافل از نداشتن امکانات تحصیل و تربیت، پدر را بی عرضه و طفل و بی ادب بشمارند. هر روز بر سر تهیه کوچکترین وسیله بازی طفل، آرامش خانه‌اش بر هم بخورد و چاره‌ای جز گریه به درگاه ذات بی نیاز الهی نداشته باشد.

«مترفین» هم می‌گویند: اولاتی نبوده که خدا به او چیزی نداده است و اساساً این بینوایان به وضع خود راضی هستند و عاطفه‌ای ندارند... و با این حرفها و اغفال خویشتن خواب راحت نموده و وجدان خویش را آرامش می‌بخشند.^(۱)

غافل از اینکه این بیچارگان هم روحی دارند که قسمتی مهم از آن را عواطف و احساسات و عشق و اشتیاقهایشان تشکیل می‌دهد.

«و اذا قيل لهم انفقوا مما رزقكم الله قال الذين كفروا للذين امنوا انطعم من لو يشاء الله اطعمه ان انتم الا في ضلال مبين». آیه ۴۷ سوره یس

وقتی به آنها گفته می‌شود از آنچه خدا به شما داده، انفاق کنید، آنها

۱ - نخواستم در یک نوشته علمی و عاطفه استفاده کنم که یکی از اساتید انتقاد کرده‌اند، بلکه خواستم گسترش نیاز و احتیاج را نشان بدهم... اینهم اشکالی نیست.

که کافر شده‌اند به اهل ایمان می‌گویند آیا به آنها غذا دهیم که اگر خدا می‌خواست خود به آنها غذا می‌داد؟ شما حتماً و فقط در گمراهی آشکاری هستید.

این جالب است که قرآن اتفاق نکردن را کفر دانسته، این امساک کنندگان شکم پرور را تحت عنوان «الذین کفروا» نام می‌برد.

این افراط گران در خود پسندی و شکم پروری و مفتخواری موجب تفریطی از طرف هواخواهان کارگران است شمار شده می‌گردند که به طور کلی همه بهره را از کارگر دانسته، نیروی تمرکز یافته صاحب ماشین را که در ماشین (ابزار تولید) حالت تجمع پیدا کرده است نادیده گرفته و به اصطلاح «ارزش اضافی» را یکسره و اساساً «مطرود» می‌دانند.

آری این روش از طرف مترفین در برابر کارگران موجب می‌شود که تفریطی نموده بگوئیم:

وقتی صد ساعت کار برای انجام بیست عدد ژاکت کاموایی لازم است، و فرض کنیم دو نفر این صد ساعت را انجام داده‌اند، و فرض کنیم، هر ژاکتی مبلغ پنجاه تومان ارزشی بازاری داشته باشد، در حقیقت دو کارگر مزبور در ظرف صد ساعت کار مواد کم ارزشی را به بهاء یک هزار تومان بالا برده‌اند، موادی که فرضاً ۲۰۰ تومان بیشتر

ارزش نداشته است و این تفاوت ۲۰۰ تا ۱۰۰۰ تومان به وسیله کار، کارگر انجام شده است، در حالی که کارفرما فقط ۴۰۰ تومان فی المثل به کارگران داده ۴۰۰ تومان باقی را به عنوان اینکه کارفرما و صاحب ماشین است بر می دارد، که در حقیقت معادل ۵۰ ساعت کار کارگران را دزدیده است، که اصطلاحاً زمان اضافی نامیده می شود.

چنانکه ۵۰ ساعت پرداخته شده را «زمان لازم» می گویند و مجموع زمان اضافی که به جیب کارفرما ریخته می شود و زمان لازم که به کارگر می رسد کل زمان تولید نامیده می شود زمان اضافی «ظرف» ارزش اضافی است که همچون نزولی به جیب کارفرمای نزولخوار سرازیر می گردد این تفسیری بود فشرده از ارزش اضافی و زمان اضافی و زمان لازم، که از اصطلاحات مارکس می باشد.

دقیق تر اینکه زمان لازم و اضافی را با مقیاس نیازهای کارگر بسنجیم نه با مقیاس قیمت مبادله، یعنی فی المثل اگر ۵۰ ساعت کار برای تأمین نیازمندیهای دو کارگر مزبور کفاف می دهد، پنجاه ساعت را زمان لازم می گویند، و پنجاه ساعت علاوه که محصولش به جیب کارفرما ریخته می شود، زمان اضافی خوانده می شود و ارزشی که کارگر در این زمان اضافی می آفریند ارزش اضافی می نامند. این را ارزش اضافی مطلق می گویند، ارزش اضافی نسبی هم داریم و آن

تقلیل نرخ مزد کارگر می باشد و یا ترتیبی بدهیم که بهره وری در همان ساعات زمان لازم بیشتر گردد.

می خواهیم بگویم این دید (نفی مطلق ارزش اضافی) از نادیده گرفتن نیروی متمرکز صاحب ماشین است چنانکه روش معمولی تولید کنندگان از نادیده گرفتن یا کم گرفتن نیروی کارگر است ماشین نیروی متمرکز صاحب ماشین است که از کارش پولی تهیه نمود و با پولش ماشین خریده است. همین طور که این لیوان معلول ماشین و کارگر است و بالأخره سهمی هم از آن ماشین می باشد، پول ماشین هم تبلور ماشین است و پول هم تبلور کارهایی است که انجام داده و پول تهیه کرده است توجه دارید که منظورم این نیست که هر کارخانه داری پول صحیح و حلال داشته و با آن پول کارخانه خریده است، نه بلکه می خواهیم بگویم متن قانون باید یک طرفه نباشد. وقتی می گوئیم صاحب ابزار تولید، نباید تصور کنیم همه جا یک کسی است که با استثمار مردم، پولی تهیه کرده و با ماشین هم همینطور.

همواره ماشین دار، یک نفر مترف و ثروتمند افراطی نیست که از نادیده گرفتن سهم مربوط به نیروی تمرکز یافته آن، ناراحتی وجدانی نداشته باشیم.

احیاناً ماشین دار، یک نفر فقیر تنگدستی است که تا نیرو داشته کار

کرده و از بهره کار خود، بادقت در مخارج روزانه اندکی ذخیره کرده و تدریجاً توانسته ماشین کوچکی تهیه کند که بتواند کاموایی بافته، ژاکتی تهیه کرده و از طریق کار مستقیم با ماشین یا غیر مستقیم، مخارج دوران پیری و درماندگی خود را به حد متوسط یا کمتر تأمین نماید.

برگردیم به اصل بحث: کارفرما و کارگر هر دو پایه هایی از اجتماع را به دوش کشیده در راه انجام معاملات فعالیت دارند. هر گونه تولید، وابسته به نیروی تدریجی کارگر و نیروی تمرکز یافته انسان در ابزار تولید است. بیل و کلنگ و ماشین و کارخانه نیز همه نیروی تمرکز یافته انسان هستند.

و این هر دو نیروی متمرکز و متدرج (کار و ماشین) عامل تولید تولیدات هستند و از دید عقلی بهره به هر دوی آنها تعلق دارد و باید احتیاجات زندگی مادی و معنوی هر دوی آنها تأمین گردد. نفی مالکیت شخصی ابزار تولید و اثبات مالکیت دولت نسبت به آنها امروز احیاناً از طرف برخی از دانشمندان کمونیسم طرد می شود و همین را علت مشکلات، می دانند، دیمترو نویسنده چکسلواکی می گوید: مسئله اساسی شوراهای سوسیالیست این است که چگونه می توان وسایل تولید را از خدمت دولت به خدمت افراد جامعه کشاند یعنی مالکیت اجتماعی ابزار تولید که عملاً همان مالکیت دولت است،

عواقبی بدتر از عواقب مالکیت خصوصی سرمایه‌داری دارد در سرمایه‌داری اقلأً قدرتها پراکنده‌اند ولی در مالکیت دولت قدرتهای دیگر نفی می‌شوند، و فقط یک قدرت مطلقه فعال ما ی‌شاء جامعه می‌شود و آن وقت ببینید که چه استبدادها می‌شود.

اصل تقسیم بهره بر اساس احتیاجات، به کار و سرمایه هر دو اصالت می‌دهد، در برابر، اصالت کار که حق ماشین یعنی نیروی متمرکز انسان دیگر را نادیده می‌گیرد و در برابر اصالت سرمایه که حق کارگر را نادیده می‌گیرد.

می‌دانیم که می‌گوئید در «اصالت کار» حق ماشین - نیروی متمرکز انسان - نادیده گرفته نشده است. ماشین را به او می‌دهم یعنی می‌گویم ماشین مال خودت ولی بهره‌اش مربوط به کارگر است.

لیکن او ماشین را چه می‌خواهد بکند مگر ماشین را جز برای این ساخته و یا خریده که از قدرت فعالة آن استفاده کند.

همان طور که می‌تواند با پول اندوخته خود گندم خریده و بخورد یا به زیر خاک نموده، با استفاده از نیروی بی بهاء طبیعت چندین برابرگندم خریداری شده برداشت نماید می‌تواند ماشین را در هم ریخته به صورت آهن پاره بفروشد و یا همان ماشین را به همان هیئت بفروشد و یا به کار انداخته با استفاده از نیروی پر ارزش کار یک

انسانی دیگر بهره تازه ای ببرد.

و می دانم که می گوئید: در اصالت سرمایه حق کارگر را نادیده و با کم نگرفته ایم کاریدی با فکری خیلی فرق دارد، همان طور که به مثل معروف دست با مغز، فرق دارد، و همان مقدار حقوقی که به کارگر می دهیم حق طبیعی اوست.

لیکن این تفاوت فاحش را نمی دانیم کدام دست به وجود آورده است.

البته که دست استعمار و استعباد انسان به وجود آورده ولی چرا آن را این گونه ترویج انسانی و احیاناً مذهبی کنیم؟ خلاصه اینکه مارکسیسم دخالت ماشین را در تولید انکار ندارد و قاعده این نکته را انکار نمی کند که هر معلولی به علت خویش وابسته است و بنابراین تولید به ماشین و کارگر هر دو می رسد، از طرفی ماشین هم با قرار داد معاملاتی به ملک صاحب ماشین در آمده است و بنابراین باید هر دو سهم باشند: صاحب ماشین و کارگر.

مارکسیسم دو سخن دارد:

۱ - ماشین از جمله چیزهایی است که با قرار داد معاملاتی به ملک کسی در نمی آمد و گاهی در توضیح آن می گویند که جامعه در اختراع و تولید این ماشین دخالت داشته است.

۲ - اینکه اگر ماشین به ملک خصوصی افراد درآید و بهره‌ای هم برای ماشین دار قائل شویم. همین بهره که در حقیقت همان ارزش اضافی می‌باشد موجب تمرکز ثروت و استثمار می‌شود لیکن می‌دانید که صرف دخالت جامعه در تولید چیزی، اگر موجب عدم مالکیت فردی بشود باید هیچ چیزی به ملک خصوصی در نیاید حتی در تولید نان هم جامعه به هر معنی که بگوئید دخالت دارد و دیگر اینکه تمرکز ثروت اگر موجب استثمار شود بارهبری جلویش گرفته می‌شود لیکن هر تمرکز ثروتی موجب استثمار نمی‌شود، و هر گونه ارزش اضافی هم تمرکز ثروت نمی‌آورد، حاکم در حکومت اسلامی برای تعدیل قیمت‌ها که اینک متعادل نیست دخالت می‌کند و این تفاوت فاحش طبقات را بر می‌دارد و حتی این اختلاف زیاد در حقوق عادلانه به نظر نمی‌رسد.

نمی‌گوییم میان کاریدی و فکری مساوات مطلق باشد (گرچه گویا در تاریخ صدر اسلام بوده است) تا حتی یکی از بزرگان سوسیالیست به ما بگوید: محال است بتوانیم مساوات مطلق را اجرا کرده، کار دانشمندان، سیاست‌ون و مخترعین را تا درجه یک کار عادی تنزل دهیم... (۱)

آری مساوی نیستند، ولی تفاوت مغز و دست در احترام عقلانی و کرامت یافتن نزد خدای عالمیان است که خواه ناخواه نزد مردم نیز احترامی به سزا خواهد یافت و به فرموده قرآن کریم آنها که ایمان آورده و کرداری شایسته دارند خداوند بر ایشان یک نوع محبت و دوستی پر ارزشی قرار خواهد داد «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ ذِكْرًا» آیه ۹۶، مریم.

این تفاوت را که موجب شود در مترقی ترین مجامع کنونی عنوان کارگر و کارمند دو عنوان متمایز از هم بوده دومی همچون نوری بر تاریک اصحاب کارهای فکری و اولی همچون علامت ذلت و عقب ماندگی بر پیشانی صاحبان کارهای دستی باشد، عقل و شرع تجویز نمی کند.

این تفاوت که موجب شود آقای دکتر با ۵ دقیقه معاینه اجرتی معادل ۵ روز کارگر دریافت دارد از نظر عقل و شرع محکوم است. این تفاوت که موجب شود کسی غذاهای معمولی را با دید حسرت بنگرد و یا از کمال یأس و ناامیدی آرزویش را هم از دل بیرون کنند و دیگری غذاهای لذیذ را هم از فرط پرخوری و شکم پروری با بی اعتنایی بنگرد، و یا دور بریزد محکوم است یکی از

اساتید دانشگاه^(۱) در نقدی که بر چاپ اول این کتاب فرستاده بودند می‌نویسند: چرا زحمات دوران تحصیل یک نفر پزشک را نمی‌بینید... ولی باید پرسید قیمت کار را می‌گیرید یا قیمت علم را؟! از طرفی حتی یک نفر باربر هم یک مرتبه نمی‌تواند بار سنگینی را بلند کند، آن هم تمرین کرده تا به این قدرت رسیده است ولی ما پول کار را می‌پردازیم نه پول تمرین را.

من نمی‌دانم چرا عبدالله مسعود مفسر قرآن که می‌تواند اجتماعی را از انقلابی پرورش دهد و اثرش از خیلی کارهای حتی بهداشتی برای جامعه مهم‌تر است در اسلام حقوقی بیش از دیگران ندارد؟ باید توجه داشت که اصل تقسیم بهره بر اساس احتیاجات، یک مبنای تقریبی و تخمینی است که قاعداً در ارزش اجناس و کار در بازارهای اولیه دنیا مورد توجه بوده است.

مزد کارگران در وضع امروز دنیا، نوعاً نسبی و بر اساس سنجش نوع کارها با یکدیگر صورت می‌گیرد.

و می‌دانیم که در کلیه امور بالنسبه و اضافی باید یک پایه مستقلی

۱ - و نیز نوشته‌اند: کار دکتر، متراکم کار ساده است لذا بر اساس عدل بیشتر از کار ساده ارزش داشته باشد... می‌پرسیم صرف تراکم، این اقتضاء را دارد؟ یا ارزش مصرف یا دقت که موجب فشار بیشتر است یا خطرات احتمالی و غیره؟ هیچکدام موجب این همه تفاوت نیست.

در نظر گرفته شود تا چیزهای دیگر با او سنجیده شود و گرنه به اصطلاح «دور» بوده، امکان پذیر نخواهد بود.

و قاعدتاً آن پایه مستقل همان میزان احتیاجات شخص بوده است که هم اکنون نیز احیاناً احساس عمل جات معمولی بیدار شده می گویند این مبلغ ناچیز را چه کنم؟ و کدام درد خودم را درمان نمایم؟ یعنی این با احتیاجات من اساساً قابل سنجش نیست.

البته در عین حال مقدار تحمل زحمت و زمان کار به خصوص در کارهای ظریف و سوانح احتمالی و مقدار استفاده از کار نیز از نظر دور نمی شود، لیکن نه به طوری که احتیاجات بالکل نادیده گرفته شود. احتمالات دیگر از قبیل:

- ۱ - سنجش ارزش کار بر اساس تقدیر و فرض (احتمال اول).
- ۲ - حوادث احتمالی و ۳ - مقدار زحمت و ۴ - زمان مصرف شده... همه اضافی هستند و نمی توانند میزان مستقل صحیحی به دست بدهند.

برخی احتمالات دیگر چون: ۵ - سنجش فقط بر اساس مقدار استفاده مردم و ۶ - تقاضا و عرضه و ۷ - پولی که در بازار برای کرایه گرفتن از یکدیگر می دهند...

هیچ کدام واقعی نبوده نیروی کار را بی اساس نموده بهره کار فرما

را در نظر می‌گیرند، و نوعی است شمار همراه دارند و یا اساس درستی ندارند.

در نظر ما زیان کارخانه تنها بر صاحب آن وارد می‌شود و حقوق قراردادی کارگر کاملاً پرداخت می‌شود البته زیان مزبور در قراردادهای بعدی اثر خواهد گذارد.

شاید از فرموده علی علیه السلام نیز که به مالک فرمان می‌دهد قیمت اجناس باید بر پایه‌ای باشد که به هیچ یک از فروشندگان و خریدار اجحاف نشود همین نظریه استفاده شود.

جنس نیز چیزی جز نیروی کار متمرکز نیست، پولی هم که خریدار می‌دهد نیروی کار تمرکز یافته‌ای است که به صورت درهم و دینار و ریال و دلار و غیره در آمده است.

باید دید این فروشندگان به حسب نوع، چه قدر تحمل مشکلات کرده و با چه شرایطی این جنس به دست آمده است و او چه احتیاجاتی داشته که این شرایط را پذیرفته و مشکلات را به جان خریده است؟.

نباید به او اجحاف شود و این مشکلات و احتیاجاتی که بدان جهت آن همه مشکلات را به جان خریده است نادیده گرفته شود.

تعیین قیمت یک کیلو ماست و یا یک کیلو کتیرا بر اساس همین

احتیاجات و مشکلات و خصوصیات انجام می شود.

البته ممکن است در آمد کارخانه به مراتب بیش از احتیاجات کارگر و کار فرما باشد، این مقادیر زاید ابتداءً در اختیار صاحب کارخانه در می آید (و این روی نکته روانی و اقتصادی است که بعداً خواهیم گفت) لیکن بعداً با عوامل مختلف حکومت اسلامی که تشریح خواهیم کرد از دست او خارج شده به مصارف عمومی می رسد، چنان که ضرر نیز مستقیماً به کارخانه دار وارد می شود. برادر متعهد ما در نقد خود می خواهد از ادله حرمت ربا، طرد مالکیت خصوصی، ابزار تولید، و هر گونه ارزش اضافی را استفاده کنند، ولی کدام فقیه و حتی کدام آشنای به زبان عرب می تواند از ادله ای که در باب ربا داریم و می گوید نباید قرض به مازاد بدهید یا جنس مکمل و موزون را به مازاد بفروشید چنین استفاده ای بکند؟

بنابه آنچه گفته شد: تقسیم بهره میان کار و ابزار تولید بر اساس نیاز طرفین و زحمتی که متحمل شده اند و استفاده ای که مردم می برند می باشد یعنی برای تعیین قیمت ها همه این مطالب باید در نظر گرفته شود ولی اینها از وظایف حاکم الهی است و تا انجام نشده و حکومت اسلامی تشکیل نشده است، معاملات عملاً بر اساس تقاضا و عرضه انجام می شود.

می‌توان این نظریه را نیز مورد توجه قرار داد: حاکم الهی به رعایت اصل آزادی برای آزاد گزاردن مردم در داد و ستد فقط از خارج نظارت کند و تقاضا و عرضه را تعدیل نماید، قیمتها بر اساس تقاضا و عرضه قرار می‌گیرند و او تقاضا و عرضه را ارشاد می‌کند اگر جنس زیاد شود جلو تولید را می‌گیرد و اگر عرضه زیاد شود ورود و تولید جنس را آزاد می‌گذارد و این سیستم ارشادی نامیده می‌شود^(۱) در روایات ما از طرفی به مالک اشتر دستور تعیین عادلانه نرخها داده می‌شود و از طرف دیگر وقتی به پیامبر ﷺ پیشنهاد تعیین نرخ می‌شود، شدیداً رد می‌کند. شاید زمانها و ضروریات فرق می‌کند ولی اگر به طور کلی به تقاضا و عرضه واگذار شود اولاً تولیدات فقط جنبه تجارتي پیدا می‌کند و مصالح واقعی مردم فراموش می‌شود همچون نویسندگی تجارتي که به مردم تحرک نمی‌دهد و فقط از خواست موجود بهره‌برداری می‌شود و ثانیاً اولین تولید را بر چه اساسی قیمت بگذاریم؟ بهره اینگونه تعیین قیمت هر چند اندک باشد به مراتب بیش از آن یک میلیونیم بهره فرضی ماشین است که گفته شد با جمع شدن

۱ - در نقد یکی از اساتید آمده است که - پس حکومت اسلامی نقش دولتهای سرمایه داری را ایفا می‌کند... اگر دولتهای سرمایه داری کار خوبی می‌کنند که، پیروی کنیم لیکن آنها اینطور نیستند آنها تقاضا و عرضه کاذب به وجود می‌آورند.

تدریجی این مقدار استثمار پیدا خواهد شد.

آن وقت برای جلوگیری استثمار چه خواهید کرد؟

حتماً خواهید گفت، استثمار از متفرّعات فقر اکثریت است زیرا اگر فقیر نباشد و برای رفع نیازمندیهای خود ناچار به تسلیم در برابر خواسته‌های سرمایه دار نباشد استثمار تحقق نخواهد یافت.

ولی اولاً ما نیز (در برابر کار کارگر) می‌گوئیم باید کلیه احتیاجات مادی و معنوی او تأمین شود و بنابراین نباید استثمار تحقق یابد.

و ثانیاً این صحیح نیست که استثمار فقط در مورد فقر و احتیاج اکثریت است (که البته خود آن فقر هم از یک استثمار دیگری به وجود آمده است). زیرا منظور آن احتیاج به ضروریات اولیه و یا قدر متوسط زندگی می‌باشد ولی باید گفت چون تمایلات بشر نامحدود است همواره در پی بهتر زیستن است و به خصوص در موردی که عده‌ای را با وضعی بهتر مشاهده می‌کند آن تمایلات طغیان کرده - همچون انسان تشنه‌ای که آب را از دور ببیند و به هیجان آید - حساسیت بیشتری پیدا کرده مایل است به هر صورت خود را به فرد دیگر مورد نظر خود (خصوصاً اگر رقیب باشد) برساند و این خود یک نوع احتیاج است و احتیاجی بزرگ و در نتیجه استثمار می‌آورد.

و اگر منظور از احتیاج و فقر چیزی است که شامل چنین احتیاج

احساسی نیز بشود، باید کلیه امتیازات مادی از میان برود و این چیزی است که در هیچ یک از مکتبهای سوسیالیستی تاکنون عملی نشده است و امکان هم ندارد زیرا تا تشویقهای مادی نباشد اکثریت مردم حاضر به تولید بهتر نخواهند بود.

آیا افراد حزبی کشورهای سوسیالیستی با افراد دیگر در یک ردیف هستند؟

و به فرض بتوانیم امتیازات مادی را از میان برداریم با امتیازات معنوی چه کنیم؟ احترام فوق العاده‌ای که فرد حزبی دارد حسادت رقیب او را تحریک نمی‌کند؟ و برای رسیدن به موقعیت او ناچار به از دست دادن شخصیت ذاتی و روحی خود نخواهد شد؟
نمی‌خواهم بگویم تنها عامل مبارزه با استثمار تحوّل فکری افراد به وسیله مکتب است، و یا تنها روش حکومت، مانع استثمار افراد خواهد شد.

زیرا مکتب هر چقدر قوی باشد در شرایط فوق العاده و موارد احتیاج و ضرورت، نوعاً نمی‌تواند مانع کارهای خلاف قانون شود هر چند مکتب می‌تواند افرادی استثنایی پرورش دهد که در سخت‌ترین شرایط، حاضر به از کف دادن استقلال خود نشوند، ولی نوعاً اینها نادر هستند.

و حکومت نیز هر چند قاطع باشد، نمی تواند مانع استثماری نهانی افراد گردد لیکن می خواهم بگویم تنها عامل مبارزه با استثمار هم، بیرون راندن ماشین از صحنه سود و بهره نیست. قبول داریم که تمرکز ثروت در یک جا نوعاً استثمار می آورد ولی برای پخش آن ناچار به کنار زدن ماشین دار، از حوزه بهره نیستیم. در اسلام صرف نظر از قوانین قطعی لازمی که برای پخش ثروت در نظر گرفته شده است که به موقعش خواهم گفت، راههای دیگری که به ظاهر اخلاقی و به باطن از هر وسیله زور و قانونی محکم تر و قاطع تر، از تمرکز ثروت جلوگیری می کند. می دانید که داروی معالجت نسل روز و پاسخ به پرسش «راه پخش ثروت» در زمان ما، پیش آوردن قانون «ارث» اسلام و یا قوانین تحریم ربا و قمار و فحشاء و موسیقی و سایر کسبهای حرام نیست گر چه اینها حتماً مؤثرند و زیاد هم مؤثرند لیکن معالجت قطعی نیستند. من در این فصل از مطالب مزبور که نوعاً شنیده و یا خوانده اید سخنی به میان نیاورده و تکرار مکررات نمی کنم.

مطالب کلی دیگری را از روح امامت اسلامی عرضه می دارم:

- ۱- اسلام با آمیختن اعتقاد به پاداش اخروی در جان مردم، افراد را در برابر ثروت و مادیات، با شخصیت و استقلال روحی بار می آورد و

پول و سایر امتیازات مادی را در نظر افراد کم ارزش می سازد. و البته در عین حال برای اینکه مبدا این روش جنبه منفی پیدا کرده، موجب ظلم پذیری و بی تفاوتی افراد در برابر پایمال شدن حقوقشان گردد، دستورات اکیدی برای مبارزه با ظلم و ستم صادر فرموده و حتی فرموده است، کسی که برای دفاع از مالش کشته شود شهید است. و فرموده، دست دزد را از زن یا مرد، ببرید.

می گویند این روش اخلاقی، چون پشتوانه قانونی و الزامی ندارد، نمی تواند تأثیری در سطح جامعه بگذارد.

اگر به دستورات اخلاقی عمل شود بهتر است، و در خور تحسین می باشد، ولی اگر کسی عمل نکرد نمی توان او را توبیخ نمود و وادار به عمل نمود.

ولی هر چند این سخن از نظر ذهنی و بحث تجربیدی کاملاً درست است، لیکن وقتی حساب کنیم که اینگونه تبلیغات به وسیله حکومت عادل و محبوب و در سطح عموم پیاده شود و مردم خود حاکم را نیز عملاً چنان ببینند، خواه ناخواه اثر خواهد داشت و منظورم نه اثر جزئی و احيانی بلکه اثر نوعی و تقریباً در سطح جامعه می باشد. و آنگاه دیگر مردم حاضر نخواهند بود برای جمع ثروت و یا رسیدن به امیال نفسانی خویش استثمار کنند.

نگوئید پس چرا پس از پیامبر ﷺ مردم برگشتند و آن همه دستورات فراموش شد؟

من در شرائط حکومت عادلانه سخن می‌گوئیم، مکتب هر چه قدر بلند باشد نمی‌تواند خودش به تنهایی عامل اجرا باشد هم اکنون اگر علی علیه السلام بر سرکار باشد خواهید دید چگونه مردم حتی دستورات اخلاقی را رعایت خواهند نمود. مردم وقتی علی ﷺ را ببینند که دلسوز و بی توقع برای مردم و مکتب آنها فعالیت می‌کند، حالت عشقی نسبت به او پیدا می‌کنند.

مخالفت‌هایی که با علی ﷺ می‌شد، نوعاً ماسک مذهب زده می‌شد، تا عشق مردم را خنثی کند، و به علاوه مزاج مردم با حکومت‌های انحرافی خلفاء پیش از آن سرور به خصوص حکومت عثمان، انحراف پیدا کرده بود.

ما هم اکنون شاهد تأثیر به سزای دستورات اخلاق در سطح اجتماع هستیم با اینکه آن شرایط که من از آن سخن می‌گویم در کار نیست و تنها تبلیغ خالص و آن هم با نشان دادن چهره مبهمی از مکتب در جریان نیست.

وقتی می‌بینیم همه ساله هزاران نفرچینی در روز معین خود را به رودخانه‌ای که «مائو» در آن شنا کرده است می‌ریزند و به این وسیله

اظهار عشق به او می‌کنند، نباید از تأثیر تبلیغی رهبری محبوب، که جداً مطلبی را (هر چند بدون اتکاء به قانون) از مردم بخواهد غفلت ورزید. (البته در خصوص مثال شنای مردم چین نمی‌دانم که عشق خودشان است یا زور اداری).

هنوز پس از گذشت ۱۴ قرن از اسلام و با نبود روش امامت صحیح که چهره حقیقی اسلام و پیامبر آن را نشان بدهد، همین که مردم نام محمد ﷺ را می‌شنوند از اعماق جانشان شعار می‌دهند.

مردم حتی از نوع لباس رهبر محبوب تقلید می‌کنند و با جان و دل مالیات‌هایی بیش از مقدار لازم تقدیم می‌کنند.

در چین سن قانونی ازدواج ۱۸ سالگی است لیکن عملاً پیش از سی سالگی ازدواج نمی‌کنند و وقتی از آنها می‌پرسند چرا؟ جواب می‌گویند که اگر قبل از این ازدواج کنند در اجتماع تحقیر می‌شوند.^(۱) و از این نمونه...

به هر حال فکر می‌کنم آنها که تأثیر تبلیغات و خواسته‌های مستقیم رهبر محبوب و حاکم عادل و دلسوز را در سطح اجتماع ناچیز می‌انگارند، خیلی تجربیدی فکر می‌کنند و از تأثیر محبت به کمال و شخص رهبر و انتقام از دشمن و سایر روحیات، غافلند.

۲ - تحقیر ثروتمند و «مترف» با دستورات عملی جالبی، جمع ثروت را عملی شیطانی و ثروتمند را شخصی پست و غیر قابل احترام تصویر می‌کند.

خود رهبر هم در کمال سادگی و بی آلایش زندگی می‌کند که تأثیر عجیبی در روح مردم می‌گذارد.

فرد برای چه ثروت جمع می‌کند؟ و برای چه گرایش به مدّ و تجمل پرستی پیدا می‌کند؟

او می‌خواهد به این وسیله در سطح اجتماع نفوذ پیدا کند با ادارات مربوطه و بزرگان کشوری رفت و آمد کند، ولی بزرگترین فرد وقتی علی بن ابیطالب علیه‌السلام است که چون پیراهنی می‌خرد و آستین آن بلند است همانجا با دست زیادی پارچه را از آستین خود می‌کند و به دور می‌اندازد، و چون به او می‌گویند یا امیرالمؤمنین تأمل کنید تا مقراض آورده مرتّب کنیم سخن از بی اعتنایی دنیا به میان می‌آورد و اهمیتی به این موضوع نمی‌دهد. علی علیه‌السلام اگر به منزل آن ثروتمند راه پیدا کند علاوه بر تحقیر صاحبخانه که چه فکر کوتاهی دارد که توجه به تجمل دنیا دارد به فکر بازرسی می‌افتد که از چه راه به دست آورده است؟

آن وقت فرد معمولی در این شرایط ثروت را برای چه می‌خواهد؟

مگر بخواهد زیر خاک کند تا کسی نبیند آن هم با قانون منع «کنز» (۳۴) - توبه) طرد می شود (که بعداً تذکر می دهیم).

شاید تحقیر اجتماعی بزرگترین مجازات باشد ممکن است شخصی را زندان کنند ولی نام نیکش دلها را بلرزاند و قلبها به عشق او بپیچد. این عظمت اوست.

لیکن اگر شخصی آزاد باشد ولی هر کجا برود تحقیر شود و برای کوچکترین احترام به او گرفتار شک و تردید شوند که مبادا احترام او حرام باشد، این برایش بزرگترین مجازات خواهد بود.

کسانی که فکر می کنند «روش سوسیالیزم بهتر است» لازم است حساب کنند در کشورهای سوسیالیستی حقوق مهندس با تکنسین و کارگر معمولی فرق دارد و مهندس می تواند این اضافه حقوق را پس انداز نموده پس از چند سال ثروتی جمع کند و به استعمار دیگران بپردازد، خواهید گفت آنجا نه احتیاجی به پس انداز است و نه امکان استعمار، ولی خواهش می کنم تند نروید و به خاطر افراط عده ای راه تفریط نگیرید.

پیش از این توضیح دادم که چگونه با همین اضافه حقوق استعمار می شود.

آیات قرآن «مترفین» را می کوبد و حتی به پیامبر ﷺ دستور می دهد

که نباید به رعایت هدایت آنها، و اینکه اکنون با آنها گرم بگیریم تا تدریجاً اصلاح شوند، آنها را بر فقرا مقدم داشت و شاید سوره «عبس» در این زمینه نازل شده و آیات ۷۵ - ۷۳ سوره الأسراء نیز استقامات و پایداری و خودگیری و تسلیم نشدن در برابر بت پرستان تازه مسلمان یا متمایل با سلام را تأکید می‌کند آنهایی که اسلامشان صرفاً روی ابهت و شکوه اسلام بوده و آمده بودند تا از رکوع و سجود، معفو باشند یا آمده بودند که جلوی دشنام به بت را بگیرند تا آنها هم از خداوند احترام کنند آیه کشف به طور روشن‌تری مطالب مزبور را تأکید می‌کند.

پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام با جمع ثروت مبارزه می‌نمودند: اما کاظم (ع) از پیامبر ﷺ نقل می‌کند: «هر بنده‌ای که به حاکم کشوری نزدیک شد از خداوند دور شد و کسی که مال او زیاد شود حسابش سنگین گردد...»^(۱)

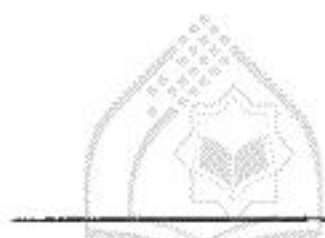
علی علیه السلام می‌فرمود: «ثروت ماده شهوات است».^(۲) امام باقر (ع) می‌فرمود: «شیعه ما نیست کسی که صد هزار جمع کند و نه پنجاه هزار و نه چهل هزار و اگر بخواهم بگویم ۳۰ هزار و هیچ

کسی ده هزار از راه حلال جمع نمی‌کند.»^(۱)

امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «هر ثروتمند در قیامت آرزو می‌کند کاش جز به اندازه قوت اندکی نداشتم.»^(۲)

و هم می‌فرمود: «هرگز خداوند به کسی که خیر او را بخواهد سی هزار نداده است.»^(۳)

و می‌فرمود: «هرگز کسی ده هزار از راه حلال پیدا نکرده است ولی خداوند برای گروه‌هایی این مقدار را جمع نموده است آنهایی که به



۱ - سفینه البحار «غنی». این گونه روایات بیشتر جنبه زمانی دارد، ده هزار در یک زمانی خیلی زیاد و در زمانی خیلی کم می‌باشد نه کلی. ولی اجمالاً می‌فهماند که ثروت زیاد از راه حلال مشکل است. البته به استناد روایات (اگر سند درستی داشته باشند) نمی‌توانیم بدون تحقیق هرگونه پول ذخیره را کم یا زیاد در هر شرائط، مصادره کنیم. باید نحوه کسب پول و حالت تبذیر یا امساک شخصی و خصوصیات زمان را دقت کنیم.

۲ - سفینه البحار «غنی» این گونه روایات بیشتر جنبه زمانی دارد ده هزار در زمانی خیلی زیاد و در زمانی دیگر خیلی کم می‌باشد نه کلی. ولی اجمالاً می‌فهماند که ثروت زیاد از راه حلال نوعاً مشکل است. البته به استناد این روایات (اگر سند درستی داشته باشند) نمی‌توانیم بدون تحقیق هرگونه پول ذخیره را کم یا زیاد در هر شرائط مصادره کنیم. باید نحوه ول و حالت تبذیر یا امساک شخصی و خصوصیات زمان را دقت کنیم.

۳ - سفینه البحار «غنی»

نزدیکان بدهند و کارهای خوب انجام دهند»^(۱)

«ثروت‌مندی که اهل بهشت است این قدر در قیامت برای حساب معطل می‌شود که عرق (بسیاری) از او ریخته می‌شود، لیکن فقیر، معطلی برای حساب ندارد»^(۲)

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «هر قدر ایمان فردی زیاد شود تنگی اعاشه‌اش بیشتر خواهد بود»^(۳)

توانگری در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، که فقری آمد و کنارش نشست توانگر لباس خود را جمع کرد تا زیر فقیر قرار نگیرد پیامبر (ص) فرمود: ترسیدی فقر او به تو بچسبد؟ عرض کرد نه یا رسول الله فرمود: ترسیدی لباس را کثیف کند؟ گفت نه، فرمود: پس چرا چنین کرد؟ عرضه داشت، شیطانی دارم که کارهای بد را در نظرم خوب و خوبیها را در نظرم بد جلوه می‌دهد و این عمل شیطان بود که انجام دادم و اکنون نصف مالم را به او دادم.

پیامبر صلی الله علیه و آله به شخص فقیر فرمود: قبول می‌کنی؟ گفت نه.

توانگر پرسید چرا؟ فقیر گفت می‌ترسم همچون تو شوم.^(۴)

امام صادق علیه السلام فرمود خداوند در مناجاتی به موسی فرمود: «وقتی فقر رو آورد بگو: به به! شعار شایستگان آمد و چون ثروت و توانگری

۲ - سفینه البحار «غنی».

۴ - سفینه البحار «فقر».

۱ - سفینه البحار «غنی».

۳ - سفینه البحار «فقر».

رو آورد بگو گناهی بوده که مجازاتش فوراً داده شده است.»^(۱)

«فقر نزد مردم زبونی است ولی روز جزا نزد خداوند زینت است.»^(۲) اینها و چندین برابر اینها از نصوص اسلامی که به رعایت اختصار از نقل آنها صرف می‌کنم، مسلماً برای تحقیر ثروت در میان مردم بسیار مؤثر است و آنها که اینگونه نصوص را به همان خاصیت اخلاقیش نگریسته و در تحوّل فکری و انقلاب اجتماعی مؤثر ندانسته‌اند حدّ تأثیر مذهب و به خصوص رهبر محبوب مذهبی را نشناخته‌اند.

اینگونه تبلیغات به حدّی در کوبیدن ثروت مؤثر بود که عده‌ای راه تفریط گرفته و تصوّر کرده‌اند که اسلام مایل است انسان از تحصیل مال و کسب دست شسته گوشه‌ای انتخاب و به اصطلاح روش زاهدانه پیش گیرد، در حالی که منظور این بوده که در کمال فعالیت و جدّیت به دنبال کار بروند لیکن نتیجه کار و سود تجارت را همه برای خود ذخیره نکنند و در راه خداوند اتفاق نمایند و برای طرد آن نظریه تفریطی، این گونه احادیث وارد شده است:

شخصی نزد امام صادق علیه السلام ثروتمندان را یاد کرده و مذمت نمود امام فرمود ساکت باش! ثروتمند به خویشان خود رسیدگی می‌کند و به

برادران ایمانی نیکی می‌نماید، خداوند می‌فرماید: ^(۱) «اموال و اولادتان شما را پیش ما مقرب نمی‌سازند مگر آنکه کسی ایمان آورده عمل شایسته کند که اینها در برابر کارشان دو برابر پاداش داشته در غره‌هایی ایمن هستند.» ^(۲)

به هر حال برای عدم تمرکز ثروت و پخش آن اگر باید مجازاتی برای آنها که جمع ثروت می‌کنند معین نمود، به نظر می‌رسد مهم‌ترین مجازات همان تحقیر اجتماعی باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من اکرم غنیا لغناه ذهب ثلثا دینه» کسی که ثروتمندی را به خاطر ثروتش احترام کند دو ثلث دینش را از کف داده است.

و حتماً هر روشن‌روانی می‌فهمد که این گونه تعبیر از یک نفر رهبر نافذ‌الکلمه تا چه حد مؤثر بوده ثروت را نه تنها از ارزش الوهیتی که در شبه جزیره عربستان داشت می‌اندازد بلکه به صورت یک وصله زائد و پُر دردسر در می‌آورد که جمع‌کننده آن یک شخص پست و کوتاه فکر و هوسران به شمار می‌آید.

منع حقوقی و اجتماعی

ممکن است بگوئید بنابراین چه مانعی داشت مانند سایر مطالب

ممنوعه اسلام که به وضوح منع شده‌اند و اصطلاحاً نام حرام به خود گرفته‌اند، جمع ثروت نیز به همان گونه تعبیر می‌یافت و به وضوح همچون شراب و قمار نهی می‌شد.

اتفاقاً اصل سخن ما (که روشنگر ارتباط این بحث به مبحث امامت است همین جاست).

به تعبیر دیگر مالکیت خصوصی به صورت وسیع آن گرچه در نبوت اسلام به صورت مطلق ممنوع نشده است لیکن در «امامت» و رهبری اسلامی عملاً یافت نمی‌شود.

— دقت کنید — باید به این نکته توجه داشت که نباید نیروی انسانی را که عالی‌ترین مرحله تکامل مادی طبیعت است خشی نموده، طوری کرد که شوق و عشق به کار و فعالیت کم شده، تدریجاً کارگر نشاط خود را از دست بدهد.

و این مسلم است که اگر انسان ببیند او کار می‌کند ولی بهره کارش را کاملاً به او نمی‌دهند و تنها احتیاجات زندگی‌اش را بر طرف می‌کند سست خواهد شد.

فرض کنید انسانی قدرت دارد روزانه کاری به ارزش ۴۰ تومان تولید کند، در حالی که مخارج روزانه او از ۲۰ تومان تجاوز نمی‌کند اگر بداند همه تولیدش را به زور از او می‌گیرند و تنها به اندازه

احتیاجاتش به او می دهند، این روش در نظر او یک نوع محدود کردن آزادی و یک نوع استثمار جلوه می کند، و خواه ناخواه در عمل سست خواهد شد، او به خود می گوید: شما جلو ثروت را می گیرید که مبادا استثمار پیش بیاید، در حالی که هم اکنون با این عمل خود استثمار می کنید.^(۱)

در حقیقت شما استثمار می کنید که من استثمار نکنم! همچون کسی که ظرف شراب رفیقش را بر می دارد و می آشامد که مبادا رفیقش بخورد و مرتکب حرام شود و با این کار بخواهد نهی از منکر کند.

هر چند اسلام در روح افراد یک نوع تجلی معنوی و ایمان غیبی را وارد می کند که نشاط کارشان را در مقدار برگشت نفع مادی به خودشان ندانند بلکه همین که خداوند ناظر اعمال و رفتارشان می باشد بهترین نشاط را برایشان به وجود می آورد:

«بگو شما کار کنید خدا و پیامبرش و مؤمنین کارتان را می بینند.»^(۲) به احتمال قوی منظور از مؤمنین در این آیه کریمه امام در هر عصر و

۱ - در نقد یکی از اساتید آمده است که: مارکسیسم در تئوری می خواهد استثمار را از بین ببرد، لیکن در عمل به علت عدم مجهز بودن به علم قادر نشده است و من می گویم در اصل تئوری هم فاقد تحقیق کافی می باشد.

زمانی است. کار افراد مورد توجه رهبران مذهب و خداوند است و این عالی‌ترین نشاط را به وجود می‌آورد.

ولی با این همه نمی‌توان انتظار داشت که این عشق و تجلی معنوی در سطح اجتماعی به طوری پیاده شود که به طور خودکار و با نبود رهبر نیز بتواند عامل ادامه فعالیت باشد.

حکومتها یکی پس از دیگری روی کار می‌آیند و حکومت اسلام و رهبری کامل مذهبی تنها در شرایط خاصی قدرت تجلی از میان این همه موانع را پیدا می‌کند. قانون باید طوری باشد که اگر حکومتی مذهبی هم سر کار نبود طوری تطبیق با ضروریات اجتماع کند که امکان پیاده شدن در سطح اجتماع را داشته باشد و آن اندک افراد خودساخته مشتاق خداوند، حالت انزوای سیاسی پیدا نکنند تا مردم نگویند: دین قابل عمل نیست، و اینها که می‌بینی افرادی استثنایی هستند.

و همین است یکی از اسرار بشر بودن پیامبران، و اینکه هر پیامبری از میان اجتماع خود برانگیخته شده است، تا از درون ملت برآید و ملت ببینند که می‌توان انسانی کامل شد.

و البته اینجا چه مطالب لطیفی نهفته است که به رعایت نظم سخن از آنها می‌گذرم.

به هر حال انسانهای معمولی در صورتی با نشاط کار می‌کنند که محصول کارشان را از آن خود ببینند. هر چند بعداً به رعایت موقعیت اجتماعی و وجهه ملی و احترام و آبروی خویش با اختیار و با دست خود بدهند.

خیلی فرق است میان ایندو: ۱ - قانون به زور سر نیزه و، به پستوانه قانون، محصول کار شخصی را بگیرند ۲ - قانون به او کاری نداشته باشد، ولی رهبر طوری اجتماع را می‌سازد که فرد به رعایت احترام و وجهه ملی خویش، محصول کار خود را به رضایت و با اختیار خود، بدهد.

من (هر چه بگویند) باور نمی‌کنم که در کشورهای سوسیالیستی کارگران و کارمندان با نشاط کاملی کار کنند و قطعاً اگر بازرسان دولتی بر سر آنها نباشند و فشار نیاورند از کار خود خواهند دزدید و مسلماً اگر کارگران همه محصول کار خود را ملک خویش بدانند و بدون هیچ گونه مانعی به دستشان برسد شوق بیشتری خواهند داشت، هر چند پس از برداشت همه محصول کارشان، آنها را به میان افراد بی‌بضاعت برده شرایط نابسامان آنها را طوری نشان بدهند که آنها تحت تأثیر فرمان وجدان و احساس نوع دوستی قرار گرفته با اختیار همه محصول خویش را در میان آن افراد بی‌بضاعت تقسیم کنند.

شما چشمان خود را ببندید و کمی در مطلب مزبور فکر کنید و دو حالت متفاوت کارگر را در خود مجسم کنید.

البته شاید زمانی بیاید که درک عاطفی مردم به حدی بالا بیاید که به تعبیر امام صادق علیه السلام جیب این و آن فرقی نکند و اگر پول نداشت دست در جیب آن کند و بردارد و برعکس و در آن زمان مردم میان خود تفاوتی نمی بینند و کاری ندارند که قانون چه بگوید، تحریم کند یا تجویز.

ولی نمی توان همچون مکتب های سوسیالیسم و کمونیسم قوانین را یک دنده و بدون انعطاف وضع نموده تنها حدّ اعلای اجتماع را لحاظ کرده زبان اجتماع های گوناگون را ندانسته و در نظر نگرفت. شاید میان بشریت قرن ما تا آن دوره عاطفی و انسانی، قرنهای زیادی فاصله باشد باید قوانین ما قابل پیاده شدن در این قرنها نیز باشد.

توجه دارید که پیاده شدن طبیعی قانون با تطبیق زور و جبری آن، که موجب ناراحتی ملت شود خیلی فرق دارد.

به هر حال اسلام به حساب عواطف نوع متوسط مردم، مالکیت خصوصی را از نظر قانون منع نمی کند ولی در امامت و رهبری اش اجتماع را طوری پرورش می دهد که عملاً مالکیت های بزرگ پیدا

نمی‌شود بلکه متمکّنین و ثروتمندان متوسط هم نادر خواهند بود.
و این است که گفتم بحث مالکیت اسلام از بحث امامت جدا نیست.

و خلاصه سخن اینکه:

۱ - تمرکز بی حساب ثروت نوعاً استثمار می‌آورد ۲ - قانون جلوی استثمارهای روشن را (همچون استفاده‌های نامشروع و فحشاء و ندادن حقوق کارگر پس از قرارداد و نحوه) می‌گیرد ولی برای جلوگیری از استثمارهای غیر روشن که نوعاً به تراضی انجام می‌شود کافی نیست.

۳ - برای جلوگیری از اساس استثمار، کمونیسم قانوناً مالکیت خصوصی را بر می‌دارد ولی اسلام به وسیله قانون، مالکیت خصوصی را لغو نمی‌کند، بلکه در رهبری و امامتش مالکیت را با دست خود مردم از میان بر می‌دارد. توجه دارید منظور مالکیت خصوصی به معنای گسترده روز است که در این بحث مورد نزاع کاپیتالیسم و سوسیالیسم می‌باشد.

و البته آنچه که گفتم در صورتی است که ثروت از راه مشروع و قانونی کسب کرده باشد.

ولی از روایات گذشته دانستیم، کمتر می‌شود ثروت را از راه

مشروع انباشته شود مگر آنها که «به تعبیر امام (ع)» زیاد پیدا می کنند و زیاد می دهند و رسیدگی به دیگران می نمایند.

جمع مال از راه قمار و شراب و فحشاء و کم فروشی و مداخله ستمگران و جاسوسی علیه مسلمین و فروش زمینهای بائر و خوردن حقوق بیچارگان که فریاد رسی ندارند و موارد دیگری این چنین، مسلماً نامشروع می باشد.

ماده قانون حرمت کنز

البته قانون در برخی موارد، جمع ثروت از راههای قانونی را نیز منع می کند به این معنی که هر چند از راههای مشروع ثروتی کسب نموده و حق حکومت اسلام (سهم امام و سهم سادات و زکات) را پرداخته است باز هم باید ثروتش را در راه اجتماع یا پیشبرد دین به کار اندازد و نگه ندارد.

این را قانون می گوید و پیش از این که نوبت به امامت و رهبری برسد، ثروت را پخش می کند و تورمش را از میان بر می دارد - ماده قانون حرمت کنز - لازم است نظری به آیه «کنز» بیفکنیم.

«یا ایها الذین امنوا ان کثیرا من الاحبار و الّربان لیاکلون اموال الناس بالباطل یصدّون عن سبیل الله و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها

فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم.» آیه ۳۴، توبه.

ای مؤمنین همانا بسیاری از علماء و زاهدان یهود و مسیحیت اموال مردم را به باطل می‌خورند و مانع راه خدا می‌گردند و آنها که طلا و نقره را گنج می‌کنند و در راه خدا اتفاق نمی‌نمایند بشارتشان بده به عذابی دردناک.

درک کامل این آیه و این ماده قانون فراموش شده قرآن کریم با دقت در این مباحث ممکن می‌شود.

سیر تاریخی، نظریات مختلف حکام وقت، واهل تفسیر و حدیث، تحقیق روش ابوذر، آنچه که از آیه می‌فهمیم، و روایات.

از تحقیق کاتب بزرگوار سیدی

۱ - سیر تاریخی

منظورم از این عنوان حوادثی است که در تاریخ اسلام به تناسب این آیه اتفاق افتاده است.

علی ابن ابراهیم قمی (فقیه و مفسر بزرگ قم در اوایل قرن چهارم) در کتاب تفسیر خود می‌گوید: ابوذر غفاری همه روزه در شام بیرون آمده فریاد می‌کشید: گنج کنندگان را بشارت دهید به عذاب دردناک، پیشانی و پشت و پهلوی‌شان را در آتش داغ می‌کنند.^(۱)

۱ - این جمله بیان عذاب گنج کننده است که در خود قرآن (آیه ۳۵ توبه) آمده

شیخ طبرسی در مجمع البیان و جلال الدین سیوطی همین حدیث را در تفسیر خویش «درالمثور» نقل می کنند ولی سخنی از شام در این حدیث نمی آورند.

و نیز درالمثور از زید بن وهب نقل می کند در «ریذه»^(۱) ابوذر را ملاقات کردم پرسیدم چرا ترا اینجا آورده اند؟ او گفت در شام بودم این آیه را می خواندم: «والذین یکنزون الذّهب... معاویه گفت: این آیه به ما ربطی ندارد و فقط اهل کتاب را تهدید می کند و من گفته او را رد کرده، عذاب مذکور در آیه را به مردم ابلاغ می کردم و همین علت تبعید من شد.

احنف بن قیس به ابوذر گفت مگر چه می گفتی؟ او گفت هر چه گفتم از پیامبر ﷺ شنیده ام.

و نیز احنف می گوید من ابوذر را نمی شناختم در مکه نزد بزرگان قریش نشسته بودم ناگاه مردی با لباسی زیر و خشن آمده سلام کرد و سپس گفت: گنج کنندگان را بشارت دهید به عذاب...

است: یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لأنفسکم فذوقوا ما کنتم تکتزون. روزی که آن پولها را در جهنم داغ نموده به پیشانیها و پهلوها و پشتهایشان بگذارند، این چیزی است که برای خود گنج کرده اند بچشید (نتیجه) گنج خویشان را.

۱ - تبعیدگاه ابوذر که به فرمان عثمان به آن حال انتقال یافت.

این بگفت و برفت. بزرگان قریش که همه گنج کنندگان اموال بودند، قیافه‌ها را به هم کشیده، ناراحت شدند من به دنبال او شتافته، او را در کناری یافته گفتم: خوب نکردی اینها را ناراحت نمودی.

او گفت: اینها نمی‌فهمند که چه می‌کنند، (باید بیدارشان کرد) با دوستم پیامبر ﷺ از مدینه بیرون می‌رفتیم فرمود، آیا کوه احد را می‌بینی؟ گفتم آری، فرمود: دوست ندارم که به اندازه این کوه طلا داشته باشم همه را اتفاق کنم و سه دینار آن را نگهدارم، بلکه همه را باید داد...

از او جدا شدم و در فکر بودم - این کیست که دوست پیامبر ﷺ بوده است؟ از کسی پرسیدم، گفت نمی‌شناسی؟ این ابوذر غفاری است.

طبری از ابن عباس نقل می‌کند: نزد عثمان بودم کعب الأحبار هم (که عالمی یهودی بود و جدیداً مسلمان شده بود) حاضر بود ناگاه ابوذر وارد شده گفت: از مردم راضی نشوید تا به خوبی اتفاق کنند، خوب است توانگران که بدهی زکات دارند تنها به دادن زکات اکتفا نکنند، بلکه به برادران دینی و همسایگان خویش نیز رسیدگی کنند و پیوند به خویشان خود داشته باشند.

کعب الأحبار گفت: کسی که واجب زکاتی خود را ادا کند دیگر

چیزی بر او لازم نیست. ابوذر (که پیداست از کعب الأحبار ناراحت بود و او را همچون جاسوسی به نفع اسرائیلیان می دانست) عصای خود را برداشته بر فرق کعب کوبیده فریاد زد: یهودی زاده تو را چه می رسد که به این بحثها دخالت می کنی؟! سر کعب شکافته شد عثمان از او عذرخواهی نمود و او به خاطر عثمان چیزی نگفت... (۱)

شیخ طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» می گوید: ثعلبی از ابوذر نقل می کند: پیامبر ﷺ در سایه دیوار کعبه نشسته بود که نزدش رفتم همین که مرا دید، فرمود: به خدای کعبه اینها زیانکارند، به خدای کعبه اینها زیان کارند.

غم و اندوهی به دلم نشسته نفسم به شماره افتاده با خود گفتم: این جمله درباره من است.

عرض کردم پدر و مادرم به فدایت اینها کیانند؟ فرمود: بیشتر مردم، مگر آنکه اموال را برای بندگان خدا بدانند و از هر طرف در راه خدا اتفاق کند و این کسان کم اند.

و نیز طبرسی از سالم بن ابی جعد نقل می کند وقتی این آیه نازل شد، پیامبر ﷺ سه مرتبه فرمود: وای بر طلا، وای بر نقره، اصحاب ناراحت شدند، عمر پرسید یا رسول الله چه مالی را برای خود

نگهداریم؟ فرمود «تنها زبانی که ذکر خدا گوید و دلی که سپاسگزار خدا باشد و زن متدینی که شما را بر دینتان کمک کند.»

ابن ابی الحدید می‌گوید: ^(۱) بیشتر علماء خبر و نویسندگان تاریخ معتقدند، عثمان ابتدا ابوذر را به شام تبعید نمود و چون معاویه از او به تنگ آمد او را به مدینه باز آورد، در مدینه نیز همچون شام عمل کرد و لذا عثمان او را به «ربذه» تبعید نمود، و اصل جریان از اینجا شد که، چون عثمان بیت المال مسلمانان را به افرادی چون مروان حکم داد، ابوذر در میان اجتماعات و در هر کوی و خیابان ایستاده برای مردم با صدای بلند سخنرانی کرده می‌گفت: گنج کنندگان را به عذابی دردناک بشارت دهید سپس آیه قرآن را می‌خواند «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ...»

بارها این جریان را به عثمان گزارش دادند تا او یکی از نزدیکانش را به نزد ابوذر فرستاده از او خواست دست از این کار بردارد ابوذر گفت: عثمان مرا از خواندن قرآن و نهی از منکر باز می‌دارد؟ به خدا قسم به غضب عثمان گرفتار شوم و خدا را از خود راضی کنم، برای من خیلی بهتر از این است که خدا را با تحصیل رضای عثمان بر خود غضبناک سازم.

عثمان خیلی ناراحت شد ولی به خود می‌پیچید و چیزی نمی‌گفت تا اینکه روزی عثمان گفت (مردم هم دورش بودند) آیا امام می‌تواند، به عنوان قرض چیزی از بیت المال بردارد و همین که توانایی یافت پرداخت نماید؟ کعب الأحبار فوراً گفت چه مانعی دارد؟ رهبر است حق دارد.

ابوذر فریاد زد، ای یهودی زاده، می‌خواهی دین ما را به ما یاد بدهی؟

عثمان گفت: اباذر، تو مرا و اطرافیان مرا زیاد آزار می‌دهی! برو شام، و او را به شام فرستاد. ابوذر در شام نیز معاویه را نهی از منکر نموده کارهای بدش را تذکر می‌داد. معاویه سیصد دینار برای او فرستاد، ابوذر به واسطه گفت: اگر از اعطاء سالیانه خود من است که امسال محروم ساخته‌اید، می‌پذیرم و اگر هدیه است نمی‌پذیرم و پس فرستاد.

پس از مدتی معاویه در شام کاخ سبز معروف را ساخت ابوذر گفت: معاویه! اگر از مال خدا چنین کاخی ساخته‌ای خیانت کرده‌ای و اگر از مال خودت ساخته‌ای، اسراف کرده‌ای و به هر حال خلاف اسلام است.

ابوذر در شام بانگ می‌زد به خدا قسم کارهایی پیدا شده که من

سابقه ندارم، نه در قرآن خداوند، و نه در سنت پیامبرش، یافت نمی‌شود. من می‌بینم حقی خاموش می‌شود و باطلی زنده می‌شود و راستی دروغ می‌شود و می‌بینم از غیر صالحین پیروی می‌شود و رفتار صالحین کنار زده می‌شود.

«حبيب بن سلمه فهری» به معاویه گفت اگر شام را می‌خواهی باید اباذر را بیرون کنی و گرنه شام را به هم می‌ریزد...

علی علیه‌السلام هنگام تبعید اباذر فرمود: «اباذر تو برای خدا منصوب شده‌ای، به همان خداوند امیدوار، باش این گروه از تو بر دنیای خود ترسیدند، و تو از ایشان بر دین خود ترسیدی، دنیایشان را که از تو بر آن می‌ترسیدند، برایشان بگذار، و دینت را که از آنها بر آن می‌ترسیدی بردار و فرار کن و چه محتاجند آنها به دین تو، و چه بی نیازی تو از دنیایشان.

به زودی خواهی دانست که سود کننده کیست و آنگاه دیگران بر او حسد ورزند.

بدان که اگر همه آسمانها و زمین بر بنده‌ای تنگ شوند و او راه تقوی پیش گیرد، خداوند راه خلاصی برایش مهیا می‌سازد:

مراقب باش، جز حقیقت با تو انس نگیرد و جز باطل، تو را

نترسانند اگر دنیایشان را می‌پذیرفتی دوستت داشتند...» (۱)

وقتی ابوذر بر عثمان وارد شد، به او گفت ابوذر بگو کدام شهر را دوست داری؟ ابوذر گفت به مکه حرم خدا می‌روم عثمان گفت: آنجا نمی‌شود! ابوذر گفت: که هجرت کنم؟ گفت آری، نزد من نخواهی بود؟ ابوذر گفت کوفه سرزمینی است که اصحاب پیامبر در آنجا هستند آنجا می‌روم، گفت آنجا هم نمی‌شود، ابوذر گفت جای دیگری را انتخاب نمی‌کنم. عثمان فرمان داد به ریزه برود.

ابوذر گفت پیامبر ﷺ به من فرمان داد که هر کجا تو را کشیدند تسلیم باش، و به ریزه رفت. پس از مدتی به مدینه بازگشته بر عثمان وارد شد مردم اطراف عثمان جمع بودند، ابوذر گفت: تو مرا از وطن بیرون رانده، به سرزمینی فرستاده‌ای که نه زراعت درستی ممکن است و نه حیوان شیردهی یافت می‌شود، خادمی هم ندارم و حتی سایه بانی جز یک درخت یافت نمی‌شود پس فرمان ده، خادمی و چند گوسفندی به من بدهند که با آنها زندگی کنم، عثمان صورت خود را بگردانید، ابوذر از طرف دیگر جلو عثمان رفته همین را گفت.

حبیب بن عامه گفت: ابوذر من هزار درهم و پانصد گوسفند و یک خادم به تو می‌دهم.

ابوذر گفت: خادم و هزار درهم و گوسفندان را به کسی بده که از من محتاج تر باشد من حقّ خودم را که خدا معین کرده می خواهم.
 علی علیه السلام آمد، عثمان به آن حضرت گفت: این نادان را از ما بی نیاز نمی کنی؟ علی علیه السلام فرمود: کدام نادان؟ عثمان گفت این اباذر را، علی علیه السلام فرمود: این نادان نیست، از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم: «آسمان بر کسی سایه نینداخته و زمین کسی را به دوش خود نگرفته که راستگوتر از اباذر باشد.»

عثمان! ابوذر را همچون مؤمن آل فرعون حساب کن، قرآن فرموده: اگر دروغ گوید، دروغش بر خودش خواهد بود و اگر راست گوید، بدانید که آنچه می گوید، دامن شما را می گیرد. (۱)
 علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خویش درباره این آیه قرآن: «و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم و انتم تشهدون.»

آیه ۸۴، بقره.

هنگامی که از شما پیمان گرفتیم که خون خود را نریزید و افرادتان را از مملکتان بیرون نکنید، آنگاه اقرار کردید و خودتان شهادت دادید.

می‌گوید این آیه دربارهٔ ابوذر و عثمان نازل شده است، جریان این بود که چون عثمان فرمان تبعید اباذر رحمة الله علیه را به ربنده داد، ابوذر بر او وارد شده بیمار بود و بر عصایش تکیه زده بود. در برابر عثمان صد هزار درهم از اطراف آورده بودند و اطرافیانش دور او نشسته و چشمها به آن پول دوخته امید داشتند که میان آنها تقسیم شود.

ابوذر به عثمان گفت: این پول چیست؟ عثمان گفت صد هزار درهم است که از بعضی اطراف آورده‌اند می‌خواهم صد هزار دیگر نیز به آن اضافه کنم و آنگاه هر چه خواستم انجام دهم. ابوذر گفت: عثمان! صد هزار درهم بیشتر است یا ۴ دینار گفت البته صدر هزار درهم. ابوذر گفت یادداری شامگاهی بود من و تو بر پیامبر ﷺ وارد شدیم او را معزونی و گرفته دیدیم...

چون صبح شد باز نزدش رفتیم و او را خندان و شادمان یافتیم و چون علت پرسیدیم فرمود: ۴ دینار از حق مسلمانان نزد من مانده بود که تقسیم نکرده بودم و ترسیدم مرگ مرا بگیرد و اینها نزد من بماند و امروز تقسیم کردم و راحت شدم.

عثمان نگاهی به کعب الاحبار کرده گفت: عقیده شما دربارهٔ کسی که زکات واجب خویش را پرداخته چیست؟ آیا لازم است باز هم

چیزی بدهد؟

کعب الأحبار گفت نه هیچ لازم نیست هر چند خشتی از طلا و خشتی از نقره بچیند و برای خویش نگهدارد.

ابوذر عصایش را بلند کرده بر سر کعب الأحبار کوبیده گفت یهودی زاده تو چه حقّ نظر در احکام مسلمانان داری؟ گفته خداوند از تو راست تر است که می فرماید.

...وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. آیه - ۳۴، توبه.

آنها که طلا و نقره را گنج می کنند و در راه خدا انفاق نمی کنند بشارتشان ده به عذابی دردناک...

عثمان گفت اباذر تو پیر و خرف شده ای و عقلت را از دست داده ای و اگر احترام مصاحبت با پیامبر ﷺ نبود ترا می کشتم.

ابوذر گفت: عثمان دروغ می گویی دوستم پیامبر ﷺ مرا خبر داده و فرموده است! اباذر تو را نمی کشند و تو را نمی توانند بلغزانند.

از عقم گفتم، بدان که از عقم این قدر مانده که حدیثی از پیامبر ﷺ درباره تو و خویشانت به یاد دارم. عثمان گفت چه شنیده ای؟ ابوذر گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم می فرمود: وقتی فرزندان و خویشان «ابوالعاص» به سی نفر برسند مال خدا را میان خود

می گردانند و کتاب خداوند را کنار می گذارند و بندگان خدا را برده خویش و فاسقان را اطرافیان خویش می کنند و افراد صالح را به جنگ خود می گیرند.

عثمان گفت هیچ یک از شما اصحاب پیامبر ﷺ این سخن را از پیامبر شنیده اید؟ همه گفتند، نه، نشنیده ایم.

عثمان گفت علی علیه السلام را بخواهید بیاید. امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، عثمان به آن حضرت گفت یا ابالحسن ببین، این مرد پیر دروغگو! چه می گوید، علی (ع) فرمود: عثمان ساکت باش! نگو دروغگو! من خود از پیامبر ﷺ شنیدم فرمود: آسمان بر کسی سایه نینداخته و زمین کسی را به پشت خود نگرفته که راستگوتر از اباذر باشد، دیگر اصحاب پیامبر که حاضر بودند همه گفتند: علی راست می گوید ما هم این را از پیامبر شنیدیم.

ابوذر در این هنگام گریان شد گفت: وای بر شما همه تان به سوی این پول گردن کشیده اید و به امید آن مرا به دروغ نسبت می دهید؟
آنگاه نگاهی کرده گفت بهترین شما کیست؟ گفتند تو عقیده داری خودت از ما بهتری، او گفت: آری این جبهه پیامبر است که به من بخشیده و تاکنون بر دوش دارم، شماها تازه هایی آورده اید که خداوند از شما بازخواست خواهد فرمود و من مسئول نیستم.

عثمان گفت اباذر، تو را به حق پیامبر ﷺ این سؤال را پاسخ بگو، اباذر گفت به خدا اگر به حق پیامبر ﷺ هم قسم ندهی پاسخ خواهم گفت.

عثمان پرسید کدام شهر را دوست داری؟ گفت مکه حرم خدا و پیامبرش را، آنجا عبادت می‌کنم تا مرگ مرا بگیرد.

عثمان گفت، نه مکه نمی‌شود و تو لیاقت آنجا را نداری گفت: مدینه حرم پیامبر ﷺ را عثمان گفت: نه، آنجا هم نمی‌شود، تو لیاقت آنجا را هم نداری.

ابوذر دیگر ساکت شد، عثمان گفت: از کدام شهر بیشتر بدت می‌آید؟ گفت: ریزه که پیش از مسلمان شدنم آنجا بودم عثمان گفت برو همانجا.

ابوذر گفت: تو از من پرسیدی و من به راستی پاسخ گفتم اینک من می‌پرسم تو هم به راستی جواب بگو عثمان پذیرفت.

ابوذر گفت: بگو ببینم اگر مرا به همراه عده‌ای از یارانم به جنگ کفار بفرستی و آنها مرا اسیر کنند و آنگاه بگویند باید عثمان ثلث مالش را بدهد تا اباذر را آزاد کنیم چه می‌کنی؟ عثمان گفت: می‌دهم پرسید اگر گفتند نصف مالت را می‌خواهیم گفت: می‌دهم پرسید اگر گفتند

همهٔ مالت را می‌خواهیم گفت: می‌دهم.^(۱)

اینجا ابوذر فریاد الله اکبر، کشیده گفت: دوستم پیامبر (ص) خدا روزی به من فرمود: اباذر چگونه هستی روزی که به تو بگویند کدام شهر را بهتر می‌خواهی که در آن باشی؟ و تو بگویی مکه حرم خدا و پیامبر را، عبادت می‌کنم تا مرگ مرا دریابد. به تو بگویند نه، تو لایق نیستی بگویی مدینه حرم پیامبر (ص) را، به تو بگویند نه، تو لیاقت نداری، آنگاه بگویند از کدام شهر بیشتر ناراحت می‌شوی که در آن باشی و تو بگویی «ریذه» که پیش از اسلام آنجا بودم، و به تو بگویند برو ریذه...

من گفتم یا رسول الله ﷺ چنین خواهد شد؟ فرمود آری قسم به آنکه جانم به دست اوست چنین خواهد شد، گفتم یا رسول الله شمشیرم را به دوش نگیرم تا با استقامت و قدمی ثابت بجنگم؟ فرمود

۱ - شاید منظور ابوذر از این پرسشها بیان سه مطلب بوده است.

الف - عثمان یک مسلمان مجاهدی را که حاضر است برای آزادی‌اش تمام مالش را بدهد به خاطر نفوذ قدرتش تبعید می‌کند.

ب - ابوذر اگر با عثمان بسازد هر چه بخواهد به او خواهند داد پس مخالفتش جنبهٔ مادی ندارد و تنها برای خدا می‌جنگد و تبعید می‌شود.

د - بیان گفتهٔ پیامبر ﷺ که فرموده بود همین مطلب را به تو خواهند گفت که ذیلاً ذکر می‌شود.

نه بشنو و ساکت باش... و خداوند درباره تو و عثمان آیه ای نازل کرده است گفتم کدام آیه؟ فرمود: این آیه:

«و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون نفسکم من دیارکم ثم اقررتم و انتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم و العدوان و ان یاتوکم اساری تفادوهم و هو محرّم علیکم اخراجهم افتؤمون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الاخری فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردّون الی اشدّ العذاب و ما اللّٰه بغافل عما تعملون.» آیه ۸۴ - ۸۵، بقره.

آنگاه که پیمانتان را گرفتم که خونهایتان را نریزید و افرادتان را از وطن خویش بیرون نکنید و سپس شما اقرار کردید و شهادت دادید. سپس همین شما، افرادتان را می کشید، گروهی از خود را از وطنشان بیرون می کنید، به گناه و ستم بر آنها پشتیبان یکدیگر می شوید، با اینکه اگر آنها را به اسارت پیش شما آورند «فدیه» می دهید^(۱) در حالی که بیرون کردن آنها بر شما حرام است آیا به برخی از آیات خدا ایمان می آورید و به برخی از آیات خدا ایمان می آورید و به برخی کافر

۱ - «فدیه» پولی است که برای آزادی اسیر می پردازند که قبلا ابوذر از عثمان اقرار گرفت.

می شوید؟ پس پاداش آنکه از شما چنین کرد چیست جز اینکه در دنیا رسوا شود و در قیامت هم به سخت ترین عذاب تحویل داده شوند؟ و خدا هرگز از اعمالتان غافل نخواهد بود.

روایات درباره داستان ابوذر و عثمان بیش از اینهاست لیکن خواستم نمونه های مختلفی از کتابهای مختلف دست داده باشم.

نظریات مختلف...

در مفهوم آیه و تحقیق روش ابی ذر کلمات مختلفی گفته شده است:

۱ - مرحوم طبرسی در تفسیر خویش می گوید: منظور از آیه آنهایی هستند که جمع مال می کنند و زکات نمی دهند. که از پیامبر (ص) روایت شده هر مالی که زکاتش داده نشده باشد گنج حساب می شود هر چند روی زمین باشد و هر مالی که زکاتش داده شود هر چند زیر زمین باشد گنج نیست و همین عقیده ابن عباس و حسن و شعبی و سدی است.

جبابی گفته: اجماع و اتفاق همه بر این معنی است. ولی از علی علیه السلام نقل شده است هر چه بیش از چها هزار باشد گنج است چه زکاتش را بدهند و چه ندهند...

بیشتر مفسرین گفته‌اند جمله «و الذین یکنزون...» شروع کلام و استیناف بوده منظور مسلمانانی هستند که زکات نمی‌دهند و برخی گفته‌اند، عطف به جمله پیش بوده اعتراض بر علماء و زهاد اهل کتاب است و بهتر این است که بگوئیم هر دو گروه منظور هستند.^(۱)

و این عالم بزرگوار، درباره روش ابوذر و توجیه عمل او سخنی به میان نمی‌آورد و بدون تأیید و یا ایراد می‌گذرد.

مرحوم فاضل مقداد (متوفی ۸۲۶ هجری.) در کتاب «کنز العرفان» خویش می‌گوید: آیاتی که به طور عموم زکات مال را واجب کرده است یا فرموده و امضاء پیامبر ﷺ تخصیص خورده است و تنها در همان ۹ موردی که در فقه ذکر شده است - شتر، گاو، گوسفند، طلا، و نقره، گندم، جو، خرما، و کشمش واجب می‌باشد...

کسی که برای اتفاق بر عیالات خویش و یا پس از اداء حقوق واجب شرعی مال جمع می‌کند، از این تهدید قرآن کریم (آیه کنز) بیرون است.

زیرا خداوند «کنز در این آیه را مقید به موردی فرموده است که اتفاق نکنند و بنابراین در موردی که بخواهد بر عیالات خویش اتفاق کند نخواهد بود. و نیز شامل موردی که حقوقش را پردخته باشد،

نمی‌شود زیرا از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: مالی که زکاتش داده شده باشد گنج نیست گر چه زیر زمین باشد و آنچه به حدّ زکات رسیده و زکاتش را نداده‌اند گنج است گر چه روی زمین باشد زکات رسیده و زکاتش را نداده‌اند گنج است گر چه روی زمین باشد ^(۱) و از عبدالله عمر نقل شده است هر مالی که زکاتش داده شده باشد گنج نیست، گر چه در طبقه هفتم زمین باشد.

و بنابراین حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که وقتی آیه کُتِبَ نازل شد سه مرتبه فرمود: دور باد طلا و نقره عرض شد: یا رسول الله چه مالی را برای خود نگهداریم؟ فرمود زبانی که ذکر خدا گوید و دلی که برای خدا خاشع باشد، و زنی که شما را در راه دین یاری کند ^(۲) و یا اینکه فرموده کسی که پول سفید یا زردی (طلا و نقره) ذخیره کند، به آنها در قیامت داغ می‌شود. ^(۳) مربوط به مالی خواهد بود که حقش پرداخت نشده باشد و یا کسی که فرزند یا ورثه محتاجی نداشته باشد...

محقق جواد کاظمی (متوفی قرن ۱۱ هجری) می‌گوید: ^(۴) منظور از

۱ - به نقل سنن ابی داود ج ۱ ص ۳۵۸ و السراج المنیر ج ۳ ص ۲۶۳.

۲ - در المثنوی ج ۳ ص ۳۲۲ مجمع البیان ۵ ص ۲۶.

۳ - در المثنوی ج ۳ ص ۲۳۳.

۴ - مسالک الأفهام الی آیات الأحکام ۲ ص ۱۷.

کنز در این آیه، حفظ آن و اداء نکردن زکات واجب آن است چنان که از جمله «و لا ینفقونها فی سبیل اللّٰه» استفاده می شود اگر زکات مال بدهند مسلماً توبیخ نخواهد شد...

۲- سید قطب نویسنده مصری در تفسیر خویش^(۱) آیه کنز را تنها به عنوان اعتراضی بر علماء و زهاد اهل کتاب می داند و کوچکترین اشاره ای به جنبه حقوقی اسلامی آن نمی کند ولی همین نویسنده در کتاب «عدالت اجتماعی در اسلام»^(۲) کنز را از جنبه حقوقی اش مورد توجه قرار داده معتقد است که مخصوص اهل کتاب نبوده و نیز اختصاصی به مالی که زکاتش داده نشده است ندارد، و حدیثی از پیامبر ﷺ نقل می کند که به بلال فرمود: دوست ندارم به اندازه کوه احد طلا داشته باشم و همه را انفاق کنم و تنها دو قیراط برای خود نگه دارم.

در کتابهای فقهی شیعه و سنی - به مقداری فرصت بود مراجعه کردم، اصل مسئله مطرح نشده و بالنتیجه از آیه کنز هم سخنی به میان نیامده است.

و حتی شیخ طوسی (قده) که معتقد است علاوه بر مالیتهای

۱- فی ظلال القرآن ج ۱۰ ص ۲۰۸.

۲- ج ۱ ص ۱۷۵.

معروف، واجب است هنگام دور کردن و یا چیدن غلات مقداری به فقرا بدهند، و این غیر از قانون زکات است.^(۱) از آیه کنز سخنی به میان نمی‌آورد. و توجه او در مسئله وجوب انفاق هنگام درو اصلاً به جنبه عمومی سرمایه که در آیه «کنز» عنوان شده نمی‌باشد. نظر او به برخی روایات و آیات دیگر است که در خصوص هنگام درو کردن محصول وارد شده است.

و به هر حال در این میان فریاد ابوذر خاموش شده و ندای او به گوش نمی‌رسد. داستان ابوذر و عثمان تنها به همان جنبه تاریخی و تحلیل روانی سلحشوری او در کتابهای تاریخی مانده و به کتابهای حقوقی سرایتی نکرده است، و البته این مایه تأسف است.

به احتمال قوی جهت بحث نشدن از آیه مزبور در کتابهای فقهی این بوده که به نظر آیه «کنز» و حرمت جمع مال در موارد استثنایی بوده به اصطلاح عنوان ثانوی دارد و بنابراین در متن قوانین حقوقی اسلامی ذکر نمی‌شود.

صاحب جواهر می‌گوید: ظاهراً غیر از خمس و زکات چیز دیگری

۱ - غیر از زکات واجب حق دیگری هم در مال واجب است که در روز درو کردن باید به فقرا مشت مشت بدهند. دلیل ما بر این حکم اجماع فقهاء شیعه و احادیث و آیه قرآن است که می‌فرماید و اتوا حقّه يوم حصادة کتاب الزکاة خلاف ج ۱ ص ۱۱۲ تهران. صاحب جواهر در برابر شیخ طوسی ادعای اتفاق او را نوعی اشتباه دانسته و معتقد است دلیل درستی بر وجوب انفاق هنگام درو نداریم.

ابتدا در مال واجب نیست و در این حکم به مخالفت دانشمندی بر نخوردم، تنها شیخ طوسی در مسئله مشیت و بسته بسته دادن از محصول هنگام درو، عقیده به وجوب دارد...

سیره قطعی مسلمانان نیز این است که چیز دیگری را ابتدا واجب نمی‌دانند، بلکه می‌توان گفت مطلبی ضروری و بدیهی است، خصوصاً با در نظر گرفتن روایاتی که در اصل وجوب زکاة آمده که اگر خدا می‌دانست احتیاجات فقرا با زکات بر طرف نمی‌شود غیر از آن هم واجب می‌کرد...^(۱)

معلوم می‌شود بحث فقهاء در واجبات به عنوان اولی و به تعبیر صاحب جواهر ابتدائی بوده است و مطالب استثنایی و قوانینی که تنها در شرایط سخت اجتماعی جلو می‌آید، بنا نبوده در متن قوانین ذکر گردد و آیه کنز را حکم ثانوی می‌دانسته‌اند. به هر حال لازم است ببینیم روش ابوذر بر چه اساسی استوار بوده است.

تحقیق روش ابوذر

۱ - برخی گفته‌اند: روش او بر اساس اجتهاد خویش استوار بوده و تنها برای خودش حجت است، گفته او را دیگران قبول نداشته و

ندارند و در مباحثه‌ای که با کعب الأحبار درباره واجب فوق زکاتی نموده حق با کعب الأحبار بوده است.

لیکن اولاً در روایات پیش خواندیم که ابوذر گفت: من چیزی از پیش خود نگفتم و از پیامبر (ص) شنیده‌ام و خواندیم که پیامبر ﷺ فرموده است: «آسمان بر سر کسی راستگوتر از ابوذر سایه نینداخته و زمین نیز کسی را، راستگوتر از ابوذر به دوش نگرفته است.» و این حدیث به طور مکرر در کتابهای حدیثی نقل شده و بر همه مسلم بوده است. به طوری که یکی از اصحاب امام صادق ﷺ به آن سرور می‌گوید: آیا ابوذر از شما اهل بیت هم راستگوتر بوده است؟ و حضرت می‌فرماید منظور مقایسه با مردم معمولی می‌باشد.

و ثانیاً- ابوذر شاگرد ممتاز علی بن ابیطالب ﷺ و از یاران با وفای آن سرور است، چنان که دیدیم عثمان به علی ﷺ گفت این نادانت را دور کن و برای شکایت از وضع ابوذر به دنبال علی ﷺ فرستاد. اطمینان داریم که روش ابوذر مورد تأیید علی علیه السلام بوده است زیرا با همه نزدیکی که ابوذر با آن حضرت داشت هیچ گاه ابوذر را از روشی که پیش گرفته بود نهی نکرد و کوچکترین جلوگیری ننمود، بلکه از او پشتیبانی فرموده، در محیط خفقان عثمان مقام روحی ابوذر را ستود و هنگام تبعید ابوذر با اینکه عثمان اعلام کرده بود: کسی حق

بدرقه ابوذر را ندارد حضرت امیر علیه السلام به همراهی حسن و حسین او را بدرقه کردند و هنگام وداع هر یک سخنانی در تشویق ابوذر ایراد نمودند که سخنان علی علیه السلام را قبلاً بیان کردم.

روش دیگر افراد روشن از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب علی علیه السلام نیز در کتابهای تاریخی نیامده تا ببینیم چگونه درکی داشته‌اند.

شاید همگی همفکران ابوذر بوده‌اند، از ترس حکومت و خوف ضربه بر اساس تشیع که آن روزها عده بسیار اندکی بودند، مراقب بودند، مخالفت صریح با دستگاه حکومت نکنند تا پیش از پیش فشار نبینند.

ممکن است آن عده افراد روشن به طور غیر مستقیم روش ابوذر را تأیید می‌کرده‌اند مثلاً همه جا از تقوی و راستگویی و نزدیک بودن ابوذر، به پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می‌گفتند که به طور غیر مستقیم تأیید روش او بود چنانکه شخص حضرت امیر علیه السلام نیز همین روش را داشت و در برابر عثمان عظمت معنوی ابوذر را به رخ او می‌کشید.

عثمان روش استبدادی خاصی را پیش گرفته بود عمار را لگد زده، به «فتق» دچار ساخت، عمار بیهوش شده او را به منزل بردند، عبدالله مسعود مفسر قرآن را کتک زده، شکنجه نمود. اطرافیان پولخوار و متملقش او را بیش از اندازه مغرور می‌کردند و او هم از هیچ ستمی باک نداشت، بدین جهت شاید آن اندک افراد روشن فکر می‌کردند

اکنون که ابوذر، درگیری پیدا کرده است کافی است که با تأیید شخص او به طور غیر مستقیم روش او را تأیید کنند تا مرکزیت شعبه در خطر نیفتد.

علاقه‌مندان او در شام می‌خواستند قیام کنند و مانع برگرداندن او به مدینه شوند، ولی او خودش مانع شده، سفارش کرد که از اختلاف، بپرهیزند.^(۱)

از وضع سلمان رفیق و برادر و یار باوفای ابوذر هم اطلاع درستی در دست نداریم و حتی نمی‌دانیم سلمان در آن زمان زنده بوده و یا رحلت نموده بود.

از حدیثی که مرحوم صدوق در باب نماز با یاران ذکر کرده^(۲) به دست می‌آید که سلمان تا عصر حکومت علی علیه السلام زنده بوده است و نیز از دو حدیثی که مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده است.^(۳)

برخی گفته‌اند اواخر حکومت عثمان از دنیا رفته و برخی دیگر گفته‌اند، اوایل حکومت عثمان و برخی معتقدند اواخر حکومت عمر از دنیا رفته است.^(۴)

۱ - بحار ج ۲۲ ص ۳۹۶ از مجالس مفید.

۲ - «من لا یحضره الفیه» ج ۱ ص ۲۳۸.

۳ - بحار ج ۲۲ ص ۲۷۴ و ص ۳۷۲.

۴ - قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۳۳.

مجلسی در بحار (ج ۲۲ ص ۳۶۸) حدیثی را نقل می‌کند که در زمان عمر حضرت امیر رضی الله عنه به صورت اعجاز از مدینه رهسپار مداین شد تا سلمان را به خاک بسپارد.

و چون از حوادث زندگی سلمان از اواخر حکومت عمر به بعد چیزی در دست نیست، اطمینان دارم که قول به مرگ او در عهد عمر درست‌تر است. زیرا با موقعیت چشمگیری که سلمان داشت نباید در اواخر عمر که وجهه بیشتری داشته است اصلاً صحبتی از او در میان نباشد.

از روایاتی که در شرح حال سلمان وارد شده پیدا است که او در روش زندگی خیلی زاهدانه‌تر از ابوذر بوده است. مثلاً نقل شده که سلمان ابوذر را به مهمانی به منزل خود دعوت کرد و هنگام غذا فقط قرص نانی نزد او گذارد. ابوذر نگاهی کرده گفت: کاش قدری نمک هم بود سلمان ظرفی داشت، برخاسته ظرف را گرو گذارد و قدری نمک قرض نموده نزد ابوذر نهاد همین که ابوذر نان و نمک را خورد خدا را شکر نمود که: به ما قناعت عطا فرمودی!

سلمان گفت: اگر قانع بودی ظرف من به گرو نمی‌رفت^(۱) و نظیر همین حدیث را ابن ابی الحدید درباره مهمانی کردن سلمان از ابووائل نقل می‌کند.^(۲)

نظریه دوم:

۲ - گفته‌اند ابوذر شخص عجولی بود و به همین جهت بدون دقت در کلام فوراً قاطعانه نظریه‌ای می‌داد و دنبال همان را می‌گرفت.

طبرانی از شداد بن اوس نقل می‌کند: پیامبر ﷺ گاهی اول روز نهی می‌فرمود و آخر روز ترخیص می‌داد که معلوم می‌شد نهی اول به منظور حرمت نبوده، جنبه کراهت داشته است، ولی ابوذر همین که صبح نهی پیامبر (ص) را می‌شنید، به اطراف مدینه می‌شتافت و صبر نمی‌کرد تا رخصت بعدی را بشنود.

ولی این حرف شداد به فرض صحیح باشد - که حتماً مغرضانه گفته شده است. - به مطلب مورد بحث ما ارتباطی ندارد زیرا اینجا که نهی اول و رخصت بعدی در کار نیست.

اینجا فقط آیه قرآن است که به طور صریح تهدید به عذاب می‌کند و نهی از جمع مال می‌نماید و به علاوه می‌گوید: مطلبی را که می‌گویم از دوستم پیامبر خدا ﷺ شنیده‌ام که همان مضمون آیه قرآن است.

نظریه سوم:

۳ - گفته‌اند: ابوذر تحریک شده بود و پشت پرده دست دیگری در کار بوده است، که ابوذر را علیه عثمان بشورانند و از این اختلاف

بهره برداری کند.

طبری در تاریخ خود از «یزید فقعی» نقل می‌کند: هنگامی که ابن السوداء (عبدالله سبا) وارد شام شد ابوذر را ملاقات کرده گفت: معاویه می‌گوید: مال، مال خداست این درست است که همه اموال مال خداوند است ولی منظور معاویه این است که نام مسلمانان را حذف نموده خود را خلیفه خدا دانسته فعّال ما یشاء در این اموال حساب کند.

ابوذر به نزد معاویه شتافته گفت: این چه سخنی است که می‌گویی؟ معاویه گفت: مگر قبول نداری که همه اموال، مال خداوند است؟ معاویه گفت مگر قبول نداری که همه اموال، مال خداوند است. ابوذر گفت درست است ولی برای مسلمانان و در راه مصالح آنها، توهم از این پس نگو مال خدا و بگو مال مسلمانان، معاویه گفت: من نمی‌گویم مال خدا نیست ولی از این پس می‌گویم مال مسلمانان.

«ابن السوداء» سپس نزد ابودرداء آمده همان مطلب را گفت ابودرداء بانگ زد، به خدا فکر می‌کنم تو یهودی هستی.

ابن السوداء نزد عبادة بن صامت آمد و همان مطالب را گفت: عبادة او را چسبیده نزد معاویه آورده، گفت: این شخص ابوذر را بر تو شورانیده و تحریک نموده است. پس از این جریان بود، که ابوذر در

شام فریاد می‌زد: «گنج‌کنندگان را به عذاب بشارت دهند».

ولی هر فرد محقق در علم رجال می‌داند که عبدالله سبا (ابن سوداء) یک شخص افسانه‌ای بیش نیست که دشمنان تشیع در ذهن خود ساختند و در عالم خیال او را از میان یهودیان آوردند و همه انقلابهای حقیقی شیعه را به او نسبت دادند تا بگویند همه جنبشهای آزادی خواهانه شیعه در برابر حکومتها به تحریک یهودیان مخالف اسلام بوده است.

و شگفت اینکه کعب الأحبار یهودی تازه مسلمان همدم و ندیم عثمان است که صحابه خاص، اسلام آوردن او را ساده نمی‌دانستند، و او با روش ابوذر مخالفت می‌کند آن وقت ابوذر را تحریک شده اسرائیلیان می‌دانند. و کعب الأحبار تحریک شده یهودیان نیست، ولی ابوذر هست! می‌گفتند: انگلستان استعمارگر احیاناً مخالفین جدی خود را در میان ملل ضعیف طرفدار مارک دار خود معرفی می‌نمود تا او را از وجهه ملی بیاندازد و دیگر مردم از او طرفداری نکنند تا بتواند به مقاصد خود برسد و احیاناً طرفداران جدی خود را علناً دشنام می‌داد تا مردم استعمار شده او را مخالف استعمار بدانند و در نتیجه محبوب شود تا بهتر بتواند کار کند.

از طرفی داستان عبدالله سبا و ابوذر مربوط به شام است و ابوذر

پیش از این ملاقات (افسانه‌ای) نیز مبارزه می‌کرد و از مدینه به شام تبعید شده بوده است. برخی از محققین معاصر^(۱) معتقدند، عبدالله بن سبا نام متسعار عمّار یاسر بوده است، از عبدالله همان معنای توصیفی بنده خدا اراده شده است و فرزند سبا یعنی فرزند یمن یعنی اهل یمن. رسم بوده است که افراد را به شهرشان نسبت می‌داده‌اند. عمّار یاسر با این نام مستعار کارها می‌کرده است و اگر قصه ملاقات او با ابوذر درست باشد گواه دیگری بر صحت نظرات ابوذر می‌باشد، عمّار هم که از صحابه خاص می‌باشد، اباذر مبارزه را به کار بیشتری واداشته است.

عمّار به روش تقیه کار می‌کرده است و با همین روش از دست مشرکین مکه نجات پیدا کرد ولی پدر و مادرش کشته شدند و پیامبر (ص) فرمود: او از پدر و مادرش داناتر بود.

چهارمین نظریه:

۴ - گفته‌اند آیه «کنز» فقط مربوط به علماء و زهاد یهود و مسیح بوده و حتی شامل علماء اسلام هم نمی‌شود و به فرض که شامل دیگران هم بشود، تنها درباره اموال عمومی و بیت المال مسلمانان

است که باید به مصرف مسلمانان برسد و اعتراض ابوذر نیز به عثمان مربوط به بیت المال بوده است.

ولی این سخن هم درست نیست و قرآن با ذکر حرف «واو» آیه کنز هیچ گونه اختصاصی هم به اموال عمومی داده نشده است. نقل است که عثمان هنگام نظم قرائتهای قرآن میخواست این واو را حذف کند و ابی بن کعب در برابرش شدیداً ایستاده است البته چون معتقدم نظم قرآن در زمان خود پیامبر (ص) انجام شده است این گونه نقلها را با دیده تردید می‌نگرم.



آنچه از آیه می‌فهمیم

به نظر می‌رسد دلالت آیه قرآن (۳۴ توبه) بر وجوب انفاق و حرمت نگهداری پول نقصی ندارد، لازم است برای روشن شدن مطلب به این نکات توجه مختصری شود:

- ۱- کنز به معنای زیر زمین نهادن و به اصطلاح «گنج» نیست، بلکه منظور همان ذخیره نمودن و خرج نکردن و نگهداری آن است چنان که در متن آیه این طور تعبیر شده: آنها که طلا و نقره را گنج نموده و در راه خدا انفاق نمی‌کنند... که پیدا است منظور مطلق خرج نکردن و انفاق نمودن در راههای الهی است هر چند گنج به معنای معمول نکرده

باشد.

۲- لازم به تذکر نیست که ذکر طلا و نقره به عنوان پول رایج آن زمان و به اعتبار پشتوانه پول رایج در بسیاری عصرهای دیگر بوده است، و منظور هر گونه پول رایج است که وسیله مبادلات و رابطه معاملاتی مردم می باشد. هر چند اسکناس بوده و حتی اگر به فرض پشتوانه طلا و نقره هم نداشته و فقط به اعتبار اقتصاد عمومی کشور رایج یافته باشد البته معمولاً پشتوانه اسکناس باید فلزات گرانبه‌داری باشد که قابل انتقال باشد و مثلاً معادن نمی توانند پشتوانه قرار گیرند. چنان که آیه شامل شمش طلا و نقره که سکه ندارند نیز می شود.

۳- از جمله: «لا ینفقونها فی سبیل اللّٰه» = در راه خدا انفاق نمی کنند، استفاده می شود که آیه مربوط به جائی است که یک راه الهی خالی و تأمین نشده، موجود است که احتیاج به پول دارد و از شدت عذاب مذکور در آخر آیه پیدا است که راهی بس مهم و مؤثر در پیشبرد اسلام است که تأمین نکردن آن ضربه بر اسلام یا اجتماع مسلمانان می باشد. همچون مواقعی که مبارزات اسلامی احتیاج به مخارج زیادی داشته باشد و یا فشار فقر بر اکثریت مردم و اختلاف طبقاتی فاحش طوری است که اجتماع اسلامی را به سقوط اقتصادی و اخلاقی و یا اعتقادی می کشاند. انقافات مستحب همچون مواردی که اجتماع چندان

احتیاجی به اتفاق ندارد و تنها موجب بهتر شدن غیر ضروری زندگی افراد می شود منظور نیست.

۴ - بهترین تعبیر برای نشان دادن اراده حتمی و لزوم عمل، تهدید بر ترک آن عمل و بیان شدت عذاب مسامحه کنندگان است و در این آیه شریفه همین روش استفاده شده است. بنابراین در استفاده و جوب از آیه مزبور هیچ گونه تأملی نباید نمود.

۵ - هیچ گونه اشاره ای در قرآن کریم و یا روایات صحیح پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام به این معنی نشده که منظور از این آیه پولی است زکات واجب آن داده نشده باشد. و بنابراین در برابر این شمول و اطلاق آیه هیچ گونه مقیدی در دست نداریم و باید طبق اطلاق آیه عمل شود.

و اگر منظور خمس باشد باید گفت خمس تنها در عنوان گنج است آن هم یک پنجم نه همه آن، ولی گفتیم که منظور از کنز گنج اصطلاحی نبوده مطلق نگهداری و اتفاق نکردن منظور است و باید همه آن اتفاق شود نه یک پنجم آن.

روایتی که از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده: هر چه زکاتش داده شده باشد، گنج نیست، با سند درستی نقل نشده است.

حدیث مزبور را ابوداود (از محدثین اهل سنت) در سنن خویش و

مؤلف سراج المنیر نقل کرده اند که ما برای سند آنها از نظر فقهی اعتباری قائل نیستیم.

از محدثین شیعه، شیخ طوسی ره، در کتاب امالی خویش این حدیث را از پیامبر ﷺ نقل کرده لیکن سند درستی ندارد. در سند شیخ، «ابوالفضل» ذکر شده که همان محمد بن عبدالله شیبانی است و هیچ گونه توثیقی درباره آن وارد نشده است.

مرحوم طبرسی هم بدون سند و فقط به طور «ارسال» از پیامبر ﷺ نقل می کند و اعتباری ندارد.

شگفت اینکه مرحوم «طریحی» در کتاب لغت خویش می گوید: کنز یعنی مالی که زکاتش داده نشده باشد هر چند روی زمین باشد. (۱) با اینکه کتاب ایشان در تشخیص معانی لغوی است و این معنی در هیچ لغتی نیامده است مگر اینکه بخواهد معنای شرعی آن را ذکر کند و بگوید منظور از «کنز حرام» مالی است که زکاتش داده نشده باشد. (۲) و آن هم دلیلی ندارد.

۱ - مجمع البحرین لغت «کنز».

۲ - و شاید وضع کتاب «مجمع البحرین» و نیز کتاب لغت «نهایه تألیف ابن اثیر به همین منظور است و حدیث را از لغت نمی گیرد بلکه لغت حدیث را با قرائن حدیث معنی می کند مفردات راغب اصفهانی نیز تا حدودی همین خاصیت را دارد.

مرحوم طبرسی در جای دیگری می‌گوید: (۱)

لغت «کنز» در اسلام هر کجا گفته می‌شود منظور مالیست زکاتش داده نشده باشد ولی این هم مدرک درستی ندارد نمی‌دانم مرحوم طبرسی روی چه دلیلی چنین فرموده است.

۶ - ظاهر تعبیر آیه این است که همه پول گنج شده باید انفاق شود. از نظر آیه مزبور نگهداری و ذخیره پول هر مقدار باشد در صورتی که اسلام و اجتماع مسلمانان احتیاج مبرمی به آن داشته باشند گناه است. البته اگر برای زندگی خود احتیاجاتی دارد - آن هم عاقلانه نه، مسرفانه، کنز حساب نمی‌شود. منزل مناسب با شؤون او و سایر لوازم زندگی به طور مناسب با آبروی او کنز حساب نمی‌شود کسب و کار عادی (نه سود طلبانه و افراطی) کنز حساب نمی‌شود.

۷ - گرچه متون اسلامی که درباره احتکار وارد شده احتکار را تنها در غذای مردم و یا فقط در ۵ یا ۶ مورد آن تحریم نموده است (گندم و جو و خرما و زیتون و روغن و کشمش). (۲)

و بسیاری از فقهاء تعبیراتی همچون عبارت شیخ طوسی (قده) در «نهایه» دارند که: احتکار حبس گندم و جو و خرما و کشمش و روغن

۱ - مجمع البیان ج ۷ سورة القصص.

۲ - ۱۰/۲۷ آداب التجارة وسائل.

می باشد و در غیر اینها مانعی ندارد.^(۱)

و البته این خود بحثی دیگر است که از نظر حقوقی باید تحقیق شود:

آیا احتکار فقط در همان ۶ مورد حرام است و یا آنها به عنوان غذای غالب مردم در شرایط آن روز بوده است؟ و در برنج و گوشت و مانند آن نیز در زمان ماکه از مواد غالبی غذای مردم است جریان دارد؟ و یا حتی در ضروریات دیگر زندگی همچون مصالح ساختمانی نیز جریان دارد؟

....ولی چنان که گفتیم می توان از آیه «کنز» استفاده نموده که احتکار پول و در جریان نینداختن آن حرام است.

۸ - آیا اتفاق پول - در شرایط معینی که به موجب آیه کنز واجب است، همچون وجوب معامله مواد غذایی بیرون آوردن آنها از احتکار است یا منظور اتفاق بلاعوض می باشد؟

در صورت اول فقط لازم است پول به جریان بیفتد و راکد نماند و بنابراین اگر در بازار اقتصادی اجتماع وارد شود و یا حتی در بانکها پس انداز شود تا از آن راه به جریان افتد مانعی ندارد؟ چنان که حرمت احتکار نه به این معنی است که حتماً باید مجاًناً در راه خدا اتفاق کند

بلکه باید بفروشد تا مورد استفاده مردم قرار گیرد.

به نظر می‌رسد منظور، انفاق بلاعوض می‌باشد. و دلیل بر این گفته ظهور تعبیر آیه شریفه است.

در لغت معامله را انفاق نمی‌گویند. هر چند از نظر ریشه لغت می‌توان به هر گونه - از دست دادن مال به نوعی - کلمه انفاق را اطلاق نمود، لیکن ظهور این تعبیر در همان انفاق بلاعوض است.

به نظر من مسلم است که اگر اجتماع احتیاج مبرمی به پول دارد تا برای برطرف کردن فقر و یا سایر مصارف لازم به کار برد، آن وقت سرمایه داران بزرگ پول خود را در بانکها پس انداز کنند که ربح ببرند و یا برایشان محفوظ باشد. و یا برای سود بیشتری به جریان معاملات بیندازند، هیچ کس نمی‌گوید اینها مال خود را انفاق کرده‌اند.

بنابراین سخن از موقعیت پول که: باید همواره برای واسطه بودن و در معاملات به کار برود و اگر از جریان بماند و حالت رکود پیدا کند از حقیقت خود منحرف شده است و اسلام با آن مخالف است که در برخی تفاسیر آمده است.^(۱) با مفهوم آیه تطبیق ندارد.

در آیه کریمه سخن از برگرداندن پول به حقیقت و خاصیت واسطه بودن آن نیست تا بگوئیم باید پول در جریان بیفتد و همین در جریان

بودن آن کافی است بلکه سخن از احتیاج ضروری اجتماع و لزوم انفاق است.

و بنابراین در مواقع ضرورت‌های مهم اجتماع اسلامی هر گونه پس انداز غیر ضروری هم اشکال دارد، جز پس اندازی که در اسلام عنوان انفاق دارد. مانند پس انداز در بانک‌های قرض الحسنه که صرفاً برای تسهیل کار محتاجان می باشد و همان طور که می دانیم در اسلام پاداش قرض دادن بی ربح از ثواب صدقه دادن نیز بیشتر است.

۹- و بنابر آنچه گذشت آیه کریمه، یک حکم استثنایی و در شرایط خاص و به اصطلاح فوق قانون را بیان می کند قوانین مالیاتی ابتدایی اسلام همان زکات و خمس و جزیه و متفرعات آنها است لیکن اگر در اثر سهل انگاری ثروتمندان در پرداخت حقوق مالی خویش با پیش آمدن شرایط حساس و فوق العاده نظیر خشکسالی و یا جهاد و غیره حالت فوق العاده‌ای جلو آید، واجب است افراد متمکن پول را راکد نکرده و حتی برای تحصیل سود در معاملات به کار نیندازد و آن را برای برگرداندن اجتماع به حالت عادی خویش به دست خود انفاق کنند و یا تسلیم حاکم شرع نمایند.

۱۰- لزوم انفاق مال که در آیه کریمه بیان شده منوط به وجود حاکم شرع و تسلیم نمودن به او نشده و حالت اطلاقش حفظ شده

است، و بنابراین وقتی که آن حالت جلو بیاید، لازم است خود متمکّنین اتفاق کنند و به انتظار حکم حاکم نشینند ولی در عین حال چون طبع این حکم یک حکم معمولی نبوده از شوون رهبری و مربوط به اصلاح کلی جامعه می باشد، باید مربوط به نظر رهبر شرعی باشد، رهبر باید حالات استثنایی را تشخیص دهد، مردم معمولی مشغول کار و کسب خویشند. مسایل کلی جامعه را شخص رهبر باید تشخیص دهد و حلّ و فصل کند، و چون طبع این حکم خود نشان دهنده ارتباطش با حاکم می باشد، نیازی به ذکر این مطلب نبوده است، از طرفی اگر نظر حاکم را کلاً شرط ندانیم و همچون احکام دیگر تشخیص موارد و موضوع آن را مستقلاً به دست مردم بدهیم مسلماً مصالح عالی جامعه پایمال تشخیصهای مختلف مردم شد از میان می رود. و نیز اگر به صورت یک فتوای کلی و بدون احتیاج به نظر حاکم شرعی، همچون وجوب نماز، واجب باشد، در شرایطی که رهبری کامل اسلامی نیست، ضربه بزرگی به دیانت و متدینین خواهد بود، زیرا افراد لایبالی و غیر متدین که عمل نمی کنند، فقط متدینین اموال خود را می دهند و آنگاه پشوانه اقتصادی مذهبی برای شرایط حسّاس و استثنایی از دست می رود. اینها همه اقتضا می کند که حکم مزبور مربوط به نظر حاکم شرعی باشد که عالم به حقوق اسلامی و

روشن و عادل می باشد ولی با همه اینها صریحاً نظر حاکم قید نشده زیرا گاهی چنان لحظات حساسی است که اولاً خطر را همه افراد روشن می فهمند و ثانیاً دسترسی کاملی به حاکم شرع نیست یا به جهاتی نمی تواند نظر صریح بدهد.

می دانم خواهید گفت: بالآخره می خواهید از آیه کریمه لزوم انفاق تمام مال (بیش از مقدار احتیاج) را استفاده کنید و این یک مطلب عجیب و در عین حال برخلاف روش مستقر مسلمانان است و به اصطلاح فقهی (سیره قطعیّه) مسلمانان برخلاف آن است چنان که صاحب جواهر نیز می فرماید: وجوب انفاق چیزی غیر از خمس و زکات برخلاف سیره قطعی مسلمانان است و ضروری است که لازم نیست. (۱)

ولی اگر آن حالت فوق العاده را دقیقاً مورد توجه قرار دهیم هیچ تعجب نخواهیم کرد.

مردم مسلمان گرسنه اند و خوف گرایش به مکتبهای ضد اسلامی می رود و یا دشمن در آستانه حمله به اسلام و مسلمین است و مسلمانان به تقویت بنیه دفاعی خویش نیازمندند، آن وقت متمکنین مذهبی بدون کوچکترین احساس وظیفه و تنها به این دلیل که زکات و

خمس مال خود را پرداخته‌اند، به معاملات مرسوم خویش مشغول و زندگی مرفه خود را ادامه دهند؟

نمی‌گوئیم اگر هم اکنون به خاطر معاملات سابق خود گرفتار قرض هستید، بدهکاری‌های خود را نپردازند و انفاق کنند.

می‌گوئیم اگر پولی موجود دارند و احتیاج شدید اسلام را ملاحظه می‌کنند، نمی‌توان گفت برای سود بیشتر و بدون هیچگونه ضرورت شخصی به جریان معامله بیندازند.

در حدیث قدسی، الهی می‌فرماید: اهل محلی که سیر بخوابند و فردی گرسنه در میانشان باشد ایمان ندارند.

در حدیث معتبر دیگر وارد شده: کسی که بشنود بانگ مسلمانی گرفتار را که: ای مسلمانان به فریادم برسید، و او را پاسخ مثبت نگوید مسلمان نیست.

آیا لازم است حتماً صدای حنجره‌اش بیرون آید و فریاد بکشد؟ رخ زرد و بدن نحیف و شکم از گرسنگی به پشت چسبیده‌اش بهتر از هر بانگی نیست؟

نوک مژگانم به سرخی بر بیاض روی زرد

قصه دل می‌نویسد حاجت گفتار نیست

و به نظر می‌رسد، در این شرایط، لزوم انفاق هرگز بر خلاف روش

عملی و ارتکاز ذهنی مسلمانان نیست. و صاحب جواهر هم می‌گوید: ابتدا چیزی غیر از خمس و زکات، واجب نیست در کلمه ابتداء دقت بیشتر بفهمائید.

روایات بحث

۱- از امام باقر نقل شده: «هر چه بیش از دو هزار درهم باشد کنز حساب می‌شود.»

این حدیث به اصطلاح مرسل می‌باشد و اعتباری ندارد و اگر نقل درستی باشد حتماً نظر به آن زمان و آن محیط دارد. مسلماً محیطها و زمانها از نظر مقدار پول مورد نیاز زندگی متفاوتند. گاهی با دویست تومان کاری انجام می‌شود که در غیر آن زمان با دو هزار تومان هم انجام نمی‌شود و بنابراین حدیث مزبور را به فرض صحت نمی‌توان یک قاعده کلی به حساب آورد.

۲- و همچنین حدیث دیگری که شیخ طبرسی در مجمع البیان از علی علیه السلام نقل می‌کند که بیش از چهار هزار کنز حساب می‌شود، هر چند زکاتش داده شده باشد.

سند حدیث ذکر نشده و مرسل می‌باشد. و هم مبلغ چهار هزار را نمی‌توان به عنوان یک قانون کلی تلقی نمود و البته در حدیث ذکر

نشده منظور چهار هزار درهم است یا دینار.

مطلبی که می‌توان از این دو حدیث استفاده نمود، این است که نگهداری مقداری پول (که در آن زمان به ۲ یا ۴ هزار محدود شده است) بیش از ضروریات زندگی و کسبی، کنز شمرده نشده است و شاید مطلب درستی باشد. یعنی علاوه بر ضروریات زندگی این مقدار هم علاوه نگه دارد، مانعی ندارد برای اینکه فشار زیادی بر مردم نباشد این مقدارها مسامحه می‌شود.

۳- از امام صادق علیه السلام نقل شده: «اکنون شیعیان ما آزادند که از اموال خود به اندازه معمول اتفاق کنند. ولی هنگامی که قائم ما علیه السلام قیام فرماید بر هر گنج داری گنجش حرام می‌شود باید نزد آن حضرت بیاورد تا بدان وسیله در برابر دشمن فعالیت نماید. و این است معنای گفته خداوند: وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ...»^(۱)

سند این حدیث خوب است، تنها کسی که در سند این حدیث مورد تأمل است معاذ بن کثیر می‌باشد، که علماء رجال او را صریحاً توثیق نکرده‌اند.

لیکن شیخ مفید ره می‌فرماید معاذ از بزرگان اصحاب امام صادق علیه السلام و موثقین آنهاست.

ابو علی نیز در رجال خویش می‌گوید^(۱) احادیثی در دست است که دلالت بر خوبی معاذ دارد.

و از این حدیث مطالبی استفاده می‌شود.

۱ - با اینکه در آیه تعبیر گنج وارد شده و در همین حدیث می‌فرماید، بر هر گنج داری گنجش حرام می‌شود، با این حال در ابتدای حدیث می‌گوید: فعلاً آزادند که از اموال خود فقط... معلوم می‌شود، همان طور که پیش از این گفتیم منظور از گنج کردن، عموم اموال و نگهداری آن می‌باشد.

۲ - نفوذ قدرت ولی عصر ارواحنا فداء همه‌اش روی اعجاز نیست و در ضمن انجام برنامه‌های خارق العاده، برای پیشبرد اسلام در ابتدای کار احتیاج به اموال پیدا می‌شود.

۳ - در ابتداء ظهور آن سرور چون که حالت فوق العاده است و اسلام احتیاج به پول دارد، باید متمکنین اموال خود را تسلیم آن حضرت نمایند.

و این همان مطلبی است که پیش از این گفتیم لیکن سخن اینجاست که آیا ظهور حضرت به عنوان یکی از مصادیق حالت فوق العاده بیان شده و در هر دوره‌ای که حالت فوق العاده‌ای جلو آید،

اتفاق لازم می‌شود؟ و یا همان طور که امام صادق علیه السلام فرموده است اکنون شیعیان آزادند... و این حکم تنها مربوط به ظهور حکومت آن سرور است؟

و این حدیث هم یکی از دلیل‌های آنها که موافق با هرج و مرج دوران غیبت آن حضرت هستند می‌باشد که فعلاً هر چند اجتماع اسلام احتیاج به پول داشته باشد نباید احتیاجاتش برآورده شود، تا حکومت حقّه امام عصر علیه السلام جلو آید و اموال را تسلیم او کنیم.

این فکر اخیراً به صورت یک تفکر روشن‌فکرانه نیز در ذهن عده‌ای آمده است که نباید به فقراء رسیدگی شود، تا شدت احتیاج آنها موجب انفجار شده، انقلابی به طرف تکامل جلو آید و حالت کشورهای اسلامی بهبود یابد و می‌گویند: اتفاقات جلو انقلاب را می‌گیرد.

ولی این تفکر به نظر درست در نمی‌آید، انفجار برای چه؟ می‌گویند برای تکامل وضع مادی انسانها.

آیا صحیح است که انسانهایی اکنون در گرسنگی به سر برند و در رنج و فشار زندگی دست و پا زده آرزوی مرگ کنند و ما بگوییم عیبی ندارد اینها بمیرند، تا دیگران گرسنه نشوند؟ از طرفی مگر همیشه فشار، روشن‌بینی و تحرک می‌آورد؟ چه بسا که موجب یأس و

افسردگی و زهد گریز و قهر می شود و یا تسلیم و بی شخصیتی و رضایت به پستی و ذلت می آورد.

نمی گویم وضع زندگی شان طوری خوب شود که حالت رضایت پیدا کنند و در فکر تکامل نباشند و اساساً نمی شود حالت رضایت کامل در اجتماع پیدا شود، ولی می گویم نباید عده ای از گرسنگی بمیرند و متمکین به آنها چیزی ندهند، با این امید که دیگرانی که بعداً می آیند گرسنه نمانند.

به نظر می رسد توجه امام صادق علیه السلام هم در حدیث مزبور تنها روی عنوان جهاد بوده است، یعنی چون اکنون برای جهاد علیه کفر و فساد، احتیاجی به پول نداریم شما آزادید، ولی در زمان امام قائم علیه السلام که جهاد عمومی ما علیه هر گونه انحراف آغاز می شود، باید همه اموال را مردم بیاورند. و منظور از طرح مطالب این بوده است که دست به دست و نسل به نسل منتقل شده، به دست نسل آن زمان برسد، تا نگویند ما از چنین قانونی بی خبر هستیم و بنابراین روایت مزبور از جمله ادله ای است که جهاد فاتحانه و کشورگشایی رادر این زمانها تجویز ننموده است، چنان که دادهای بین المللی زمان ما هم بر پایه حفظ حقوق کشورها گذارده شده و دخالت در امور کشورهای دیگر را منع می کنند، در فقه ما به حرمت جهاد فاتحانه قبل از ظهور امام

زمان علیه السلام تعبیر شده و به هر حال این یک بحث مستقل فقهی است و هر چند در تحریرالوسیله می فرماید: علی الأقوی جهاد در زمان غیبت حرام است، ولی صاحب جواهر می گوید: اگر اجماعی در مسئله نباشد، در ادله جهاد فرقی میان زمان حضور و غیبت امام گذارده نشده است. البته این بحث مربوط به جهاد فاتحانه است نه جهاد آزادی بخش که در فقه ما عنوان دفاع دارد.

ولی منظور این نیست که آیه قرآن فقط مربوط به جهاد و کشورگشایی است، تا بنابر اختصاص آن به زمان امام علیه السلام، آیه کلاً مربوط به آن زمان باشد، بلکه آیه در همه موارد نیاز جامعه اسلامی تطبیق می کند، ولی نیاز جهادی اش فقط در آن زمان است. و اساساً تعبیر آیه طوری حاد و عمیق است که قابل تخصیص به زمان یا مکان خاصی نیست.

۴ - حدیث مزبور را «عیاشی»^(۱) نیز در تفسیر از معاذبن کثیر نقل کرده است و حدیث دیگری هم نزدیک به همین مضمون از امام صادق علیه السلام نقل می کند.

نتیجه

و بنا به آنچه گفته شد، صرف نظر از عوامل عادی اسلامی برای پخش ثروت چه عوامل مثبت از قبیل تقسیم ارث و وجوب خمس و زکات، و یا عوامل منفی چون منع ربا و قمار و شراب‌فروشی و احتکار و تملک زمین‌های بائر (بدون احیاء و غیره) قانون منع کنز نیر در شرایط فوق العاده مانع دیگری از تمرکز ثروت و گرسنگی دیگران می‌باشد.

و گفتیم که علاوه بر اینها همه روش امامت اسلامی طوری است که عملاً سرمایه‌دارهای بزرگ و حتی متوسط هم پیدا نمی‌شود.

و این مسئله یکی از مواردی است که امام طوری قانون را تطبیق می‌کند که عملاً بدون آن که ناراحتی روانی در جامعه پیش آید خواسته اولیه انسانها و مصالح اجتماع تأمین می‌شود. و این روح قانون و نحوه پیاده کردن آن در قدرت هر کسی نیست.

ضمناً روش مالی امامت اسلامی روشن شد، که یک روش سرمایه داری به معنای روز نیست، ولی همچون روش سوسیالیسم هم به زور

قانون، سرمایه داری را از میان بر نمی دارد. بلکه مقداری را با قوانین مختلفی چون منع احتکار و ربا و قمار و شرابفروشی و زمین خواری، از راه تملک زمین های بائر (بدون احیاء) و وجوب خمس و زکات و لزوم انفاق در شرایط فوق العاده از میان می برد، و مقداری را هم با روش امامت و آمیزش تبلیغات اخلاقی با عمل پی گیر رهبر و ایجاد تحقیر در سطح اجتماع نسبت به سرمایه و سرمایه دار.

بحث در آیه کنز صرف نظر از اینکه خود یک بحث مفید و لازم است که مکرراً می پرسند، برای درک روش مالی حکومت اسلام لازم می نمود.

از بیانات گذشته تحقیق عنوان دیگری که پیش از این طرح کردیم نیز روشن شد و آن عنوان ممنوع قانونی و غیر موجود از نظر رهبری بود.

هر چند نگهداری مال در مواردی که قانون منع نکرده است حرام نیست.

ولی از نظر رهبری اسلامی عملاً موجود نبوده یافت نمی شود. ضمناً فکر می کنم مهمترین قسمت بحث مالکیت یعنی مالکیت ابزار تولید روشن شد، نظریات احتمالی گوناگون که پیش از این ذکر کردیم در کتابهای اقتصادی سوسیالیسم و سرمایه داری به این طور

جمع نشده است.

البته اولاً به رعایت اختصار و وضع کتاب خیلی فشرده طرح شد و ثانیاً چون به این صورت تا حدودی جنبه ابتکاری دارد، حتماً از هر نظر کامل نخواهد بود. امید است دیگران در این زمینه بیشتر فکر کنند، و بهتر بنویسند.

باید توجه داشت که تحقیق در این مسائل در زمان ما ضرورت حساسی یافته است، نسل روز برای درک حقوق اسلام احتیاج مبرمی به فهم این گونه مباحث در خویشتن احساس می‌کنند فکر می‌کنم لازم باشد اهل قلم به جای نوشتن کتابهایی که بیشتر جنبه تکراری پیدا کرده است این گونه مباحث اسلامی را بررسی نمایند.

صریحاً بگویم حتی در خداشناسی کتابهای زیادی نوشته شده است نوشتن تکراری تازه، گر چه بی فایده نیست، ولی ترک اهم و پرداختن به مهم می‌باشد. اهم، تحقیق مباحث بررسی نشده اسلامی است نه تکرار آنچه بحث شده است و از طرفی نسل روز اهمیت اصول و اساس مکتب را بیشتر در قوانین حقوقی آن بررسی می‌کند.

شعار مالکیت خصوصی

مارکسیسم، مالکیت خصوصی را چنان طرد می‌کند که اینک به

صورت یک شعار منفی در آورده‌اند، لیکن باید دید، آیا شرایط زمان چنین ایجاب می‌کند یا اینکه متن قانونی کلی به طور عموم باید چنین باشد؟ اشکال مالکیت خصوصی را این می‌دانند که موجب استثمار می‌شود، لیکن آیا در شرایط قدرت سیستم حکومت و عدم نیاز سایر افراد جامعه نیز چنین است؟

بسیاری از درگیری‌های مکتبهای مختلف روز با اسلام از اینجا است که این مکتبها موضعی و در مقطع خاص زمان فکر می‌کنند، ولی حکمی کلی می‌کنند و اسلام همه جانبه می‌اندیشد و همه مکانها و زمانها و همه شرایط را می‌بیند.

شرایط و اوضاع مختلف است و نمی‌توان، اثرات منفی مقطع خاصی از زمان را موجب حکمی قانونی و کلی دانست. به هر حال ما مالکیت خصوصی را نفی می‌کنیم لیکن با رهبری. اما قانون فقط در شرایط حساس مالکیت خصوصی را نفی می‌کند، که قبلا توضیح داده شد.

حق معلوم

برای تکمیل بحث اتفاق، نگاهی هم به دو آیه قرآن در سوره‌های «ذاریات» و «معارج» بیفکنیم:

«وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ» معارج آیه ۲۴ - ۲۵. لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ.
و در اموالشان حق معینی برای سؤال کننده و محروم می باشد.
«معارج»:

«و فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»
در اموالشان حقی برای سائل و محروم می باشد.
ذاریات آیه ۱۹.

منظور از «سائل» کسی است که از سؤال چندان ناراحت نبوده
احتیاجات خود را می گوید.

ولی محروم کسی است که در کمال عفت و عزت نفس زندگی
می کنند و به این جهت دیگران از فقر او بی اطلاعند و در نتیجه به او
رسیدگی نمی کنند و او محروم می ماند.

حق معینی که در این دو آیه برای فقرا بیان شده است زکات و
خمس نیست.

نه از آن جهت که انجام وظیفه زکات و خمس این همه ستایش
ندارد، و مجموع آیاتی که در ردیف این دو آیه در دو سوره مزبور آمده
است در مقام مدح و ستایش است و مدح و ستایش با انجام فریضة
زکات و خمس و غیره چندان متناسب نیست و بنابراین مستحب
می باشد.

... که مرحوم فاضل مقداد و فاضل جواد در آیات الأحکامهای خویش بدان تکیه کرده‌اند.^(۱)

این جهت صحیح نیست زیرا آیات سوره «معارج» فقط مسایل مالی را نمی‌گویند، در این آیات حق مالی فقراء در ردیف اعتراف به معاد و حکم حرمت فحشاء و عمل به عهد و امانت و محافظت بر نماز ذکر شده است.

و اساساً می‌توان گفت از آیات این سوره استفاده می‌شود شرط نجات و رستگاری انجام این اعمال است.

ولی از این نظر که مفهوم «حق معلوم» روشن نیست. توجه ابتدایی به مفهوم ظاهری این جمله «حق دانسته شده» به نظر می‌آورد که همان حق زکات و خمس منظور باشد، که در اسلام «دانسته شده» است ولی این حقوق اختصاص به سائل و محروم ندارد، زکات در تمام مصالح عمومی مسلمانان و فقراء و محتاجان و قرض‌مندان، و خمس در درجه اول در اختیار حاکم اسلامی قرار می‌گیرد، تا در مصالح اسلام به مصرف برساند و قسمتی هم به فقراء سادات (به عقیده مشهور) و یا همه مشکلات حکومتی و از جمله فقراء سادات و غیره (به عقیده دیگر) مصرف می‌شود پس در متن قانون اسلامی خمس و زکات

حقّی معین به عنوان سائل و محروم یعنی منحصرأ برای آنها دانسته نشده است. «حقّ دانسته شده» برای سائل و محروم، باید حقّی باشد، که فقط مربوط به آنهاست و حقّ خمس و زکات علاوه بر اینکه در مرحله اول یک مالیات حکومتی است، انحصار به سائل و محروم ندارد.

و به ناچار «حقّ دانسته شده» برای سائل و محروم حقّی است که خود شخص مالدار معین کند، که به طور مستمری پردازد و مقدار آن هم بسته به میل خود اوست، خود او می داند، نه اینکه در متن قانون دانسته شده باشد.

آن وقت این واگذاری به میل مالدار و تعیین نکردن مبلغ، خود دلیل عدم لزوم و استحباب است قانون الزامی باید حدودش معلوم باشد. و بنا به همین نکته این دو آیه مزبور حکم ایجابی و الزامی را بیان نمی کنند و تنها در مقام بیان استحباب می باشند.

شخصی به حضور امام سجّاد علیه السلام آمده گفت می خواهم از این آیه قرآن «وفی أموالهم حقّ معلوم للسائل والمحروم مّطلّعم» فرمائید، این حقّ معلوم چیست؟

امام فرمود: «منظور مقدار صدقه ای است که غیر از زکات و سایر حقوق واجبه از عالت بیرون می فرستی،»

او گفت: چه مقدار؟

امام فرمود: آنچه که شخص از مالش صدقه می دهد خواه کم، و اگر بخواهد زیاد.

پرسید: در چه راهی صرف کند؟ فرمود: به خویشان رسیدگی کند و ناتوانی را قوت بخشد و بیچاره‌ای را کفالت کند... (۱)

ابو بصیر می گوید حضور امام صادق علیه السلام بودم، بعضی سرمایه داران نیز بودند، از زکات سخنی به میان آوردند امام فرمود: دادن زکات مدحی ندارد، زکات چیزی است که سرمایه دار با پرداخت آن و سرباز نزدن از دستور اسلام، خون و جان خود را حفظ کرده است. غیر از زکات چیز دیگری بر شما در اموالتان واجب شده است!

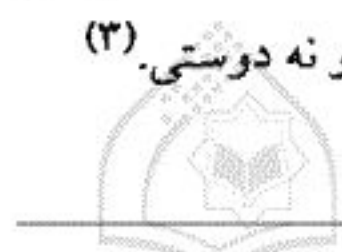
نشنیده‌ای فرموده خداوند را: «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِلنَّاسِ وَالْمَحْرُومِ؟»

من گفتم حق معلوم چیست؟ فرمود به خدا قسم، آن چیزی است که انسان در مال خود قرار بگذارد که روزانه یا هفتگی یا ماهانه، کم یا زیاد، پردازد ولی به هر حال مداومت نماید. این دو آیه به فرض هم که مطلب واجبی را بگویند، چون از نظر مبلغ حدی را ذکر ننموده، اتفاق اندکی را هم کافی می دانند، در مقدار وجوبش چندان تأثیری در

سطح جامعه ندارد، از نظر استحبابش که روی علاقه الهی، شخص می تواند مبالغ هنگفتی پردازد همچون سائر ادله انفاقات مستحب اثرات زیادی در سطح جامعه توحیدی دارند. و نظیر این دو آیه (۱)

نظر مقدار انفاق آیه ۳۱ سوره «ابراهیم» می باشد.

از آنچه به شما روزی کرده ایم پیش از آنکه مرگ یکی تان را بگیرد، انفاق کنید). (۲) به بندگان مؤمنم بگو نماز به پا دارند و از آنچه به آنها روزی کرده ایم نهان و آشکار، انفاق کنند پیش از آنکه روزی برسد که نه معامله در آن روز است و نه دوستی. (۳)



۱ - همان مدرک حدیث ۹، احادیث دیگری نیز وجوب این حق را تأیید می کنند ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۱۷ ابواب ما تجب فيه الزکات وسائل ج ۶.

۲ - «انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یأتی احدکم الموت».

۳ - «قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکاه و ینفقوا مما رزقناهم سراً و علانیة من قبل ان یأتی یوم لا ینفع فیه و لا خلال» شگفت آنکه بعضی ها کلمه «خلال» در این آیه را به معنای شکاف طبقاتی معنی کرده اند، غافل از آنکه این آیه در مقام تهدید است و می دانیم که تهدید به این که اگر پولهایتان را ندهید در جامعه ای بی طبقه بعدی پولتان بی اثر می شود، یک تهدید خیلی خنکی است، خوب ثروتمند می گوید: حالا پولم را دارم و کیف می کنم تا بعداً بی مصرف شود، چرا حال بدهم که مبادا بعداً بی مصرف شود، و اگر منظور این باشد که در آن جامعه انقلاب است. و خودتان به وسیله مستضعفین از میان می روید، این در مقدمه و

و بنابراین مهم‌ترین آیه در لزوم اتفاق همان آیه «کنز» می‌باشد. و ابوذر غفاری هم در آن اوضاع عجیب زمان عثمان که اختلاف طبقاتی اوج گرفته بود، تنها به آن آیه استدلال می‌کرده است.

اختلاف طبقاتی زمان عثمان که از زمان عمر شروع شده بود (عمر برای زنان پیامبر و برخی اصحاب، حقوق گزاف منظور می‌داشت) وضع بدی را برای اسلام پیش آورده بود و خوف این بود که مردم بگویند چه فرقی میان اسلام و جاهلیت؟ این گونه افراد می‌دیدند و به

انقلاب پیش از جامعه بی طبقه است نه در خود جامعه، به علاوه اینکه سیاق آیات مربوط به قیامت است. «نار» در آیه پیش حتماً آتش دوزخ و یا باطن اعمال است، که در آخرت تجلی می‌کند و نمی‌توان آتش انقلاب معنی کرد زیرا آتش انقلاب و خشم ملت برای همه کافران و ستمگران نیست و می‌دانید، بگذریم از اینکه متناسب با «بیع» که مصدر است «خلال» به معنای مصدری است (مصدر باب مفاعله) به معنای دوستی، و بگذریم از اینکه خلال در معنای اسمیش هم به معنای شکاف نیست بلکه به معنای «میان» مثل اینکه می‌گوئیم: میان شهرها گردیدند «جاسوا خلال الدیار». به کتب لغت مراجعه شود. این گونه ترجمه‌ها از آیات قرآنی در نظر من چیزی جز فریفتگی در برابر اصطلاحات دیگران و احساس بی شخصیتی و تصور جبران آن بالغات دیگران و بازی با الفاظ نیست، و همه‌اش به کم اطلاعی در علوم اسلامی مربوط می‌شود و علت اظهار نظر با این کم اطلاعی از نظر روانی چیزی جز غرور ذاتی یا تلقینی از دوست نادان و یا دشمن دانا و میل به شهرت نمی‌باشد.

خاطر خلیفه توجیه می‌کردند، و آنها هم که کار خلیفه را توجیه می‌کرده‌اند، افرادی وابسته بوده‌اند که طرفداری‌شان از قدرت خلیفه بیش از اینها بوده و همه کارهای زشت خلیفه گان را توجیه می‌کرده و حتی حاضر بوده‌اند که معنی آیه‌ای را به خاطر خلیفه طور دیگری میان مردم رواج دهند.

مگر سمره بن جندب صحابی! پیامبر ﷺ نبود که به خاطر معاویه حاضر شد بگوید: و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله... (۱) برخی مردم جان خود را در برابر طلب رضای خدا می‌فروشتند، درباره این ملجم مرادی نازل شده که جان خود را برای از میان برداشتن علی ﷺ به خطر انداخت.

عبدالله عمر آن زاهد ریائی می‌گفته است: اگر امام جامعه عادل باشد خودش ثواب می‌برد و تو هم شکر کن. و اگر ستمگر باشد خودش گناه کرده ولی تو باید صبر کنی (۲) چنان که بعدها هم شافعی و مالک و حنبلی گفتند: اگر ستم کرد، صبر و تحمل واجب است. (۳)

غرض اینکه معنای آیه ابهامی نداشته، رعایت دوستی با خلیفه و استفاده از نعمتهای او این توجیه‌ها را واجب می‌نموده است!

۲ - عقد الفراید ج ۱ ص ۴.

۱ - بقره، آیه ۲۰۷.

۳ - المذاهب الاسلامیة ص ۱۵۵.

مبارزات رهبران الهی با استثمار

و اینک چهارمین تیتربحث مالکیت را بررسی می‌کنیم مبارزات رهبران الهی با استثمار تا هم روش ادیان حقه آسمانی در برابر سرمایه داری روشن شود و هم بیش از پیش این مسئله روشن گردد، که حوزه فعالیت رهبران الهی تنها مربوط به مسائل به اصطلاح «مذهبی» نبوده و همه جهات خوشبختی اجتماع انسانی را می‌خواسته و در راه آن مبارزه می‌کرده‌اند. و همان است مذهب واقعی نه این مذهب غرب زده و رنگ مسیحیت گرفته که مذهب را تنها عنوانی برای مراسم نیایش و پرستش دانسته‌اند.

مبارزه «صالح» پیامبر با قومش «ثمود» برای جلوگیری از فساد عده‌ای سفاک و استثمار بوده است.

«وكان في المدينة تسعة رهط يفسدون في الارض ولا يصلحون»

آیه ۴۸، نمل

در آن شهر ۹ گروه بودند که در مملکت فساد می‌کردند، و هیچ کار اصلاحی نداشتند.

فساد همان فسق و فجور است که نوعاً در اثر فقر ملت پیش می‌آید و نیز غارت مردم و ایجاد وحشت در میان افراد، اینها همه فساد می‌باشد.

مبارزات «موسی» پیامبر بزرگ با فرعون برای رفع همین فساد و استثمار او بود که در قرآن کریم به لغت «استضعاف» بیان شده است. ثروت مردم را تنها به نزدیکان خویش اختصاص داده بود و ملت را به فقر و تهیدستی کشیده بود و به همین جهت محبوبیت ملی نداشت و تنها پشتوانه‌اش قدرت ارتش و سر نیزه بود، و خداوند هم این نکته مهم را در قرآن بیان فرمود:

«انّ فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعا یستضعف طائفة منهم یدّبح ابناءهم و یتحبی نساءهم انّه کان من المفسدین (۴) و نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین (۵)» قصص آیه ۴ - ۵.

همانا فرعون در زمین اوج گرفت و اهل آن را گروه گروه نموده عده‌ای را استضعاف کرده پسرانشان را می‌کشت و دخترانشان را زنده نگه می‌داشت، او از فساد کنندگان بود، ما می‌خواهیم بر استضعاف شدگان منت نهاده آنان را امامانی قرار داده وارث (قدرت) گردانیم. و برایشان در زمین امکانات فراهم آورده، فرعون و هامان و ارتششان را بنمایانیم آنچه را نمی‌خواستند.

به نکات جالبی در این آیات دقت کنید:

۱ - علا: بالا رفت: اوج گرفتن فرعون به رضایت ما (خداوند) و

روی مقدمات صحیح و اسباب و علل طبیعی که ناموس آفرینش است صورت نگرفت.

و به حقیقت ما اوج او را (با اراده قانونی) نخواستیم او خود با استفاده از عوامل استعاری اوج گرفت.

علا: بالا رفت، ما بالا نبردیم.

قرآن را درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ببینید، می گوید: «و رفعنا لک ذکرک»^(۱) ما نام تو را بالا بردیم.

۲ - بهترین راه برای هموار کردن راه استعمار، ایجاد تفرقه میان گروههای استعمار شده است، اگر مردم استعمار شده اختلافات سلیقه‌ای و غیره را کنار بگذارند نیروی واحد قدرتمندی پیدا خواهند کرد، نیروی متحد و خشنای ملی هر کجا پیدا شود به فوریت استعمار را عقب خواهد زد، ناپلئون استعمارگر زورمند جهان، برابر این نیروی خشنای دهاتیهای اسپانیا به زانو در آمد.

فرعون برای شکستن این نیرو به عامل تفرقه متوسل شد و مردم را گروه، گروه ساخت: و جعل اهلها شیعا.

۳ - طائفه: طائفه که از ریشه طوف و گردش و چرخش گرفته شده، حکایت از یک وحدت فکری می کند، آنها یک گروه مکتب دیده بودند، همان بنی اسرائیل بودند که هنوز ارتباطشان از مبدا وحی

و مکتب ابراهیمی جدّشان کاملاً قطع نشده بود و حوادث زمان فرعون نیز تدریجاً به افکار انقلابی دعوتشان نموده بود.

۴ - **يستضعف:** استضعاف که به معنای ناتوان ساختن است شامل کلیّه راههای استعمار به معنای اعم می شود افکار را می خرید نیروی اقتصادی شان را می برد، انواع ستم درباره آنها روا می داشت و همین فشارها، بنی اسرائیل را آماده انقلاب ساخت.

۵ - پسران را می کشت تا نیروی فعّاله اجتماعی آنها را خنثی سازد و یا پسری نباشد تا «موسی» شود که شبیح هولناک موسی نامی، پشت فرعون را می لرزاند و دختران را زنده می داشت تا فساد و فحشاء را در میان بنی اسرائیل رواج دهد: «انه کان من المفسدین».

و به علاوه چون دختر بالآخره جزو خاندان دیگری قرار می گیرد، اساساً پس از مدّتی بنی اسرائیل مضمحل می شدند و این مهم ترین راه استعمار است که گاهی بر ملل ضعیف تحمیل می شود.

۶ - مستضعفین امام می شوند و رهبر اجتماع (و نجعلهم ائمه)، زیرا آنها از دل جامعه و توده مردم برخاسته اند، زجرها دیده صدماتی بزرگ متحمّل شده اند و به نشیب و فرازهای جهان آگاهی یافته اند و اینها باید رهبر شوند، نه آنها که تخیلی روزگار ندیده و به همین جهت ابدیده نشده و درد فقر را نمی دانند رهبران اسلام موظّفند که همچون ضعفا باشند تا درد را بفهمند بنا به حدیث: خداوند هر پیامبری را

برانگیخت قبلاً او را مدتی به شغل چوپانی سرگرم کرده است.

۷- جنودهما: فرعون با ستمکاری‌های پیشگیرش هواخواهی جز قدرت لشکر خویش نداشت که همچون خود حکومت از بهترین مزایای زندگی به وسیله دسترنج مردم استفاده می‌کردند.

در آیه ۳۹ همین سوره نیز خدای عزیز این طور می‌فرماید: فرعون و ارتشش به ناحق در زمین بزرگی کردند و گمان بردند که به سوی ما بر نمی‌گردند به چنگ ما نمی‌افتند. «و استکبر هو و جنوده فی الأرض بغیر الحق و ظنوا أنهم الینا لا یرجعون».

موسی پیامبر بزرگ، این استبدادگر، را ابتدا در میان مردم رسوا ساخت و سپس به قعر دریا افکند.

روش قارونی

قرآن کریم برای تحقیر استثمار و سرمایه‌داری غیر قانونی و احتکار ثروت، قارون را به عنوان سمبلی ذکر می‌کند.

«انّ قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم» و اتیناه من الکنوز ما انّ مفاتحه لتنوا بالعصبة اولی القوة اذ قال له قومه لا تفرح انّ الله لا یحبّ الفرحین و ابتغ فیما اتیک الله الدار الاخرة... آیه ۷۶- ۷۷، قصص

قارون از طائفه موسی بود، لیکن بر آنها ستم نمود این قدر به او گنجها داده بودیم که کلیدهای آن (یادریهای آن) را باید مردان قوی

حمل کنند، مردمش به او گفتند این قدر خوشحالی مکن که خداوند خوشحالی کنندگان - عیاشان - را دوست ندارد. در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را به طلب و بهره دنیا را نیر فراموش مکن، همان طور که خدا به تو احسان نموده تو نیز نیکی بنما و به دنبال فساد در مملکت نگرد، که خداوند فساد کنندگان را دوست ندارد.

او گفت این ثروت را به علم و دانائی خودم به دست آورده‌ام (خودم مستقل و به خداوند هم کاری ندارم).

آیا او ندانست که خداوند در قرنهای پیش از او افرادی را هلاک نموده که ثروتشان بیش از او و نیرویشان از او محکم‌تر بوده است؟ با همه زینت و زیورش بیرون آمده در برابر مردمش ظاهر گشت، آنها که به دنبال زندگی دنیا بودند گفتند: کاش ما هم مانند چیزهای قارون داشتیم، او بهره‌ای بزرگ دارد، آنها که دانش داده شده بودند گفتند: وای بر شما ثواب خداوند برای آنها که ایمان آوردند و عمل خوب کنند بهتر است و به آن ثوابها تنها صبر کنندگان خواهند رسید. او و سرایش را خسف نموده به زیر زمین بردیم و او هیچ گروهی در برابر خداوند نداشت که او را یاری کنند و خودش هم نتوانست کاری بکند.

۱- قارون در اثر ثروت بسیار طغیان‌گر شده بود و به عیش و طرب گرائیده بود. «فرح» تنها خوشحال بودن باطنی نیست بلکه منظور

اظهار خوشحالی و خوشگذرانی و به تعبیر آیات دیگر قرآن «ترف» است. ثروت بی حساب ترف و طغیان می آورد.

۲ - به جای اینکه ثروتش را در راه رفاه اجتماع به کار اندازد و بدون منت اوضاع اجتماع را سامان بخشد به مردم فخر می کرد و زینتهایش را به رخ مردم می کشید و از این راه می خواست همه را مفتون و تسلیم خود کند و برای انواع استعمار آماده سازد.

اگر ثروتش در راه رفاه اجتماع بود با او کاری نداشتیم. با ثروتی که عیاشی و خوشگذرانی بار آورد و شکم بزرگ پر از انواع غذاهای لذیذ و خوشی ها پرورد مخالفیم. مردم بیدار می گفتند: نمی گوئیم دنیایت را فراموش کن، نه به دنیایت نیز توجه داشته باش لیکن آخرت را هم از یاد مبر.

۳ - نقشه قارون در اجتماع اثر گذارد و مردم را از عواطف پاک انسانی منحرف کرده به سوی مادیات و جمع ثروت و آرزوی سرمایه داری و بالتسبیح به همان روش استثمار سوق می داد و این خطری بزرگ بود.

۴ - هنگام گرفتاری قارون فرار سید، ولی چون او هیچ گاه به فکر مردم نبود و یاری آنها نمی کرد، کسی هم اکنون به یاری او بر نخواست، می دیدند که در اثر زلزله به زمین فرو می رود، لیکن بفریادش نمی رسیدند! و گویا تمایلی هم به این همکاری نداشتند و تنها به همین جمله قناعت می کردند، که عجب شخص بدبختی بود.

«و لقد ارسلنا نوحا الى قومه ائتى لكم نذير مبين (۲۵) الا تعبدوا الا الله ائتى اخاف عليكم عذاب يوم اليم (۲۶) فقال الملا الذين كفروا من قومه ما نرىك الا بشرا مثلنا و ما نرىك اتبعك الا الذين هم اراذلنا بادی الرأى...» آیه ۲۵ - ۲۶، هود

ما نوح را نزد طائفه‌اش فرستادیم (که بگو) من شما را هشدار می‌دهم که جز خدا را پرستش نکنید که عذاب روزی سخت را بر شما می‌ترسم.

گروه متشخص و کافر قومش گفتند: که ما تو را بشری چون خود، می‌دانیم و پیروانت را افراد پست خود می‌شماریم...
نوح گفت:.... من از شما مالی نخواستم، اجر و مزد من بر خداوند است و من اهل ایمان را طرد نمی‌کنم، آنها خدای خود را ملاقات می‌کنند، لیکن من شما را مردمی می‌دانم که نفهمی می‌کنید، ای گروه من! اگر ایشان را (بر خلاف رضای خداوند) طرد کنم کیست که مرا در برابر خدا یاری کند...

ملاء گروهی هستند که موقعیت چشمگیری دارند و اینها همان سرمایه‌دارانی هستند که پیروانی فقیر نوح را پست می‌شمردند و تصور می‌کردند، نوح با این دعوت و تبلیغ توقع پولی از آنها دارد.
مبارزات نوح با این گروه سالها به طول انجامیده و بالأخره دست

غیبی به مدد نوح آمده است.

«هود» پیامبر نیز با سرمایه‌داران خوشگذرانی که خانه‌های مجلل و مراکز عیاشی ساخته و در رهگذر، آمرانه و متکبرانه راه رفته تهیدستان را تحقیر می‌کردند. به این گونه مبارزه می‌کنند:

اتبنون بكل ریع ایه تعبثون» (۱۲۹) و تتخذون مصانع لعلکم تخلدون» (۱۳۰) و اذا بطشتم جبّارین» (۱۳۱) «آیه ۱۲۹ - ۱۳۱، شعراء
آیا به هر نقطه بلند - بیلاقی و خوش آب و هوا - مراکز بلند و مرتفع برای عیش و لهو می‌سازید؟ و عمارت‌های زیبا و کاخ‌های خصوصی برای خود انتخاب می‌کنید؟ به این امید که همیشه در این دنیا جاودان هستید. و چون به خشم آئید ستمگرانه غضب می‌کنید؟ از خدا بترسید و گفته مرا بشنوید.

اینها نمونه‌هایی از مبارزات پیامبران الهی در این راه می‌باشد.

قرآن برای نجات مردم ستم‌دیده فرمان جنگ و قتال می‌دهد:

«فلیقاتل فی سبیل الله الذین یثرون الحیوة الدنیا بالآخرة و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیة اجرا عظیما و مالکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهله...» آیه ۷۴ - ۷۵، نساء

باید بجنگند در راه خدا آنها که مائلند دنیا را به آخرت معامله کنند،

(آخرت را بخرند). به هر کسی که در راه خداوند بجنگند، چه کشته شود و چه غالب گردد، به او اجر بزرگی خواهیم داد.

شما را چه شده که در راه خدا و آن مردان و اطفالی که «استضعاف» شده‌اند، نمی‌جنگید؟ (در راه) آنها که می‌گویند خداوند ما را از این سرزمین که اهلش ستمگرند، بیرون بر...

قرآن کریم در سوره «ماعون» چهره ممتاز دین را رسیدگی به یتیمان و بیچارگان می‌داند.^(۱)

آیه کثر نیز که به تفصیل شرح دادیم ضربه‌های کوبنده‌ای بر پیکر سرمایه داری استثمار گرانه و تجمع ثروت می‌زند که بسیار محرک و هشداردهنده است.

پیش از این نیز آیات بسیاری در مبارزه قرآن کریم با استعمار (به معنای اعم) ثروت و قدرت و علم گذاشت، که شایسته است باز هم بخوانید و دقت نمایید.

ارزش سرمایه در محیطهای منحرف به حدی است که حقایق مکتب را نیز با قدرت اقتصادی و ثروت شخص مقایسه می‌کنند و فی المثل درباره شخص پیامبر اسلام این طور اعتراض می‌کردند که چرا ثروت ندارد؟

۱ - آیا دیدی آنکه دین را تکذیب می‌نماید؟ او کسی است که یتیم را می‌راند و بر اطعام بیچاره اصراری ندارد «ماعون آیه ۱ - ۳».

«فلعلک تارک بعض مایوحی الیک و ضائق به صدرک ان یقولوا لولا انزل علیه کثر...» آیه ۱۲، هود.

نکند که تو - پیامبر - برخی از وحی ما را واگذاری و دلتنگ شوی که می‌گویند: چرا این گنج ندارد؟

«و قالوا ما لهذا الرسول یاکل الطّعام و یمشی فی الأسواق لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا (۷) او یلقى الیه کثر او تكون له جنة یأکل منها و قال الظّالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا (۸) انظر کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا (۹)» آیه ۹ - ۱۱ فرقان.

و گفتند این چه پیامبری است که - همچون افراد معمولی - غذا می‌خورد و (میان مردم) در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای همراهش نیست که با او در تبلیغ شریک باشد؟ یا چرا گنج به او داده نشده؟ یا چرا باغی ندارد که زندگیش از او باشد؟

و ستمگران گفتند: شما از مرد دیوانه و سحر شده‌ای پیروی می‌کنید! ببین پیامبر، که چه مثلها برایت زده‌اند؟ اینها بیراهه رفته‌اند، و لذا به راه راست راهی ندارند.

تحقیر سرمایه

اسلام نه تنها این تصورات را کوبیده بلکه باشد بدترین وجه ارزش سرمایه را به عنوان یک پایگاه قدرت شخصی و جاه طلبی از میان برده و فرموده: اگر کسی سرمایه داری را به خاطر ثروتش احترام کند دو سوّم دینش را از کف داده است.

علی علیه السّلام عیب بزرگ معاویه را این می داند که در اثر ثروت و امکاناتی که از مال مردم و بیت المال پیدا کرده است خوی عیّاشی پیدا کرده و «مترف» شده است.

«فأنک مترف قد اخذ الشیطان منک ماخذ و بلغ فیک امله و جری منک مجری الرّوح و الدّم» (نامه دهم از نامه های آن حضرت)^(۱)

معاویه توبه عیش خو گرفته ای و شیطان جای خود را در تو باز کرده و به آرزوی خود رسیده و همچون روح و خون در تمام هیكلت به جریان افتاده است.

۱ - نهج البلاغه ص ۸۴۱ ترجمه فیض الاسلام و ص ۱۱ ج ۳ با حاشیه محمد

و به زیاد بن ابیه که آن روزها از طرف آن حضرت به عنوان معاون عبدالله عباس در بصره کار می کرد فرمان می دهد:

«فدع الأسراف مقتصداً و اذكر في اليوم غداً و امسك من المال بقدر ضرورتك و قدّم الفضل ليوم حاجتك اترجوا ان يعطيك الله اجرا المتواضعين و انت عنده من المتكبرين و تطمع و انت متمرغ في النعم تمنعه الضعيف و الأرمله ان يوجب لك ثواب المتصدقين.»

نهج البلاغه محمد عبده مصری ج ۳ ص ۲۰.

اسراف را کنار گذار و اعتدال را رعایت کن، و امروز به فکر فردای خویش باش و از ثروت خویش فقط به اندازه ضرورت خویش نگهدار و زائد را برای روز احتیاجت فرست.

آیا امیدواری که خداوند پاداش فروتنان را به تو دهد با اینکه تو نزد خداوند از متکبرها هستی؟ و آیا امیدواری که ثواب بذل کنندگان را به تو می دهد، با اینکه تو غرق در نعمت هستی و به بیچارگان و بینوایان نمی دهی؟

شریح بن حارث قاضی کوفه خانه ای در زمان حکومت علی علیه السلام به مبلغ هشتاد دینار خرید این خبر به آن حضرت رسید، او را طلبیده فرمود: شنیده ام خانه ای به مبلغ هشتاد دینار خریده ای و قباله ای نوشته و گواهانی بر آن امضاء گرفته ای؟ عرض کرد آری یا امیرالمؤمنین.

حضرت غضب آلوده به او نگریسته فرمود: شریح! به بزودی کسی نزدت می آید که نه به قبالات نگاه می کند و نه از گواهانت می ترسد تو را از این خانه بیرون می کشد و از آن دور می سازد و جدا از همه چیز قبرت می سازد.

مراقب باش که مبادا این خانه را از غیر مال خود خریده باشی و یا پول آن را از حرام پرداخته باشی که زیانکار در دنیا و آخرت خواهی بود.

اگر هنگام خرید این کالایت نزد من آمده بودی قبالاتی به این شرح می نوشتم که رغبت نکنی حتی به یک درهم این خانه را بخری: این چیزی است که یک بنده ذیلی آن را از بنده ای دیگر که برای کوچ کردن به عالم آخرت از جا کنده شده است، خریده است و این منزل چهار حد دارد: حدّ اول: به عوامل بلاها و آفات منتهی می شود حدّ دوم: به عوامل مصیبت های وارده بر انسان می رسد و حدّ سوم: به هوس های پست کننده و حدّ چهارم: به شیطان گمراه کننده نهایت می پذیرد و در خانه، میان این حدّ چهارم باز می شود... نهج البلاغه ج ۳ ص ۴.

این قبالة حضرت که حقایقی را در قالب الفاظ فصیح و مفاهیم به اصطلاح «توصیفی» بیان داشته با آن تندى و نوعى استهزاء در ابتدا

مکالمه‌اش با شریح، همگی برای کوبیدن علاقه به مال و تجمل (و به خصوص اگر از بیت المال و یا رشوه در قضاوت انجام شده باشد) به کار رفته است.

طلحه و زبیر اعتراض می‌کردند که چرا آن حضرت ما را برای مشورت در امور مهم دولتی نمی‌خواند و چرا سهم ما را از بیت المال برابر افراد معمولی داده و میان همه افراد علی السویه تقسیم می‌کند.

حضرت در جمله‌ای این طور بیان می‌فرماید: جریان مساوات را که اعتراض می‌کنید، این مطلبی است که من به نفع خود عمل نکردم و به هوس خویش کاری انجام ندادم بلکه من و شما دیدیم روش پیامبر ﷺ و حکم آن حضرت را.. (قسمتی از مصاحبه آن حضرت با طلحه و زبیر ص ۱۸۴ نهج البلاغه عبده ج ۲).

در آن زمان بیت المال علاوه بر مخارج دولتی به طور سرانه در میان افراد مسلمانان نیز پخش می‌شد. و این پخش به طور مساوات کامل و با قطع نظر از جهات علمی و غیره و کارهای دستی و یا مغزی انجام می‌شد. و همین بی تفاوتی موجب نارضایتی افراد خودخواهی چون طلحه و زبیر که به اختلاف طبقاتی دوران عثمان خو گرفته بودند، گردیده بود امام زمان ﷺ نیز که ظهور فرموده حکومتی تشکیل

می دهد، اموال بیت المال را بالسویه میان مردم تقسیم می فرماید.^(۱)

زندگانی رهبر

امام صادق علیه السلام با اینکه حکومت ظاهری نداشت تا وظیفه سنگین رهبری در همه شؤون همچون پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به دوشش باشد چنان مراقب اوضاع عمومی مردم و به خصوص تهیدستان بود که نکات جالبی از دوران آن سرور به جای مانده است:

در مدینه نوعی قحطی شد، که توانگران گندم را با جو مخلوط می کردند و نان پخته، می خوردند، و مقداری از غذایشان را به دیگران می دادند و یا می فروختند و چیز دیگر می خریدند، امام صادق علیه السلام گندم خوبی داشت که ابتدای سال خریده بود به یکی از نزدیکانش دستور داد برای ما جو بخر و با این گندم مخلوط کن و یا اساساً گندم را بفروش و نگه مدار! خوش نداریم که ما خوب بخوریم و مردم

۱ - بحار، ج ۵۱ ص ۸۸ و ۷۸ برخی روایات مربوط به رهبری امام زمان در مورد مساوات اموال بیت المال وارد شده است، لیکن برخی دیگر در همه اموال را می گویند: «یسوی بین الناس حتی لا تری محتاجاً الى الزکوة» که اگر منظور اعم از بیت المال باشد حتماً مربوط به کمال عاطفی انسانها بوده زور قانون و فشار قدرت دولت امام نیست که جبراً اموال مردم را از دستشان خارج کند.

بد. (۱)

معتب غلام آن حضرت (۲) می گوید قیمت گندم در مدینه بالا می رفت امام صادق علیه السلام به من فرمود: چقدر گندم داریم؟ گفتم اندازه چندین ماه داریم فرمود: بیرون ببر و بفروش، گفتم آن وقت گندمی نیست که بخریم. فرمود: تو برو بفروش! وقتی فروختم فرمود: همچون سایر مردم روزانه از بازار بخر و غذای منزل ما را نیمی از گندم و نیمی از جو تهیه کن... (۳)

همین معتب می گوید همین که میوه می رسد امام کاظم علیه السلام فرمان می داد، بیرون برده بفروشیم و همچون سایر مسلمانان روزانه به بخریم. (۴)

در تحقیقات کانون پژوهش اسلامی

۱ - وسائل ۱/۳۲ آداب التجارة: این گونه روایات به خوبی روش رهبران مذهبی را توضیح می دهد امام صادق علیه السلام رهبری دنیایی حکومتی نداشت و فقط رهبری بود مذهبی، سند روایت هم صحیح است: کلینی از عده ای مجمله علی بن ابراهیم قمی از اسماعیل بن مهران از حماد بن عثمان نقل می کنند.

۲ - بردگان ائمه چگونه بوده اند؟ به جزوه نگاهی به بردگی رجوع شود.

۳ - ۳۲/۳ و ۴ آداب تجارت و وسائل ج ۱۲. راستی کدام یک از رهبران بلوک چپ که دم از انقلاب علیه سرمایه داری می زنند چنین هستند، جمال عبد الناصر وقتی در باغ بسیار بزرگ و زیبای مارشال تیتو رفته بود، به او گفت: راستی همه مردم یوگسلاوی همچو باغی دارند؟ و هر دو خندیدند!

۴ - ۳۲/۳ و ۴ آداب تجارت و وسائل ج ۱۲ راستی کدام یک از رهبران بلوک چپ

معلى بن خنيس مى گويد: امام صادق (ع) در يك شب بارانى بيرون آمده به سوى سايبان بنى ساعده مى رفت، من به دنبال آن حضرت روانه شدم ناگاه ديدم چيزى از دست آن حضرت به زمين افتاد، فرمود: بسم الله خداوندا به ما بر گردان من نزديك رفته سلام كردم فرمود: تو معلى هستى گفتم آرى فدائيت شوم فرمود دست بمال و بگرد هر چه يافتى به من بده، مقدارى نان اين طرف و آن طرف پراكنده شده بود، برداشته به حضرت تسليم نمودم ناگاه ديدم يك بسته بزرگ نان نزد حضرت است كه من به آسانى نمى توانستم حمل كنم گفتم: اجازه بفرمائيد روى سر بگذارم فرمود: نه من به اين كار اولويت دارم، ولى تو همراهم بيا رفتيم تا به سايبان بنى ساعده رسيديم ديدم عده اى خوابيده اند حضرت يك نان و دو نان به نزد آنان مى گذارد تا به آخر رسيد...

برگشتيم، عرض كردم فدائيت شوم اينها شيعه هستند؟ فرمود اگر حقيقت را مى شناختند حتى در نمك منزل نيز با آنها مواسات مى كرديم. (۱)

❦ كه دم از انقلاب عليه سرمايه دارى مى زنند چنين هستند، جمال عبدالناصر وقتى در باغ بسيار بزرگ و زيباى مارشال تيتو رفته بود، به او گفت: راستى همه مردم يوگسلاوى همچون باغى دارند؟ و هر دو خنديدند؟

باز هم نصوص اسلامی

مایلم به عنوان متمیم آنچه که تاکنون دربارهٔ بخش سرمایه بیان کردم باز هم مقداری از نصوص اسلامی را از نظر بگذرانیم.

البته لازم است همان مطلب ابتدا بحث را در نظر آورید که هر چند برخی روایات این بحث جنبهٔ اخلاقی دارد لیکن اگر این رهبران مذهبی حکومت داشته باشند و گفتار و کردارشان به عنوان روش یک رئیس محبوب ملی و مذهبی در سطح اجتماع مورد توجه قرار گیرد قطعاً تأثیر مهمی در اجتماع خواهد داشت به طوری که بدون کوچکترین فشار و زور قانون، هدف اساسی یعنی بخش ثروت عملاً تحقق پیدا خواهد کرد، و پیش از این گفتیم که این روش به مراتب بهتر از راه قانون و زندان و فشار قوهٔ مجریه می‌باشد.

اگر رهبر از هر نظر محبوب باشد مردم از طرز لباسش پیروی می‌کنند.

و به نظر من همین معنی یکی از جهات این مطلب است که اوامر استحبابی و وجوبی در کلمات پیامبر ﷺ در یک ردیف ذکر شده است منظورم این است که روش و گفتار پیامبر ﷺ - هر چه بود - عمل می‌شد و در سطح اجتماع پیاده می‌گشت هر چند از نظر متن حقوق اسلامی و بررسی مجموع ادلهٔ اسلامی برخی از آنها واجب و برخی

روزانه و یا هفتگی و یا ماهانه پردازد. (۱)

و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید: تصوّر می کنید در مال تنها زکات واجب است؟ آنچه خداوند غیر از زکات واجب کرده است بیش از زکات است، که باید به نزدیکان و نیز گرفتاری که از شما می طلبد بدهید. (۲)

اسمعیل بن جابر از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» پرسید که آیا این غیر از زکات است؟ فرمود: منظور این است که خداوند وقتی به شخصی ثروت عطا می فرماید، باید برای رسیدگی به خویشان و به دوش گرفتن بار محتاجان آنها هزار و دو هزار و سه هزار، کمتر و بیشتر، بدهد. (۳)

مفضل می گوید نزد امام صادق علیه السلام بودم که شخصی پرسید چقدر زکات مال واجب است؟ حضرت فرمود: منظورت زکات ظاهر است یا نهان؟ گفتم هر دو، فرمود: زکات ظاهر در هر هزار بیست و پنج (۴)

و اما زکات نهان این است که خودت را در چیزی که برادر دینیت

۱ - ۲/۷ ابواب «ما تجب فيه الزكاة» وسائل ج ۶.

۲ - ۲/۷ ابواب «ما تجب فيه الزكاة» وسائل ج ۶.

۳ - ۵/۷ ابواب «ما تجب في الزكاة» وسائل ج ۶.

۴ - زکات طلا و نقره یک چهلیم می باشد که ۲۵ هزارم خواهد بود.

دیگر مستحب باشد. پیامبر ﷺ هم تقریباً همه را به یک طرز عبارت بیان می فرمود میزان، واجب و مستحب نبود بلکه میزان عمل آن حضرت بود، هر چه باشد، آنها که عمل می کردند نه چون واجب است، یا مستحب بلکه چون خدا و پیامبرش می خواهند و آنها محبوبند و گفتارشان هم محبوب.

خوب دقت کنید - آنجا حساب دل است و تسلیم محض، هر چه بفرماید همان است هر چه عمل کند، همان پیروی می شود:

اگر ماهی سخن گوید، تو آن ماه سخنگونی - و گر سروی قبا پوشد تو آن سرو قبا پوشی.

البته پیش از این گفتیم که در رهبری اسلام تنها همین مقدار نبوده رسماً سرمایه داری تحقیر می شد و گفتیم که تحقیر اجتماعی بزرگترین عذاب می باشد.

و باز هم برخی روایات اسلامی:

امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند در مال ثروتمندان غیر از زکات نیز حقوقی واجب نموده و فرموده: «و الذین فی اموالهم حقّ معلوم للائل و المحروم» حق معلوم چیزی غیر از زکات است، آن چیزی است که انسان در حدود و امکانات خویش بر خود لازم می کند، که

محتاجتر از تو است بر او مقدّم نداری. (۱)

و نیز امام صادق علیه السلام به عمار سباطی - یکی از اصحابش - فرمود: عمار! خیلی ثروت داری گفت: آری فدایت شوم، فرمود: زکات واجب مالت را داده‌ای؟ گفت آری فرمود «حقّ معلوم» را داده‌ای؟ گفت آری، به خویشانت رسیدگی می‌کنی؟ گفت آری، فرمود: به برادران دینیت رسیدگی می‌کنی؟ گفت آری، فرمود: عمار! تو توجه داشته باش مال از میان می‌رود و بدن پوسیده می‌شود، تنها عمل انسان می‌ماند و خداوند هم زنده است و نمی‌میرد، عمار هر چه پیش بفرستی از تو دور نمی‌شود و هر چه پس از خود بگذاری به تو نمی‌رسد. (۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله نهی کرد، که کسی از همسایه‌اش «ماعون» را منع کند و فرمود: کسی «ماعون» را از همسایه‌اش منع کند در قیامت خداوند او را به خودش وا می‌گذارد و به او رسیدگی نمی‌کند و چه بد حالی دارد آنکه چنین باشد. (۳)

منظور از «ماعون» اثاثیه مورد نیاز منزل است که همسایگان به طور

عاریه و موقت می‌گیرند تا پس از رفع نیازشان بر گردانند. (۱)
از پیامبر ﷺ پرسیدند که آیا در مال حقّی غیر از زکات نیز هست؟
فرمود آری نیکی به خویشان هنگامی که دنیا از آنها برگردد و نیکی به
همسایه مسلمان آنکه به شب سیر بخوابد و همسایه مسلمانش گرسنه
باشد به من ایمان ندارد... (۲)

از امام باقر علیه السلام نقل شده: اگر یک مرتبه حجّ کنم در نظرم بهتر از آزاد
نمودن ۷۰ برده است و اگر یک خانواده مسلمان را کفالت کنم در نظرم

۱ - از تعبیر قرآن در سوره «مَاعُون» استفاده می‌شود، دادن «مَاعُون» به
همسایگان واجب است. دقیقاً آیات آن سوره کوتاه را مورد توجه قرار دهید: دیدی
کسی را که تکذیب دین می‌کند؟ او کسی است که یتیم را دور می‌کند و بر اطعام
محتاج اصراری ندارد، وای بر آن نمازگزاران که از انجام نمازشان سهو می‌کنند. آنها
که ریا می‌کنند و «مَاعُون» را منع می‌کنند.

لحن این آیات وجوب و حتمیت را می‌رساند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: کسی که از
همسایه اش هنگام احتیاج «مَاعُون» را دریغ دارد خداوند از فضل خویش در روز
قیامت محرومش می‌نماید ۱۵/۷ ابواب ما تجب فیہ الزکاة وسائل ج ۶.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَاعُون» وام دادن و نیکی کردن و اثاث خانه را به عاریه
دادن است. در یکی از روایات این بحث، امام می‌فرماید: در صورتی که همسایه
شما متاعتان را خراب می‌کند، دادن مَاعُون لازم نیست و به هر حال قانون «مَاعُون»
هم یکی از قوانین مالی اسلام است.

بهرتر از ۷۰ حج می باشد. (۱)

امام سجّاد علیه السلام حتی در شبهای تاریک از منزل بیرون آمده در میان ظرفی کیسه های پول نهاده به دوش می کشد و احیاناً غذا یا هیزم برداشته به در خانه فقرا یک به یک می برد، در منزل را می کوبید و هر که بیرون می آمد، به دست او می داد و می رفت و گاهی نقاب به صورت می انداخت که فقرا او را نشناسند همین که آن حضرت از دنیا رفت و فقرا آن فقیر نواز را نیافتند فهمیدند که او امام سجّاد علیه السلام بوده است.

و چون او را پس از مرگ برای غسل به زمین نهاده بودند، به پشت او اثری زیر و درشت همچون پینه یافتند و این اثر همان باری بود که به خانه فقرا و بیچارگان می برد. روزی از خانه بیرون آمد و لباس «خز» پوشیده بود، سائلی جلو آمد گوشه لباس «خز» او را گرفته حاجت می طلبید، حضرت همان لباس را به او بخشید و رفت.

در زمستان لباس خز می خرید و چون تابستان فرا می رسید آن را می فروخت و پولش را به فقرا می داد. صد خانواده از فقراء مدینه را کفالت می نمود. لذت او این بود که یتیمان و گرفتاران و افلیج ها و بیچارگان بر سر غذایش حاضر باشند با دست خود به آنها غذا می داد

اگر عیالاتی داشتند غذای آنها را نیز با خود از منزل حضرت می بردند. حضرت هیچ غذائی نمی خورد، تا قبلاً از آن غذا برای برخی فقرا بفرستد.

حضرت تنها با مادرش هم غذا نمی شد به او گفتند، یا بن رسول الله شما از همه نیکوکارگر و به خویشان پیوسته تر هستید. چطور با مادر خویش هم غذا نمی شوید؟! فرمود: می ترسم دستم لقمه ای را بردارد که چشم مادرم به آن بوده است. (۱)

سخنی درباره حدیث

مطالعه این حدیث مطالبی را به یاد می آورد:

۱ - اوضاع عمومی مسلمین در زمان حکومت بنی مروان - که معاصر حضرت بودند - رضایتبخش نبود فقرا بسیار بودند با اینکه در کتابهای تاریخ فتوحاتی برای آن دوره، ذکر شده است و حتماً هم کشورها می گشودند، لیکن در درون خانه خویش گرسنگان و محتاجان را نادیده می گرفتند و این همان روشی است که رژیم های سرمایه داری دوران تاریخ به آن مبتلا بوده و می باشد.

هنگام سفر آپولو ۱۱ عده ای از گرسنگان آمریکا در محیط «کیپ

کندی» - که پرتاب از آنجا صورت می گرفت - اجتماع کرده و فریاد می کشیدند: به یاد ما گرسنگان هم باشید.

شما این دو روش را با هم مقایسه کنید صفحات تاریخ آنچه از خوبیهای حکومتهای بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس ذکر کرده - که بدیهای فراوان نیز به یادگار مانده است - فتوحات گوناگون و کشورگشائی ها و یا ساختمانهای زیبا و مجلل می باشد. ولی آنچه از حکومت علی علیه السلام مانده است، سامان بخشیدن به واقع وضع مردم بوده است. از زمان علی علیه السلام هیچ بنا و ساختمان مجلل و حتی مسجد مهمی به خاطر ندارم. از حکومت پیامبر (ص) نیز هیچ ساختمان مجلل و حتی با شکوهی به خاطر ندارم، مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه نه فرش داشت و نه عرش، پس از اصرار مردم برای حفاظت از باران و آفتاب قبول فرمود، که سایه بان مختصری بسازند.

آنچه از حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به خاطر دارم دو چیز است.
 ۱ - رفاه واقعی داخل مملکت نه رفاه صوری ۲ - جنگ با دشمن معاند و لجوج.

به رعایت امر اول، در تمام ساعات شبانه روز در اختیار مردم بودند تا احتیاجاتشان را برآورند و حتی هنگامی که علی علیه السلام اذان و اقامه نماز را گفته بود و هنوز شروع به نماز نکرده بود زنی از راه دور به شکایت

از یکی از فرمانداران آن سرور آمده صفوف مردم را شکافته یکسره خود را به حضور رسانید، حضرت به نماز شروع نکرد و به کار او رسیدگی فرمود و سپس تکبیر نماز گفت!

اساساً یکی از وظائف حتمی حاکم در حکومت اسلامی این است که همه روزه ساعتی را برای تماس با مردم بدون دخالت و وساطت مأمورین حکومتی قرار دهد.

بیت المال را بالسویه میان افراد تقسیم می فرمود، تا همگان از رفاه و نعمتهای الهی بهره مند گردند.

پیامبر ﷺ در ابتدای ورودش به مدینه دو کار چشمگیر انجام داد:

۱ - بناء مسجدی که مرکز همه کارهای دینی و دنیائی عمومی ملت بوده و هم محل نماز جماعت بود و هم مرکز شور و فرمان برای کارهای مسلمانان.

۲ - تأسیس بازار مستقلى که مردم به بازار یهودیان مدینه محتاج نباشند و به رعایت امر دوم، مردم را به همه شؤون جنگی آشنا فرموده همواره آماده پیکار و جهاد نگه می داشت مردم در عین حال که کارهای روزمره معاملاتی خود را انجام می دادند، همیشه گوش به فرمان پیامبر ﷺ بودند، که به مجرد امر جهاد به پا خیزند و به میدان بشتابند و در این راه از هیچ گونه مخارج برای شکوه ظاهری ارتش

خود نیز دریغی نداشت البته آنجا که احتمال داشت با همین شکوه ظاهری دل دشمن را بترساند و او را مرعوب و تسلیم نماید. چنانکه در فتح مکه چنین بود و چنان کرد.

ولی همان ارتش در میان ملت خود افرادی عادی بودند و به کسب و کار و زراعت و تجارت اشتغال داشتند و باری به دوش مردم نبودند، بلکه ارتش و مردم جدا نبودند، همه مردم ارتش آن سرور بودند.

ولی آنچه از حکومت‌های مخالفین اهل بیت به خاطر دارم:

۱ - شکوه ظاهری و جلال و جبروت کبریائی که همه جا را فرا گرفته بود و بر خلاف رعایت پیوند محبت، چشم مردم بیچاره را می‌ترسانید و دلشان را می‌لرزانید. در آبادانی کشور نیز همه تظاهر به جلال یعنی توجه به گل و خاک و جماد و قدری هم نبات، نه انسان، یعنی ساختن دارالآماره‌ها و مساجد و ادارات با شکوه و احیاناً مراکز تفریحی.

۲ - فقر جانگداز عده بسیاری از مردم که از دو سو آنها را می‌سوخت. اول از نظر احتیاج خود، که با نادیده گرفتن خلفاء حقوق از دست رفته آنها را، و به تعبیر روایات ما خوردن ثروتمندان مالشان را، به زور سختی افتاده بودند و دوم از نظر فشار روحی که خود و فرزندان‌شان آن همه تجمل ثروتمندان و شکوه ظاهری خود و

فرزندانشان را می بینند، و رنج می برند. و در پاسخ فرزندان معصوم و با عاطفه خویش وا مانده اند و این همه تفریحگاههای ظاهری هم درد آنها را دوا نمی کند زیرا شکم گرسنه و بدن بدون لباس، یا بدون لباس آبرومند، تفریح را چه کند؟ و اساساً در آن مراکز هم تحقیر می شدند چون مزاج اجتماع انحراف یافته و به تعبیر روایات، دینشان پول شده است...

این است که مأیوس شده و تنها با درد خویش یک نوع خوشی تخدیری یافته، و بیماری غم را لذت گرفته، و به فکر درمان هم نبودند.

عادت به ناله کرده دل دردمند من

ترسم گمان برند که درمانم آرزوست

ناکامی و افسرده دلی لذت عشق است

انحرف به من یک بت آشوبگری زد

در حکومتهای سوسیالیستی هر چند اکثریت و اقلیت فقیر و

ثروتمند همچون دو قطب مقابل هم مانند کشورهای سرمایه داری

نیستند. و برای همه افراد ضروریات اولیه زندگی حاصل می باشد

لیکن نقص بزرگ آنجا این است که مردم را چون حیواناتی بی اختیار

به کار می گیرند و آزادی فکریشان را سلب می کنند که تا کشور اوج

گیرد (در این زمینه بیشتر صحبت خواهیم کرد).

البته آن ناراحتی فقر و بی چیزی که در کشورهای سرمایه داری روح برخی افراد را آزار می دهد، قهراً در کشورهای سوسیالیستی به آن اندازه نیست، لیکن اکثریت افراد، یا عظمت روح انسانی را درک نمی کنند و یا چون می فهمند، راضی نیستند و گروه ناراضیان را تشکیل می دهند و این است که به نوعی استبداد در فرهنگ عمومی نیازمند می باشند.

و سر و صدای این مطلب را درباره یوگسلاوی و شوروی و حتی چین می شنویم کافی است توجه کوتاهی به اردوگاههای کار اجباری در شوروی و فشار تبعید و زندان که درباره کارگرا انجام می شود بکنیم. سهل انگاری در جمع آوری محصول و از بین بردن محصول را که دو سال پیش ۲۵ میلیون تن غله از این طریق به شوروی صدمه خورد ببینیم. ضبط کشاورزان چینی مقداری از محصولات را که به اعتراف مائو در مصاحبه اش با ژرژ پمپیدو تا ۱۰٪ می رسید، بنگرید. آن وقت حتماً قضاوت می کنید که همه ناراضی اند.

نمی خواهم بسط سخن بدهم به هر حال ظواهر حکومت بنی مروان پیشرفته است، لیکن روش حکومت پیامبران اهل بیت علیهم السلام می داند که زیر پرده چه خبر است؟

زین العابدین علیه السلام می‌داند که چقدر فقرا در گوشه و کنار رنج می‌برند و در برابر آن شکوه ظاهری مرعوبند و لب نمی‌گشایند و به همین نسبت از حکومت فاصله دارند.

اینجاست که باید گفت ظاهراً عبدالملک مروان به تخت نشسته است، لیکن حقیقت وظیفه حاکم یعنی رسیدگی به مردم در وضع مادی و معنوی‌شان که خاصیت اولیه ولایت و حکومت است به دوش زین العابدین علیه السلام قرار گرفته است.

این است که می‌بینیم زین العابدین (ع) نیمه‌های شب بسته‌های مواد تغذیه به دوش می‌کشد. امام صادق علیه السلام نیز چنین سیدالشهداء نیز چنین...

ولی در حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام کمتر به حدیثی بر می‌خوریم که نیمه شبها به در خانه فقرا بروند و غذا ببرند، زیرا در آن حکومتها وضع فقر به صورت حکومت‌های مخالفین نیست.

۲- مطلب دیگری که باید درباره حدیث مزبور بگویم این است که این روش امام زین العابدین و امام صادق و دیگر اهل بیت علیهم السلام که احیاناً ضروریات فقرا را تأمین می‌کرد، بالنسبه آرامشی در وضع اجتماعی ایجاد می‌کرد و این خود موجب پیشگیری از برخی انقلاب‌های احتمالی شکم‌های گرسنه بود.

و این کاملاً در نقطهٔ مخالف اعتقاد آنهاست که می‌گویند بگذار گرفتاری شدید شود تا مقدمات انقلاب فراهم شود. امر به معروف و نهی از منکر نکنید تا فساد عمومی شود. به فقر رسیدگی نکنید. تا نارضایتی عمومی شود...

پیش از این گفتیم که برای ایجاد زندگی مرفه برای اجتماع آینده نباید اکثریت فقیر کنونی نادیده گرفته شده انسانیتشان پایمال شود اینها نیز انسانند. به علاوه گاهی فشار ممتد و طولانی، نه تنها فکر انقلاب نمی‌آورد، بلکه بر عکس حالت یأس و تسلیم آورده کمال مطلوب فراموش می‌شود.

بس که ماندم به قفس رنگ گل از یادم رفت

گرچه با عشق وی از مادر گیتی زادم

۳- رهبر الهی به موجب امامت مطلقه و حکومت همه جانبه‌اش و به خاطر دانش و آگاهی خاص خودش که به نیازهای بشری دارد خود را موظف می‌داند که تا سر حد امکان برای انسانها خدمت کند، اگر قدرت ظاهری را در کف دارد به حد بیشتر و اگر حقش غصب شده است به حد ممکن...

و اتفاقاً می‌توان گفت در همان موقعی که حقش غصب شده است نیز، حقیقت وظیفهٔ حکومت را، بیشتر او انجام می‌دهد نه حاکم غاصب.

مهم‌ترین وظیفه رهبر، بالا بردن سطح تفکر اجتماع و بهبود وضع معاش و زندگی مردم می‌باشد و این هر دو وظیفه را بیشتر ائمه علیهم‌السلام انجام می‌داده‌اند نه خلفای بنی مروان و بنی العباس.

و این تاریخ است و کتابهایش، بخوانید و صحت گفتارم را تأیید کنید و در وضع حاضر موجود دقت کنید آیا رژیم به فکر فقر عمومی مردم و حتی روابط سرمای زمستان با فقرا می‌باشد یا بزرگ مرجع شیعه؟ و آیا رژیم این همه آگاهی سیاسی به توده مردم داد یا آن ابر مرجع؟! در هیچ دوره‌ای و هیچ مکتبی و هیچ رهبری این چنین آگاهی سیاسی توده‌ای نبوده است.

۴- چرا رسیدگی به فقراء در نیمه شبها انجام می‌شده است؟ دست نباید دست را ببینند. مهم‌ترین مسئله اتفاق این است که طوری انجام گیرد که موجب ناراحتی روانی شخص محتاج نگردد و این در صورتی است که ولی نعمت ظاهری خویش را شناسد و گرنه به حکم «الأنسان عبید الأحسن» در خود احساس نوعی شکستگی می‌کند.

و البته این در اجتماعهایی است که از نظر درک عاطفی و نعدوستی به حد کمال نرسیده و یگانگی نیافته‌اند.

امام زین العابدین علیه‌السلام احیاناً نقابی هم بر صورت خویش می‌افکند

تا شخص محتاج احساس ناراحتی نکند و این چقدر فاصله دارد با روش اجتماعهای کنونی که چون می‌خواهند به وضع افراد محتاج یابی مسکن کمک کنند، به طور عمومی اعلام می‌شود و همه با خبر می‌شوند و جایی را هم مشخص کرده به نام محله کارگران می‌نامند.

روش اسلام این است که افراد محتاج از بقیه افراد جدا نبوده در میان سایر افراد زندگی کنند و احتیاجاتشان برطرف شود و ندانند، که به چه وسیله و از چه راهی رفع نیازمندی‌شان شده است.

و یا به آنها بفهمانند که این حق مسلم خودشان می‌باشد و اجتماع حقشان را می‌خورده که به وضع خویش نبوده‌اند.

و در حقیقت آنها طلبکارند و طلب خود را وصول می‌کنند و این روش تنها در محیط تکامل یافته می‌تواند تحقق یابد.

از امام باقر علیه السلام نقل شده است، صدقه نهانی غضب الهی را خاموش می‌کند و همان طور که آب آتش را خاموش می‌کند گناهان را از میان می‌برد. (۱)

و امام صادق علیه السلام همین که شام می‌خورد و پاسی از شب می‌گذشت انبانی از نان و گوشت و پول به دوش می‌گرفت و نزد محتاجان مدینه می‌برد و آنها نمی‌دانستند تا آن حضرت از دنیا رفت و دانستند که او

امام صادق علیه السلام بوده است. (۱)

امام زین العابدین علیه السلام می فرمود: «صدقه شب غضب الهی را خاموش می کند.» (۲)

«زهری» حضرت زین العابدین علیه السلام را در شبی بارانی و طوفانی دید که به پشت خود آرد و قدری هیزم نهاده حمل می کند جلورفته گفت: فرزند پیامبر این چیست و کجا می بری؟ فرمود قصد سفری دارم و توشه‌ای برای آن آماده کرده به جای امنی می برم زهری گفت: این غلام حاضر است ببرد. حضرت قبول نکرد، و فرمود: خودم به دوش می کشم، گفتم: این برای شما زشت است که به دوش بکشید فرمود: ولی من برای خودم عیب نمی دانم که آنچه موجب نجات من می باشد و ورودم را به آنجا سامانی می دهد حمل نمایم. ترا به خدا قسم به دنبال کارت برو و مرا به حال خود واگذار.

۱- ۱/۱۴ ابواب صدقه وسائل ج ۶

۲- ۴/۱۴ ابواب صدقه وسائل ج ۶: توجه دارید که غضب الهی همچون غضب انسانهای خود خواه نیست، غضب از ایجاد موانع تکامل انسانها است، انتقاد برخی نوشتجات دست نشاندۀ (و از جمله جزوۀ متافقیں داخلی مجاهدین: بیانیه تغییر مواضع ایده‌ئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران) که: توصیف متون اسلامی از خداوند توصیف از یک آدم مستبد خود خواه می‌باشد کاملاً از بی اطلاعی و غرض ورزی نویسنده بر می‌خیزد.

زهري رفت چند روزی گذشت حضرت را ملاقات کرده گفت: فرزند پیامبر پس آن سفری که فرمودید چه شد؟ فرمود: منظورم آن نبود که تو فهمیدی.

منظورم سفر مرگ بود و خود را برای آن آماده می‌کردم آمادگی برای مرگ دوری از حرام و بذل نیکی و بخشش می‌باشد.^(۱)

انفاق به کفار

از این حدیث استفاده می‌شود، که انفاق، بر هر انسانی هر چند کافر، در شرایط حساس لازم است. مصادف غلام امام صادق (ع) می‌گوید: «خدمت ان حضرت در راه مکه و مدینه می‌رفتیم نگاهمان به مردی افتاد که در پای درختی افتاده بود فرمود: ما را به طرف این مرد ببر، می‌ترسم تشنه باشد.

مرکب را به آن طرف کشاندم دیدم مردی درشت اندام با موی دراز افتاده است امام پرسید تشنه‌ای؟ گفت آری. فرمود: مصادف پیاده شو و او را آب بده. پیاده شدم و او را آب دادم و سپس حرکت کردیم آنگاه گفتم: فرزند پیامبر، این مرد نصرانی بود آیا به نصرانی باید صدقه داد؟

فرمود: اگر مانند این حالت باشد آری باید صدقه داد. (۱)
 علی علیه السلام می فرمود: «از انفاقات دیگر - غیر از زکات - به کفّاری که
 در پناه حکومت اسلام هستند بدهید.» (۲)

تقسیم و مواسات

امام صادق علیه السلام فرمود: «از مهم ترین وظائف الهی سه چیز می باشد.
 انصاف با برادر دینی داشتن، همان طور که از او برای خود می خواهد
 از خود نیز برای او بخواهد. و با برادر مذهبی اش در مال مواسات و
 تعاون کند و در هر حالتی به یاد خدا باشد، به این معنی که در برابر
 محرمات خدا را در نظر داشته باشد.» (۳)

ابان بن تغلب گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حقّ مؤمن بر مؤمن
 چیست؟ فرمود: ابان از این موضوع در گذر! اصرار کردم، فرمود: آیا
 مالت را به او تقسیم می کنی؟ از این حکم تعجب کردم.

فرمود: ابان می دانی خداوند از آنها که دیگران را بر خود ایثار
 می کنند، به نیکی یاد کرده است و اگر مالت را با او تقسیم کنی تازه با او
 برابر می شود و ایثار نکرده ای. (۴)

شخصی نزد امام صادق علیه السلام مشرف شد امام از حال برادران مذهبی محیط او جويا شد او خیلی خوب توصیف کرده تمجید بسیار نمود. حضرت فرمود: توجه ثروتمندان نسبت به فقرا چگونه است؟ عرض کرد: کم! فرمود: دیدار ثروتمندان از فقرا چگونه است؟ گفت اندک، فرمود: ثروتمندان از آنچه در کف دارند چطور به فقرا رسیدگی می کنند؟ گفت شما از اوصافی سخن می گوئید که در افراد آنجا خیلی کم است! فرمود: پس چطور تصور می کنند که شیعه اند؟! (۱)

دیگری به امام باقر علیه السلام گفت فدایت شوم شیعیان آنجا خیلی زیادند فرمود: آیا ثروتمندان به فقیران توجه دارند؟ و آیا نیکوکارشان از آنکه در حقش بدی کرده در می گذرد؟ و آیا به مواسات عمل می کنند؟ گفت نه.

فرمود: اینها شیعه نیستند، شیعه کسی است که چنین کند. (۲)
و نیز امام باقر به شخصی فرمود: آیا این طور هست که یکی از شما به نزد برادر مذهبی خویش آمده دستش را در جیب او نموده به قدر احتیاجش بردارد و او هیچ اعتراضی نکند؟ گفت: چنین چیزی در میان خود سراغ نداریم فرمود: پس هیچ ارزشی ندارد گفت: یعنی بنابراین

۱ - ۳/۲۷ ابواب صدقه و سائل ج ۶.

۲ - ۳/۲۷ ابواب صدقه و سائل ج ۶.

همه در گمراهی اند؟ فرمود اینها به کمال نرسیده اند. (۱)

سماعه می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: شخصی که فقط به اندازه غذای یک روز دارد آیا لازم است بر کسی که هیچ ندارد، توجه کند و کسی که فقط به اندازه غذای یک ماه خود دارد آیا لازم است بر آنکه این مقدار ندارد توجه کند و سال نیز همچنین؟ یا اینها همه به اندازه کفاف خویشان است که اگر ندهد اشکال ندارد؟.

فرمود بهترین شما کسی است که بر مقدم داشتن دیگران بیشتر حریص باشد، چنان که خداوند فرموده: دیگران را بر خویشان مقدم میدارند، هر چند خودشان احتیاج مبرم دارند،

«...و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة...»، اگر به اندازه کفایت خویش دارد، اگر ندهد ملامتی ندارد. حشر، آیه ۹. (۲)

آزار در عبادت

ناگفته نماند که حتماً باید صدقه طوری انجام شود که کوچکترین منت و دگر آزاری احساس نشود.

قرآن کریم دستور می دهد:

«... لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الاذی... آیه ۲۶۴، بقره.

صدقات خود را با منت نهادن و آزار، باطل نسازید.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: منت کار خوب را از میان می برد. (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که چیزی برای برادر مذهبی اش ببرد و آنگاه منت بگذارد، خداوند عملش را از بین می برد.» (۲)

و نیز از پیامبر (ص) نقل شده است: کسی که چیزی برای مؤمنی ببرد و آنگاه منت نهد و یا با زبان آزارش دهد، خداوند صدقه اش را از میان می برد و باطل می کند. (۳)

دقت و مقایسه

فکر می کنم از آنچه تاکنون گفتیم روش اسلام در قبال مسئله اموال وجهه کلی مالکیت روشن شد و معلوم شد که علاوه بر اینکه حکومت اسلام با قدرت حکومت جلوی هر گونه استثمار را می گیرد به عنوان پیشگیری نیز کاری می کند که ثروت تمرکز پیدا نکند.

و اساساً در حکومت صحیح اسلام سرمایه و سرمایه دار تحقیر می شود آن بزرگترین مجازات اجتماعی است.

لیکن در عین حال متوسل به زور و فشار سر نیزه و زندان نمی شود

تا تاجر و یا صنعتگر و کارگر احساس ناراحتی نکنند، که همه محصول کارشان را به آنها نمی دهند و تنها مقدار احتیاجشان را باید بردارند و دسترنج آنها به دست دیگران می افتد.

بدیهی است که این تصوّر خواه ناخواه یک نوع سستی در کار پدید می آورد.

هر قدر عشق به اجتماع زیاد باشد باز هم به اندازه عشق به خود نمی باشد.

عنوان عشق به اجتماع در حدّ فناء در اجتماع (در مقابل فناء فی الله)، تنها در شرایط خاصّ احساسی، که احساسی برتر از عقل حکومت می کند، می تواند فعالیت داشته باشد. و نمی تواند مبنای یک تفکر صحیح فلسفی قرار بگیرد.

و برای جلوگیری از آن سستی در کار - که گفتم هم اکنون در کشورهای سوسیالیزم به وجود آمده است و اگر یک ماه چماق از سر کارگران برداشته شود معلوم می شود، چه خبر است - ناچار باید به قدرت فشار تازه ای متوسّل شد و بنا به تجربه و قانون تطابق انسان و محیط، آن فشار هم در دراز مدّت حالت عادی پیدا کرده بی اثر می گردد و باید فشار بیشتری را در صحنه وارد کرد، و به همین ترتیب... و بالاخره هم نتیجه مطلوب حاصل نمی گردد.

ولی اگر قانون و فشار سر نیزه بر او حکومت نکند، و مال و فرآورده دستش را از او نگیرند، او خودش برای حفظ موقعیت خویش و نجات از تحقیر اجتماعی یا برای عشق به خداوند - که آن هم به نوعی عشق به کمال خویشتن است حتی اگر همه محصول خویش را نیز بدهد احساس آن گونه ناراحتی را نمی‌کند - دقت کنید.

و به نظر می‌رسد این روش بهترین روش باشد و حتماً باید به همین روش اتکاء نمائیم.

در کشورهای سوسیالیستی که همه در حقیقت کارمند دولتند و حقوق دریافت می‌کنند و یا احتیاجاتشان از طرف دولت بر طرف می‌شود، همه می‌دانیم که بالأخره تفاوت حقوقی میان (فی المثل) مهندس و تکنسین وجود دارد، و در نتیجه مهندس می‌تواند از ذخیره اضافه حقوق خویش ثروتی جمع کند، آن گاه چه ضامن اخلاقی و حتی قانونی وجود دارد که جلوی استثمار را بگیرد؟ مگر همه انواع استثمار، استثمار پول و حقوق آن هم در حداقل معیشت می‌باشد تا بگوئیم آنجا همه از حداقل زندگی برخوردارند؟! بدترین کثیف‌ترین استثمار دیگران، در مسیر فحشاء و منکرات است و مسلم است که پول وسیله جلب خاطر طرف و ارضاء و تسلیم او در برابر

خواسته‌های هوی و هوس می‌باشد و البته چون با تراضی انجام شده قانون هم مانع نخواهد بود.

خواهید گفت طرف پول را می‌خواهد چه کند؟ وقتی همه احتیاجاتش از طرف دولت برطرف می‌شود، پول برای چه می‌خواهد تا به خاطر آن استثمار شود؟.

لیکن باید توجه داشت که دامنه هوس نامحدود است و احتیاجات مسکن و بهداشت و غذایش از طرف دولت برآورده شده است، لیکن آیا احتیاجات نامحدود هوس هم برآورده می‌شود؟ مسلماً نه، و بنابراین او هم پول می‌گیرد، تا از راه استثمار فرد سومی به هوس شهوانی خویش برسد.

و به حقیقت سوگند اگر دور از تعصب دقت شود مطلب کاملاً روشن خواهد بود.

نباید انتزاعی و تجربیدی بحث نمود و تنها مفاهیم ذهنی را به هم پیوند داده نتیجه‌رؤیائی به دست آورد، باید واقع موجود در این جنس شریف (انسان) را دقیقاً مورد توجه قرار داد. هوس او چه اندازه است عشق او به هدف اجتماعی تا چه اندازه است؟ احساس پاک تا چه اندازه و تا کی می‌تواند پشتوانه جانبازی در میان همه افراد باشد؟

نباید افراط عده‌ای در بزرگداشت پول و سرمایه و روش

سرمایه‌داری موجب تفریط - خیالی - عده‌ای دیگر شده راه سقوط دیگری را پیش گیرند.

«تفریط خیالی» چون موفقیت همه جانبه ندارند و بالأخره دوام هم ندارد، آندری آمالریک مؤرخ ناراضی شوروی معتقد است پوسیدگی و بهم ریختگی برخی کشورهای سوسیالیزم چندان دور نیست، او کتابی به این عنوان نگاشته است: آیا اتحاد شوروی تا سال ۱۹۸۴ خواهد ماند؟.

می‌دانم که حتماً خواهید گفت اینها همه درست، لیکن هیچ‌الگوی خارجی در دست نیست تا یک نمونه عملی برای این فلسفه باشد. و این را تصدیق دارم، لیکن باید تاریخ را مجموعه حوادث مرتبط به هم دانست که به صورت سلسله‌ای منظم در آمده است نه یک عده پدیده‌های جدا و بی ارتباط و دور از هم.

می‌خواهم بگویم علل موضعی عام یا خاص در کار بوده که فلسفه اجتماعی اسلام کاملاً به روی پرده نیامده و آن مقدار نسبتاً کاملی هم که در زمان پیامبر ﷺ و علی ﷺ روی کار بود با علل و عوامل استعماری و استعماری از میان رفت.

در زمان حکومت عمر بن عبدالعزیز که متد خیلی کوتاهی از این فلسفه اجر گشت فقیر پیدا نمی‌شد و به همین جهت اهل بیت

پیامبر ﷺ نیز آرامش خاطر نسبی یافتند، که دیگر نباید غم تهدیدستان را به آن اندازه‌ها بخورند.

به هر حال تهیه الگو به دست انسانهاست و خداوند جهان قانون را ارائه می‌دهد و پیامبر هم می‌فرستد و راه الگو و نمونه عملیش را نیز نشان می‌دهد، لیکن اگر بنا باشد همه چیز به زور اعجاز و نیروی ماوراء طبیعت انجام یابد بر خلاف تکامل اختیاری انسان خواهد بود که باید یک تکامل انسانی یابد، نه یک تکامل حیوانی، تکامل انسان ارادی و اختیاری است و تکامل حیوان زوری و به دست دیگران.

بشر باید خود زحمت بکشد و کمال را تحقق بخشد.

نیروی انسانی یابد تئوری‌ها و مکتبها را تحقق دهد و این است فرموده، قرآن: «لیس للأنسان الا ما سعی» از طرفی دیگر مگر مکتبهای دیگر هم اکنون الگو دارند؟! آیا کمونیسم الگو دارد؟ فقط نگاهی کوتاه به زندگی رهبران این کشورها حقیقت را روشن می‌سازد.

زندگی اینها را با روش مرجع بزرگوار شیعه حضرت نائب‌الامام خمینی که به عنوان الگویی از حاکم در حکومت اسلامی شناخته می‌شود مقایسه کنید.

در زمان حکومت علی علیه السلام هم معاویه‌ها بودند که آن زندگی افسانه‌ای را داشتند و علی علیه السلام همچون ضعفاء مردم زندگی می‌کرد و

کشور پهناوری که همه ایران و عربستان و عراق و بحرین و امارات خلیج و قسمت مهمی از پاکستان و افغانستان و تا مدتی کشور مصر را در بر می گرفت اداره می نمود.

برگشت...

به بحث امامت باز می گردیم (این مباحث قسمتی از بحثهای نویسنده درباره امامت بوده است) گفتیم چه بسا متن قانون با آنچه که روح قانون می نامیم و باید در سطح اجتماع تحقق پذیرد، تفاوت می کند^(۱) و درک و اجراء این مطلب تنها با وجود یک رهبر الهی که مصونیت فکری داشته و در فهم و تطبیق قانون راه خطا نرود، امکان پذیر است و در غیبت آن رهبر نیز به دست فردی که به نسبت افراد دیگر اجتماع، خطای کمتر داشته و هوی و هوس می مخالف انسانیت ندارد، انجام می شود. حقوق اسلامی را خوب بداند و تحت تأثیر هوس و مقام نباشد و به فرموده امام صادق علیه السلام: نگهبان دین خود

۱ - حتماً توجه دارید که نمی خواهم بگویم قانون خلاف واقع بگوید و برخلاف منظور قانونگذار سخن بگوید منظور این است که ماده قانون الزامی همراه با قوانین اخلاقی همراه با روش امامت رهبر، مطلبی را تحقق می دهد که قانون الزامی به تنهایی تحقق نمی دهد و نمی خواهیم هم تحقق بدهد، زیرا احساس فشار زیاد می شود و به حرکت مادی و معنوی جامعه لطمه بسیار می زند.

و خوددار، و مخالف هوس و فرمانبردار خدای خویش باشد.

و گفتیم که روش اسلام در مسئله مالکیت یکی از همان موارد است که به رعایت جهات روانی افراد و جنبه اقتصادی کشور در متن قانون به صورتی که گفتیم محدود نشده و از نظر حقوقی، اتفاق - در غیر موارد واجب - را فقط مستحب دانسته لیکن با روش تبلیغی خاص و با نشان دادن عمل خود رهبر که علاوه بر جنبه مذهبی، خاصیت محبوبیت ملی را نیز دارا می باشد، و با تحقیر سرمایه و سرمایه دار، همه افراد خود به خود به سوی طرد سرمایه و از بین بردن تمرکز ثروت کشیده می شوند و به مراتب بهتر و بیش از آنچه به وسیله زور در روش سوسیالیزم انجام می شود، مردم اموال خود را در راه بهبود وضع اجتماع و شؤون حکومت اسلام و به خاطر رضای حضرت حق جلّت عظمت می پردازند. چنان که این همه خیرات و کارهای عام المنفعه و رسیدگی به محتاجان و موقوفات (که یکی از بهترین راههای پخش ثروت است) با همان عشق معنوی انجام می شود. چنان که با همان روش جان خود را می باختند و رضای دوست می خریدند و به نص قرآن کریم احیاناً گریان می شدند که چرا وسیله جهاد ندارند! و به موجب روایات با تضرع و التماس از پیامبر خدا می خواستند که دعا فرماید شهید شوند و زنده از میدان برنگردند (و البته این خود احتیاج

به بحث مفصلی دارد که آرزوی شهادت در چه شرایطی خوب است). رهبر محبوب با عوامل دقیق و حساب شده‌ای، جو محیط را جو رحمانی و عشق به خدا ساخته بود، لیکن در عین حال قانوناً جز در مواقع ضرورت (چون دفاع و جهاد و...) لایحه‌ای را به اجتماع عرضه نمی‌داشت که احساس فشار فوق العاده بشود.

از طرف دیگر باید به این نکته هم حتماً توجه نمود، که ما نمی‌خواهیم سرمایه به دست افراد نیاید، می‌خواهیم سرمایه در دست افراد باقی نماند، روش اعمال فشار موجب سستی در کار و لااقل موجب زهد منفی می‌شود، و در نتیجه به اقتصاد کشور لطمه وارد می‌شود.

گرچه بحث مالکیت را به عنوان توضیحی برای بحث امامت طرح کردم و بنابراین لازم نبود این همه تفصیل آورده شود ولی به خاطر اهمیت آن به خصوص در زمان ما - که چون مسئله فقر اکثریت در برابر اقلیت مرفه مشکل بزرگی شده، روش هر مکتبی در برابر آن مهم‌ترین مسئله روز شده است - به طور نسبتاً مفیدی بررسی شد و خلاصه کلام این شد که با قدرت سیستم حکومت و روش رهبر، امکان استثمار از سرمایه‌دار گرفته می‌شود در عین حال کاری می‌کند که سرمایه جمع نشود، کاری که روش مبارزه منفی و مثبت هر دو را

دارد، شغل‌هایی که نوعاً موجب ثروت بی حساب می شود تحریم می شود، مالیات‌هایی وضع می شود، با قانون ارث ثروت متوفی بخش می شود. با قانون تحریم کنز در شرایط حساس جمع هر گونه مال تحریم می شود، با اصرار در انفاق‌های مستحب و به خصوص قانون متسحب مؤکد اوقاف، از جمع ثروت جلوگیری می شود، روش زندگی رهبر سرمایه و سرمایه دار را تحقیر می کند. در بحث‌های آینده که درباره مشکلات رهبر صحبت می شود. باز هم توضیحی خواهیم داد. و اینک فهرست‌وار اشاره‌ای به تعدادی از مشاغل حرام خواهیم نمود: ۱ - فروش وسائل و آلات لهو و قمار ۲ - فروش مواد آلات مزبور چون فروش انگور برای درست کردن شراب و چوب برای تهیه بت و مواد وسائل قمار و غیره ۳ - فروش اسلحه به دشمنان اسلام و مسلمین که خوف حمله از آنها را داریم ۴ - فروش هر چه که وسیله تقویت کفار علیه اسلام بشود، مثل فروش نفت به اسرائیل ۵ - کسب از راه آواز خوانی حرام ۶ - از راه هر گونه کمک به ستمگران ۷ - مداحی و تعریف از ستمگران با سخنرانی و مقاله نویسی و آهنگ سازی و شعر ۸ - اجرت بر نوشتن و چاپ و نشر و حفظ نوشتجات مضر به جامعه ۹ - اجرت بر تعلیم و تعلم عمل سحر ۱۰ اجرت بر پیشگوئی‌های مستند به مسائل جوی به طور قطع ۱۱ - غش در

معاملات یعنی مخفی کردن جنس بد، در میان جنس خوب و یا هر نوع مخفی نمودن عیب و اظهار خوبی ۱۲- انحصار در جنس و سوء استفاده از آن یعنی بالا بردن قیمت‌ها از راه انحصار ۱۳- فروش زمین‌های بائر که روی آن کار انجام نشده است ۱۴- توافق عملی زمین داران بر بالا بردن بی حساب قیمت زمین و ایجاد مشقت از این طریق بر مردم ۱۵- فروش اجناس لوکس و تجلی در صورتی که ضربه خطرناک بر اقتصاد کشور اسلامی باشد. ۱۶- احیاء شخصی بیش از اندازه اراضی به طوری که انحصار در شخص ایجاد نموده و یا دیگران را در مشقت قرار دهد. ۱۷- استخراج بیش از اندازه معادن به طوری که دیگران رادر مضیقه قرار دهد.

و اینها نمونه‌ای از موارد حرمت تحصیل مال می‌باشد.

و اینک سؤمین بحث، از مباحث امامت را از نظر می‌گذرانیم.

رهبران الهی و مشکلات اجتماعی

روشن است که در برابر حکومتها مشکلات فراوانی وجود دارد که باید با تدبیر و سیاست آنها را برطرف کنند مشکل تقسیم ثروتهای طبیعی در هر زمان، مشکل ضروریات اولیه زندگی مردم از مسکن و غذا و بهداشت، مشکل کار (که صرف نظر از احتیاجات اولیه زندگی مورد نیاز روحی جامعه نیز می‌باشد)، مشکل عاطفی، مشکلات

اخلاقی جامعه، مشکل تهیه برنامه برای ساعات فراغت، مشکل جنگ سیاسی با بیگانگان (که حتی المقدور باید کاری کرد که روش نظامی سیاسی مؤثر شده، دشمن از تصور قدرت حکومت مرعوب گردد و حاضر به جنگ نشود)، مشکل کثرت جمعیت کمبود مواد غذایی، مشکل دوگانگی دولت و ملت (که نفس احساس حکومت و تصور حاکم و محکوم و تصور استبداد موجب احساس دوگانگی و دوری و بی علاقه گی می شود)، مشکل مخالفین داخلی که باید با حساب دقیق، درجه و جهت ملی آنها اندازه گیری شود که کوچکترین غفلتی در این حساب موجب اشتباهات خطرناکی خواهد شد، مشکل حفظ پیروان خود در درون کشورهای دیگر به خصوص کشورهای مخالف... و مشکلاتی دیگر.

در طول تاریخ رهبری اسلام نوعاً یک نوع مشکل مهمتری وجود داشته است و آن تشکیل محیط کوچکتر در درون محیطی بزرگ و مخالف.

باید پیروان طوری مراقبت شوند که هم روح انقلاب و هدف خواهیشان حفظ شود و هم از حدت و حرارتهای افراطی و بی جا جلوگیری شود که موجب هدر رفتن افراد نگردد و حتی طوری مراقبت شوند که جبهه مخالف، احساس دسته بندی و گروه منظمی در برابر خود نکند تا حساس نگردد و در صدد از میان بردن آنها بر نیاید و این محتاج به طرح برنامه ای بسیار دقیق و با یک روح الهی می باشد که

از لغزشهای انسانهای معمولی بر کنار باشد.

بررسی کامل و یکایک این مشکلات فرصت و فراغتی زیاد می‌خواهد مثلاً در مباحث مشکلات مالی باید بررسی دقیق شود که نظر اسلام درباره زمین چیست؟ آیا همه زمینها باید در اختیار حکومت اسلام باشد و ملک زمین تنها به تبع ملک اعیانی آن به افراد تعلق دارد؟ و یا حتی ملک تبعی نیز نبوده زمین تنها مورد حق مالک عمارت و زراعت و غیره می‌باشد که تا عمارت و زراعتی دارد از آن بهره‌برداری کند؟ و یا زمین مستقل از عمارت و زراعت به ملک افراد در می‌آید؟ - چنان که رسم کنونی اجتماعهای اسلامی بر این است - و در این صورت آیا همه زمینها اینطور هستند و یا درّه‌ها و کوهها و دشتها و کلیه اراضی اولیه از این حکم جدا بوده حتماً در اختیار حکومت هستند؟ (که انقال نامیده می‌شود) و آنگاه آیا حکومت اسلام باید خود این زمینها را آباد کند، و یا به صورت قطایع در اختیار افراد قرار دهد، که آنها آباد کنند؟ و آنگاه شرایط این قرارداد چیست؟.

اسلام برای کار چه قانونی دارد؟ حقوق کار بر چه اساسی باید باشد؟ اسلام در برخورد با فقر چه می‌گوید؟

اسلام تا چه اندازه بر معاملات مردم نظارت دارد؟ آیا نرخ اجناس از طرف دولت معین می‌شود یا مردم آزادند که به هر قیمتی تراضی کنند؟.

آیا احتکار در همه ضروریات زندگی ممنوع می‌شود؟.

مالیتهای اولیه اسلام کدامند و در وضع روز قانون زکات چگونه ترسیم می شود.

در مشکلات عاطفی باید دید اسلام درباره ازدواج چه نظری دارد؟ و ازدواج موقت را برای چه منظوری توصیه کرده است؟ طلاق در چه شرایطی است؟ آنها که امکاناتی برای ازدواج ندارند باید چه کنند؟ و آیا ازدواج اسلامی چه اندازه امکانات می خواهد؟

از نظر حقوق بین الملل، اسلام با رهبران سایر مکتبها و کشورها و افراد آنها چگونه ارتباطی دارد در تشکیل ملت اصیل اسلامی مرز کفر و اسلام، سنی و شیعه چیست؟

و مسائلی دیگر... لیکن به رعایت فرصت و حجم کتاب تنها به اختصار درباره سه مطلب بحث می کنیم:

- ۱- اسلام و مشکل فقر.
- ۲- نگاهی کوتاه به سیستم سیاسی اسلام.
- ۳- نظارت بر معاملات.

اسلام و مشکل فقر

پیش از این درباره مالکیت خصوصی صحبت شد و اینک در خصوص مشکل فقر گفتگو می‌کنیم هر چند این دو بحث کاملاً مربوط می‌باشد.

نوفاً برای ترسیم خط مشی اسلام در برابر مشکل فقر، اصرار اسلام را برای کار و تجارت و زراعت و غیره پیش می‌کشند و در آن باره صحبت می‌کنند ولی باید توجه داشت که مسئله مهم این بحث تعیین خط مشی رهبری اسلام است نه روش حقوقی و قانونی اسلام، یعنی نمی‌خواهیم بگوئیم اسلام کجا را واجب و کجا را حرام دانسته و یا همچون روش بسیاری از بزرگان جهانی به تشویق زبانی کار قناعت کنیم و مهم‌ترین فعالیت اسلام را همین بدانیم.

بلکه می‌خواهیم بدانیم اسلام چه کار می‌کند که مردم کار پیدا کنند و فقر را دور کنند؟ آیا اسلام از عجز به زانو در می‌آید و ناچار به کسر جمعیت و تحدید نسل و تنظیم خانواده می‌گردد؟ و یا شجاعانه هر چه فرزند تولید شود می‌پذیرد؟ و حتی بهترین زن را آن می‌داند که

زیاد تولید نسل کند؟.

اسلام قبل از هر چیز هر گونه مانعی را از سر راه کسب و کار و منابع اقتصادی مردم بر می دارد، عوارض خاصی که به عناوین مختلفی هم اکنون در دنیا معمول است در اسلام جز در شرایط استثنائی معمول نیست و باطل می باشد، در گرفتن مالیاتهای رسمی سعی می شود با مردم به ملایمت رفتار شود. به تجار و کسبه اعلان آزادی می شود، که از هر شهری و هر کشوری که بخواهند می توانند اجناسی را وارد و یا به آنجا صادر کنند و می دانید که مردم همین آزادی را می خواهند و به دنبال همین اعلان آزادی با کمال جدیت به کار خویش اشتغال می ورزند.^(۱)

تنها در مواردی که ضرورت ایجاب کند، به رعایت «اهم و مهم» کنترل می شود، تا بی تعادلی واردات و صادرات نظم اقتصادی کشور را بر هم نزنند.

علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر به این آزادی اشاره می کند:

۱ - در نقد یکی از اساتید آمده است: این آزادی خطرناکترین سیاست اقتصادی است. لیکن آزادی که ما گفتیم در مواردی که ضرورت ایجاب کنترل کند نیست و به علاوه اساساً منافاتی با اداره گمرک ندارد لیکن گمرک غیر از عوارض و خصوصاً عوارض سرسام آور کنونی است. از اقتصاد دانان گذشته آدام اسمیت معتقد به آزادی تجارت و لغو گمرک بوده است ولی ما نه آن تفریط و نه این افراط را می گوئیم.

«ثم استوص بالتجار و ذوى الصناعات و اوص بهم خيراً المقيم منهم و المضطرب بما له و المترفق ببذنه فانهم مواد المنافع و اسباب المرافق و جلاً بها من المباعد و المطارح فى برك و بحرک و سهلک و جبلک... و تفقد امورهم بحضرتک و فى حواشى بلادک.»

(مالک! سفارشم را درباره کسبه و تجار و صنعتگران بپذیر و تو نیز درباره آنها به مأمورینت سفارش کن چه آنها که در یکجا اقامت دارند و چه آنها که در رفت و آمد هستند و یا صنعتگری که با فعالیت بدنی خویش سود می‌رساند، اینها پایه و ریشه سود کشورند و منافع مملکت را از راههای سخت و جاهای دور، بیابانها و دریاها، زمینهای سخت و هموار قلمرو حکومت به دست می‌آورند... مسائل مربوط به آنها را در مرکز و شهرهای دیگر مصر رسیدگی کن و تفقد بنما.

معاملات و تجارت در انحصار حکومت قرار نمی‌گیرد و مردم آزادانه حق دارند از هر کجا و هر کس که بخواهند جنس بخرند و معامله نمایند، نه اجناس انحصاری می‌باشد و نه مردم مجبورند از فروشگاه معینی بخرند و نه حتی تشویق به خرید از فروشندۀ معینی می‌شوند (مگر آنجا که عنوان نهی از منکر و مانند آن در کار باشد که به خاطر اعتراض به کار کسی باید از او احتراز کنند).

تعیین نرخ حکومتی

نرخ معینی هم از طرف حکومت اعلان نمی‌شود و در عین حال اگر کسی به حساب قیمت عادلانه بازار مغبون شد حق فسخ و اعتراض دارد و می‌تواند معامله‌اش را به هم بزند. ولی در شرایط استثنائی برای جلوگیری از اجحاف، باید نرخ‌های عادلانه معین شود. تثبیت قیمت اجناس و منع فروشندگان از فروش به قیمت بیشتر جائز نیست.^(۱)

به عرض پیامبر ﷺ رساندند که خوب است نرخ معینی را برایمان وضع نمائی چون قیمت‌ها کم و زیاد می‌شوند، فرمود: من حاضر نیستم بدعتی بگذارم که خداوند به من دستوری نداده است، بگذارید بندگان خداوند از یکدیگر رزق و روزی بخورند.

۱ - تحریر الوسيلة ج ۲ ص ۶۲۶ در نقد یکی اساتید آمده است که: کدام قیمت را می‌گوئید؟ قیمت چگونه تعیین می‌شود؟...

از توضیحات پیش روشن شد که در شرایط اختلال وضع جامعه مانند ابتدا انتقال حکومت از طاغوت به اسلام حاکم دخالت می‌کند و بر اساس مطالبی که گذشت قیمت کار و جنس تعیین می‌شود و بعداً که جامعه وضع مناسب و عادی پیدا کرد افراد با تقاضا و عرضه صحیح (نه کاذب و انحصار و غیره) در معاملات آزاد هستند. اگر کسی بیش از قیمت معمول فروخت، خریدار می‌تواند معامله را به هم بزند و از طرف حاکم با خواست خریدار طرد می‌شود.

«قيل للنبي ﷺ لو سمرت لنا سعر افان الأسعار تزيد و تنقص فقال ما كنت لألقى الله ببدعة لم يحدث الى فيها شيئا اغفوا عباد الله يأكل بعضهم من بعض...» (۱)

پیامبر ﷺ به عدهای محترک گذشته، فرمان داد تا جنسهایشان را به وسط بازار برند که همه مردم ببینند به پیامبر (ص) گفتند: خوب است قیمتی هم برایشان معین نمائی حضرت ناراحت شده فرمود: من قیمت معین کنم؟ کار قیمت به دست خداوند است، بخواهد بالا می برد و بخواهد پائین می برد (یعنی در این باره دستوری ندارم).

«مرَّبَّيْهِ بِالْمَحْتَكِرِينَ قَامَ بِحَكْرَتِهِمْ أَنْ تَخْرُجَ إِلَى بَطْنِ الْأَسْوَاقِ وَ حَيْثُ تَنْظُرُ الْأَبْصَارَ إِلَيْهَا فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَوْ قُومَتْ عَلَيْهِمْ فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى عَرَفَ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ أَنَا أَقُومُ عَلَيْهِمْ؟ أَلَنْمَا السَّعْرَ إِلَى اللَّهِ يَرْفَعَهُ إِذَا شَاءَ وَ يَخْفِضُهُ إِذَا شَاءَ...» (۲)

فروشنندگان هم باید از حدود انصاف خارج نشوند و بر مردم اجحاف نکنند و ممکن است حاکم شرع در شرایط حساس نرخ اجناس را تثبیت نماید.

۱ - ۲/۳۰ آداب تجارت و مسائل ج ۱۲.

۲ - ۱/۳۰ آداب التجاره ج ۱۲ و مسائل.

علی علیه السلام به مالک اشتر این طور فرمان می دهد:

«و لیکن البیع بیعا سمحا بموازين عدل و اسعار لا یجحف بالفریقین من البایع و المبتاع»^(۱)

خرید و فروش باید آسان و باترازوهای صحیح و قیمت هایی که به دو گروه فروشندگان و مشتریان اجحاف نباشد انجام گیرد.

امام علیه السلام و والی شرع مسلمین اگر صلاح بدانند می تواند نرخ اجناس را تثبیت نماید و صنعتی را محدود و یا تجارتی را منحصر اعلام کند و هر چه از این قبیل که در نظام اجتماع دخالت داشته باشد.^(۲)

برای تقویت نشاط و روحیه افراد فعال جامعه وضع مالیاتها هم طوری انجام می شود که از نظر آداب و اخلاق انسانی، مردم بدانند شخصیتشان مورد توجه رهبر می باشد.

علی علیه السلام به مأمور وصول زکات این طور دستور می دهد:

با روح تقویت حرکت کن^(۳) هیچ مسلمانی را نترسان و با بی میلی

۱ - عهدنامه مالک = نهج البلاغه.

۲ - تحریر الوسیله ج ۲ ص ۶۲۶.

۳ - بیشتر نامه های آن حضرت به مأمورینش با سفارش به تقوی و رعایت دستورات خداوند شروع می شود و منظور این است که نباید تصوّر کنی که مأمور من هستی و فقط مطیع من، بلکه باید مطیع خدا باشی و قانون را مراعات کنی، من هم روشنگر همان قانون هستم.

و کراهِت و بی اعتنائی بر او مگذر، و بیش از حقّ خدا از او مگیر، وقتی بر قبیله‌ای وارد شدی، در جای آب عمومی محل فرود آی (که همه آنجا جمع می‌شوند) و در منزل آنان وارد شو آنگاه با متانت و آرامش به سوی مردم برو، سلام کن و تحیات وافر بجا آور، و آنگاه چنین بگو: بندگان خداوند - خلیفه الله مرا به سویتان فرستاده تا حق خدا را در اموالتان از شما دریافت کنم. آیا در اموالتان حقی برای خداوند هست که به سوی ولیّ خدا گسیل دارید؟ اگر کسی گفت: نه چیزی بدهکار نیستم، دیگر به او حرفی مزن و اگر کسی گفت آری بدهکارم، همراهش حرکت کن ولی مراقب باش او را نترسانی و تهدید نکنی و سخت‌نگیری هر چه خودش داد از طلا و نقره بگیر اگر گوسفند و گاو و شتری دارد بدون اجازه او وارد نشو، آخر به هر حال بیشتر آن مال اوست. و چون وارد جایگاه دام شدی همچون کسی که به انبار ملک خود وارد شده باش و تندی مکن و حیوانی را آزار مده و صاحبش را ناراحت مکن. مال را دو قسمت کن، و هر قسمت را که او خواست به او بده و چیزی مگو، باقی را نیز دو قسمت کن و او را مخیر کن، که هر کدام را می‌خواهد بردارد و به همین ترتیب... تا به مقدار حقّ خداوند باقی بماند. و آنگاه حقّ خدا را که باقی مانده است وصول کن اگر تقسیم تو را نپذیرفت به هم بزن و از اوّل تقسیم را شروع کن تا حقّ

خدا را بگیری. مواظب باش حیوان پیر و ناتوان و بیمار و شکسته و عییناک را قبول مکن و در این مطلب به صاحب مال اعتماد مکن مگر کسی که به دیانت او مطمئن باشی که به مال مسلمانان توجه دارد و خیانت نمی‌کند...^(۱)

احیاء اراضی

در قانون ترتیبی داده شده که مردم تشویق به آباد کردن اراضی موات بشوند و والیان امور موظفند در تعمیر و اصلاح اراضی کوشا باشند و در عین حال نباید زمین به خودی خود وسیله جمع ثروت شود و بدون کار و احیاء آن و به صرف ثبت دادن، موجب کثر اموال شود.

زمین خوارانی که تنها به همین عنوان که زمین دارند فخر می‌فروشند و جمع ثروت می‌کنند، در حکومت اسلام شدیداً مؤاخذه می‌شوند زمین «بایر» ملک هیچ کس نمی‌شود و در اختیار مردم قرار می‌گیرد تا آباد کنند و به فرمانده سفارش می‌کند که در آبادانی زمینها بکوشد و خراجهای اسلامی را در این راه به مصرف برساند.

در جریان خراج (مالیات بر اراضی) به صلاح خراج دهندگان

کارکن که صلاح آنها و صلاح دیگران است. مردم همه سهم داران خراج می باشند.

حتما نظرت به آبادانی زمین بیش از گرفتن خراج باشد. خراج جز با آبادی زمین امکان ندارد. کسی که خراج می طلبد ولی زمین را آباد نمی کند، شهرها را خراب کرده و مردم را نابود ساخته است و جز اندک زمانی کارش دوام نخواهد آورد.

اگر خراج دهندگان در سنگینی مالیات یا از آفت محصول یا قطع کمبود آب و نیامدن باران و یا دگرگونی زمین به وسیله سیل یا خشکسالی شکایت داشتند، به آنها تخفیف بده تا کارشان رو به راه و اصلاح شود^(۱) و بدان که این تخفیف موجب آبادی شهرها و رونق حکومت خواهد بود.. تنها مملکت آباد، می تواند بار حکومت را تحمل کند.^(۲)

زمینهای بائر، ملک هیچ کسی نمی شود مگر آنکه آن را آباد کند حصار نمودن زمین و یا ثبت دادن آن (اگر ثبت را تحجیر حساب کنیم

۱ - همان طور که شارح قزوینی می گوید، این جمله می رساند که منظور از این خراج زکات نیست که از محصول گرفته می شود، بلکه مالیات دیگری است که به مصلحت اجتماع از زمینهایی که در اختیار مردم قرار داده شده است گرفته می شود مگر اینکه بگوئیم مقدار زکات هم با تصمیم حاکم تغییر می یابد. در این باره بعداً صحبت می کنیم.

۲ - از عهدنامه مالک اشتر.

و صحیح‌تر اینکه بگوئیم ثبت دادن حتی حق تحجیر هم نمی‌آورد، اولویت حق تحجیر در علائمی است که روی خود زمین گذاشته شود مانند تابلوا، سنگ، سیم و... جز حق اولویت محدود نمی‌آورد. اگر زمین را تعطیل نماید از او گرفته و به دیگران واگذار می‌شود تا او آباد کند.

زمین موات زمینی است که تعطیل شده به خاطر بی‌آبی یا زیر آب و شن و شوره و سنگ بودن و یا به جهت نزار و یا جنگل بودن آن مورد استفاده قرار نگیرد. و این بر دو گونه است.

۱ - موات بالأصل و آن زمینی است که قبلاً ملک کسی نبوده و کسی آن را احیاء نکرده باشد و یا ندانیم که قبلاً کسی آن را آباد نموده و ملک او بوده یا نه.

۲ - موات عرضی که قبلاً آباد بوده و سپس خراب شده است همچنین زمینی که هنوز آثار نهر و غیره در آن وجود دارد و یا قریه خرابی که آثار عمارت در آن دیده می‌شود.

«موات بالأصل از «انفال» بوده و در اختیار امام می‌باشد و در زمان غیبت امام، هر کسی می‌تواند آن را آباد نموده تصرف نماید و احیاء کننده چه مسلمان و چه کافر آن را مالک می‌شود، و چه در سرزمین اسلامی و یا در کشور کفر و چه در زمینهای خراجی اسلام، چون

عراق (که به قهر ارتش اسلام فتح شده) یا غیر آن.

موات عارضی بر دو قسم است ۱- آنکه اهلش از میان رفته و در اثر مرور زمان بدون مالک مانده است.

۲- مالکی دارد لیکن معلوم نیست و به اصطلاح مجهول المالک است.

قسم اول در حکم موات بالأصل بوده و هر کسی می تواند آن را احیاء نموده مالک شود و به این حساب می توان اراضی خرابی را که آثار نهر و مرز بندی و غیره در آن دیده می شود، لیکن مالکی ندارد، آباد کرده، تصرف نمود و احتیاجی به اجازه حاکم شرع هم ندارد. ولی در قسم دوم باید احتیاطاً از حاکم شرع تحصیل اجازه نمود، چنان که احتیاطاً باید تفحص نمود بلکه صاحبش پیدا شود وقتی از پیدا شدن صاحبش مأیوس شدند، زمین را از حاکم شرع می خرند و پول آن را حاکم شرع به مصرف فقرا می رساند و یا از حاکم کسب اجازه می کنند و اجرتش را به فقرا می دهند.^(۱)

احیاء در صورتی موجب ملک می شود^(۲) که قبلاً دیگری حصار

۱- تحریر الوسيلة ج ۲ ص ۱۹۵.

۲- ظاهر روایات و نصوص کتاب «احیاء موات این است که احیاء وسیله ملکیت است، در همه روایات باب دو تعبیر آمده است: فهی له (زمین مال اوست،

﴿فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا﴾ (احیاء کننده از دیگران به زمین سزاوارتر و در حقّ مقدّم است) ظهور «لام» در ملکیت است همان طور که در آیه خمس هم مفید ملکیت خدا و پیامبر و امام است (ملک مقام رهبری)، برخی محققین معاصر خواسته‌اند فهی له را به «فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا» برگردانند در حالی که هیچگونه تعارض میان این دو تعبیر نیست که موجب جمع کردن و رفع تعارض باشد، «فهی له» اثبات ملکیت می‌کند و هر مالکی هم به ملک خویش احقّ از دیگران است گویا تصوّر شده است که منشاء بدبختی و... مشکل زمین در وضع حاضر، معنای «لام» در حدیث است! در حالی که چه ملکیت و چه احقیّت، به هر حال معامله زمین صحیح است، یا حقّ خود را معامله می‌کند و یا خود زمین را، مهمّ قیمت حقّ مزبور و یا خود عین زمین است، باید کاری کرد که چه حقّ و چه خود زمین این قدر بالا نرود و گرنه شما بگوئید حقّ، او حقّ خود را به حساب متری چند هزار تومان معامله می‌کند و می‌گوید: حقّ تحجیر خودم را در این زمین به چند میلیون می‌فروشم، شما بگوئید بی انصافی است که حقّ را به این قیمت گزاف معامله کنید، آن وقت باید بحث کنید که بی انصافی، موجب بطلان معامله است یا نه؟، شما می‌گوئید: آخر اگر حقّ فقط باشد اگر دوباره خراب شد و در مدّتی معین آباد نکرد حقّش ساقط می‌شود، می‌گوئیم: این ربطی به حقّ و ملک ندارد، آنها هم که احیاء را مفید ملکیت می‌دانند، بی حساب نمی‌گویند، اگر خراب شد و قدرت آباد کردن نداشت یا مسامحه نمود، می‌توان گفت: از ملکش خارج می‌شود و یا حاکم شرع می‌تواند از دستش خارج کند. سرّ اینکه احیاء موجب ملکیت دانسته شده شاید این است که مردم تشویق به آباد کردن اراضی شوند. زیرا بهترین وسیله «احیاء» اراضی تشویق بخشهای

نکرده باشد که در این صورت حق اولویت برای حصار کننده خواهد بود و منظور از حصار کردن این است که کاری کند که دلالت بر قصد آباد کردن داشته باشد چون سنگ چینی و جمع خاک و کندن پایه و نصب چوب و نی و مانند آن.

البته حصار کردن در صورتی مانع احیاء دیگری خواهد شد که حصار کننده قدرت تعمیر زمین را هر چند پس از مدتی داشته باشد، البته نه مدت زیادی که موجب تعطیل زمین شود. و بنابراین اگر کسی حصار کند که روی فقر یا عجز از تهیه وسائل، قدرت آباد کردن زمین را ندارد حصار او بی اثر خواهد بود. و دیگری می تواند زمین را آباد کند و اگر بیش از مقدار ممکن و قدرتش حصار کند، در زائد از حدود امکاناتش بی اثر خواهد بود.

حصار کننده نباید زمین را معطل گذاشته در آبادی آن اهمال نماید، باید به دنبال حصار کردن به تعمیر آن پردازد و اگر اهمال نمود و مدتی به همین وضع گذشت و دیگری خواست آباد کند، احتیاط این است که اگر حاکم شرع مقتدری هست جریان را به او ارجاع دهند تا

خصوصی و همه مردم به آباد کردن می باشد. اگر به مردم بگویند با احیاء مالک نمی شوید فقط اولویت و حق اختصاص دارید که به تبع آثار احیاء می باشد و با صرف از میان رفتن آثار، حق مزبور از میان می رود مردم تشویق به آباد کردن نمی شوند.

حصار کننده را مجبور کند که یا زمین را آباد کند و یا رها کند تا دیگری آباد نماید مگر اینکه عذر موجهی چون انتظار وقت مناسب یا اصلاح وسائل احیاء یا پیدا کردن کارگر داشته باشد، در این صورت تا مدتی که بتواند عذرش را بر طرف کند مهلت داده می شود. لیکن این عذر نیست که در اثر فقر نتواند وسائل احیاء را آماده کند و به انتظار ثروت و مال بنشیند مگر اینکه مقدمات آن فراهم باشد پس از مدت مهلت اگر باز هم احیا نکرد حقش ساقط می شود و دیگری می تواند احیاء نموده تملک کند.

و اگر حاکم شرع مقتدری نباشد که بتواند به این نوع مطالب رسیدگی کند دیگری می تواند بدون اجازه حاکم اقدام نموده احیاء و تملک کند ولی احتیاط این است که تا سه سال صبر کند اگر حصار کننده احیاء نکرد حقش ساقط خواهد بود.^(۱)

نظر به اینکه اراضی موات کلاً ملک امام است، حاکم در حکومت اسلامی می تواند مانع احیاء و مالکیت بیش از اندازه شود و بنابراین دیگر این صحبت جلو نمی آید که با ابزار تولید پیشرفته کنونی ممکن است کسی اراضی زیادی را احیاء نموده تمرکز ثروت و حتی نوعی انحصار و ضربه به دیگران به وجود آورد.

البته توجه داریم که حاکم در حکومت اسلامی حتماً عادل و حتی
اعدل می‌باشد و امکان اعمال نظرات شخصی نیست.

خصوصاً اینکه حتماً باید به مشورت کار کند و عمل به شوری یکی
از وظائف حاکم می‌باشد.

و بنا به آنچه گذشت اسلام ابتدا آزادی عمل می‌دهد و جز در موارد
ضرورت معاملات را انحصاری دولتی و یا کنترل نمی‌کند، استفاده از
اراضی را در قانون برای همه آزاد می‌گذارد، تا مشکلات قانونی برای
تجّار و کشاورزان نباشد. هر کسی که زمینی را آباد نمود مالک می‌شود،
هر که باشد، مگر اینکه دیگران در «ضرار» و سختی انحصار او قرار
گیرند.



کار و کسب

آنگاه مردم را به انواع کسب و کار تشویق می‌کند و از نظر قانون
محصول کارشان را نیز به خودشان اختصاص می‌دهد، تا بدون
کوچکترین ناراحتی و احتمال استثمار فعالانه بکوشند.

امام صادق علیه السلام معلى بن خنيس را دید که دیر به بازارت می‌رود به
او فرمود صبح زود به دنبال کسب و کارت که مایه عزّت تست برو. ^(۱)

- امام صادق علیه السلام می فرمود: تجارت عقل را زیاد می کند. (۱)
- امام کاظم علیه السلام به مصادف می فرمود: صبح زود به سوی عزت خویش یعنی بازار روانه شو. (۲)
- امام صادق علیه السلام به یکی از نزدیکانش فرمود: بنده خدا عزت خود را حفظ کن. او گفت فدایت شوم عزت من چیست فرمود: زود به بازار برو و بدین وسیله خود را محترم بدار. (۳)
- اما صادق علیه السلام می فرمود: ترک تجارت موجب کاستی عقل می گردد. (۴)
- روزی به فضیل بن یسار فرمود: چه می کنی؟ عرض کرد امروز کاری ندارم حضرت ناراحت شده فرمود: همین طور اموالتان از میان می رود. (۵)
- معاذ بن کثیر به امام صادق علیه السلام گفت: من توانگر شده ام آیا دست از تجارت بردارم؟ فرمود: اگر چنین کنی عقلت کاهش پیدا می کند. (۶)
- امام صادق علیه السلام درباره این آیه قرآن. «رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله» (۷) فرمود: اینها تجارت داشتند لیکن وقتی موقع نماز

۱ - همان مدرک ۹/۱.

۲ - ۱۳/۱.

۳ - ۱/۲.

۴ - کافی.

۵ - کافی.

۶ - کافی.

۷ - نور آیه ۳۷.

می‌رسید دست از تجارت بر می‌داشتند و به سوی نماز می‌شتافتند و اجر و ثواب آنها بیش از کسی است که تجارت نمی‌کند.^(۱)

ایوب هروی می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم ناگاه «علاء» وارد شده، در برابر امام نشسته، گفت دعا فرمائید خداوند به من روزی عطا فرماید، فرمود: هیچ دعا نمی‌کنم همان طور که خداوند دستور داده است خودت به دنبال روزی برو.^(۲)

امام هفتم به موسی بن بکر فرمود: هر که از راه حلال به دنبال روزی برود تا بر خود و عیالاتش نفاق کند چون کسی است که در راه خداوند پیکار نماید.^(۳)

امام صادق علیه السلام می‌فرمود: به همه اصحاب سلام مرا برسانید بگویند فلانی همه شما را سلام می‌رساند و می‌گوید مراقب تقوی و درجات معنوی و الهی باشید، به خدا قسم من شما را به چیزی جز آنچه به افراد خودمان نیز امر می‌کنم و و خود را به آن وامیدارم فرمان نمی‌دهم، کوشش کنید و زحمت بکشید و چون نماز صبح را خوانده و منصرف شدید همان صبح زود به دنبال رزق و کسب حلال

۱- «من لا یحضره الفقیه».

۲- ۳/۴ مقدمات تجارت و مسائل ج ۱۲.

۳- ۴/۴ مقدمات تجارت و مسائل ج ۱۲.

بروید. (۱)

عمر بن یزید می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم مردی می گفت در خانه می نشینم و نماز و روزه و عبادت می کنم رزق و روزیم خواهد آمد، امام فرمود: این یکی از سه نفری است که دعایشان مستجاب نمی شود. (۲)

«از امام صادق علیه السلام نقل شد هیچ خیری در آن کس نمی بینم که به دنبال جمع مال حلال نمی رود تا آبروی خود را حفظ کند و قروض خود را اداء کند و به خویشان خود رسیدگی کند.» (۳)

شیبانی می گوید امام صادق علیه السلام را دیدم که بیلی به دست گرفته و در باغ خویش کار می کند عرق هم از پشت او می ریزد، گفتم فدایت شوم به من بده تا به جای شما انجام دهم فرمود: دوست دارم که مرد در طلب زندگی، سختی حرارت، آفتاب را ببیند. (۴)

امام هشتم علیه السلام را دیدم در زمین خود کار می کند و عرق می ریزد، گفتم فدایت شوم کارگران کجایند فرمود: «آنکه از من و پدرم بهتر بود در زمین خود کار می کرد گفتم منظورتان کیست؟»

۱ - ۸/۴ مقدمات تجارت و سائل ج ۱۲.

۲ - ۲/۵ مقدمات تجارت و سائل ج ۱۲.

۳ - ۱/۷ مقدمات تجارت و سائل ج ۱۲.

۴ - مقدمات تجارت و سائل ج ۱۲، ۷/۹.

فرمود: پیامبر (ص)، امیرالمؤمنین (ع)، و همه پدرانم نیز همین طور، به دست خود کار می کردند. (۱)

یکی از مهم ترین کارهای تولیدی در زندگی انسان کشاورزی و درختکاری می باشد. اسلام در این باره سفارشها و تشویقها فرموده است.

شخصی علی علیه السلام را ملاقات نمود و دید که یک پیمانانه هسته خرما زیرپایش می باشد پرسید یا ابالحسن اینها چیست؟ فرمود: صد هزار درخت خرما انشاء الله. امام باقر علیه السلام فرمود همه را کاشت و حتی یک هسته آن هم خراب نشد. (۲)

«علی علیه السلام می فرمود: کسی که آب و زمین دارد و فقیر و تنگ دست می باشد، از رحمت خداوند دور مانده است.» (۳)

«امام باقر علیه السلام فرمود این برزگران، گنجهای خداوند بر زمین هستند نزد خداوند کاری محبوبتر از کشاورزی نیست.» (۴)

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: درخت خرما خوب چیزی است اگر کسی آن را بفروشد پولش همچون خاکستری بر سر کوهی در میان تند بادی

۱ - ۶/۹ مقدمات تجارت و سائل ج ۱۲.

۲ - ۱/۱۰ مقدمات تجارت و سائل ج ۱۲.

۳ - قرب الاسناد ص ۵۵.

۴ - ۳/۱۰ مقدمات تجارت و سائل ج ۱۲.

خواهد بود که ضرر کرده و از میان رفته است مگر اینکه به جایش درخت دیگری بنشانند.»^(۱)

«امام باقر علیه السلام: در تورات (اصل) چنین آمده کسی که زمین یا آبی را بفروشد و پولش را در زمین و آب به جریان نیندازد پولش هدر رفته است.»^(۲)

اسلام از سستی و بیکاری متنفر است.

«امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از پر خوابی و فراغت و بیکاری متنفر است.»^(۳)

و نیز می فرماید: پر خوابی دین و دنیا را از میان می برد.^(۴)

«امام کاظم علیه السلام می فرماید: خداوند از شخص پر خواب و بیکار، بیزار است.»^(۵)

امام باقر علیه السلام می فرماید: من از مردی که در کارهای دنیایش سست و کسل است بیزارم کسی که در کار دنیایش سست باشد، در کار آخرتش

۱ - ۹/۲۴ مقدمات تجارت و سائل ۱۲.

۲ - ۵/۲۴ مقدمات تجارت و سائل ج ۱۲.

۳ - ۱/۱۷ مقدمات تجارت و سائل ج ۱۲.

۴ - ۲/۱۷ مقدمات تجارت و سائل ج ۱۲.

۵ - ۳/۱۷ مقدمات تجارت و سائل ج ۱۲.

سست تر است. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: آنکه در کار نماز و طهارتش سست باشد در آخرتش خیر نیست و آنکه در کار زندگیش سست باشد دنیایش خیری ندارد.

علی علیه السلام می فرمود: آنجا که چیزهای متناسب را با هم جفت می کردند، سستی و عجز جفت شدند و از آن میان فقر در آمد.

به نظر می رسد مهم ترین راه برای دور کردن فقر و فلاکت همین است، شخصی که خود را رهبر جامعه ای می داند، عملاً افراد آن جامعه را از نظر تبلیغی، روزانه به کارهای تولیدی دور از تظاهر و ریا تشویق نماید تا همچون بسیاری از محیطهای عقب افتاده ثروت مفت با بیکاری، علامت تشخص و عظمت تشخص نباشد و آنگاه زمینه کار و کسب و زراعت از طرف اولیاء امور آماده شود تا مزاج مردم مزاج فعالیت و کار گردد.

کشورهائی که به فقر دچارند کشورهائی هستند که با تشویق مردم به تجمل و مدپرستی و افراط در غریزه زیبادوستی، زمینه کارهای تولیدی که اساس اقتصاد سالم کشورند، از میان می رود، مردم اهمیت را در پشت میز نشینی و اداری بودن و سر و کار با اجناس لوکس و

افراط در رعایت نظافت و ظریف فروشی می‌دانند. دائماً به فکر قیافه و لباس خویش هستند از کارهایی که همچون کشاورزی با خاک نشینی تماس دارد گریزان می‌شوند، در ادارات کارگشائی مردم، توجه بیشتر به قیافه‌های روز می‌شود و قیافه‌های کارگری و کشاورزی تحقیر می‌شوند، و اگر اولیاء امور هم مردم را به کار تشویق کنند، در برابر زمینه‌ای که خودشان در محیط به وجود آورده‌اند هرگز تأثیری نخواهد داشت و تشویق‌های زبانی و عملی آنها حمل بر تظاهر و ریاکاری می‌شود.

ولی وقتی رهبر، شخصی چون علی علیه السلام می‌باشد، که همچون مردم معمول زیست کند و روی خاک بنشیند و مراعات هیچ گونه مد و قیافه جالبی را در لباس خویش نکند و وقتی آستین پیراهنش بلند است با دست پاره کرده به دور اندازد و خودش بدون تظاهر و ریا به کشاورزی و درختکاری بپردازد، مسلماً مردم هم به مدپرستی و تجمل‌طلبی گرایش پیدا نکرده مزاج جمعیت مزاج کار و فعالیت خواهد بود.

و در این شرایط مسلماً فقیر کسی خواهد بود که یا تنبلی می‌کند و به دنبال کار نمی‌رود و یا از نظر جسمانی و یا روحی امکان فعالیت ندارد و باید به بیمارستان منتقل گردد.

و اسلام با فشار تبلیغات و تحقیر اجتماعی - که بزرگترین مجازات می باشد - افراد تنبل را وادار به کار می کند و افراد ناتوان را از راه مالیاتهای اسلامی اداره می کند.

مالیاتهای اسلامی هم نباید طوری مصرف شود که موجب تنبل پروری شود. «فقیر اگر قدرت کار دارد لیکن روی تنبلی و سستی به دنبال کار نمی رود نباید زکات بگیرد و دیگران نباید به او بدهند».

لیکن اگر امکان کارهایی را دارد که مناسب وضع اجتماعی او نیست یا روی مرض و یا پیری خیلی برایش سخت باشد می تواند زکات بگیرد. کسی که تحصیل می کند و قدرت کار هم دارد، لیکن موجب عقب ماندن او در تحصیل می گردد می تواند زکات بگیرد خواه علمی باشد که تحصیل آن مستحب باشد یا به طور «عینی» یا «کفائی» واجب باشد.

اینها فقط قانون و موارد حقوق نیست، عمل است، امام بدین وسیله محیط را محیط کار و فعالیت می سازد.

بیکار، همه جا تحقیر می شود و جبراً به طرف کار کشیده می شود ولی اگر واقعاً نمی تواند، بدون کوچکترین تحقیر تأمین می شود.

مسئله ناتوانان - زکات

برای رسیدگی به احتیاجات افراد ناتوان که قدرت کار ندارند و

راهی هم برای معاش خود ندارند و کسی هم که مخارج آنها را باید بپردازد (چون فرزند و پدر) ندارند قانون «زکات» حتماً کفایت می‌کند. بعضی‌ها می‌گویند: چرا به فقرا زکات می‌دهید که آنها صدقه خوار بشوند و ذلیل؟ کارخانجات را به ملک جامعه در آورید تا همه کار کنند و حقوق خوب داشته باشند، دست استثمارگران به اصطلاح صاحب کارخانه را کوتاه کنید تا پولها بناحق به آنها اختصاص داده نشود.

ولی دیدید که زکات برای آنها است که قدرت کار ندارند و در هر کشوری به نوعی به آنها رسیدگی می‌شود می‌خواهید اسمش را زکات بگذارید یا حق بازنشستگی یا حق عدم قدرت کار.

اسم که موجب فرق نمی‌شود. صدقه هم از صداقت است یعنی راست و درست، یعنی حق صریح، زکات هم همان پول ثروتمندان و متوسطین جامعه است خواه به این عنوان گرفته شود و یا به عنوان عدم حق در مالکیت ابزار تولید و اینکه این پول از اول ملک آنها نبوده است و ما می‌گوئیم اگر طبق قانون روابط علل و معلولی طبیعت نتیجه کار هر کسی به خودش داده شود، و باز طبق همان قانون، برای کار دولت و انتظامات جامعه حق از او گرفته شود، با توجه به نرخ گذاری عادلانه برای کارها و تولیدات، هم افراد تشویق به کارها می‌شوند، و هم هیچ گونه استثماری پیش نخواهد آمد.

زکات دو قسم است، زکات بدن و زکات مال، زکات بدن به نام «فطره» نیز نامیده می‌شود تقریباً مقدار یک من (تبریز) غذای مردم می‌باشد که واجب است بر هر کسی که مخارج سال خود را تأمین می‌کند - هر چند قدرت کمترین پس انداز را نداشته باشد - برای خود و هر یک از افرادی که تحت کفالت او هستند (حتی مهمانی که شب عید فطر بر او وارد شود) یک من از جنس غذای غالب مردم را در راه خدا بدهد.

اگر فرض کنیم از حدود یک میلیارد نفر مسلمان کنونی جهان حداکثر ۳۰۰ میلیون آن به عنوان فقر (به حدی که خرج متوسط سال خود را نتوانند به دست آورند) از پرداخت این زکات معاف باشند ۷۰۰ میلیون نفر دیگر (از زن و مرد و طفل) دو میلیارد و یکصد میلیون کیلو گندم یا جو یا خرما یا کشمش و یا برنج و سائر مواد غذایی معمول را در شب و روز عید فطر می‌پردازند و اگر دقت کنید رقم بسیار بزرگی خواهد بود.

اگر فرض کنید معمول مردم گندم بدهند و قیمت کمترین یا متوسط گندم را در سطح جهانی هر کیلو ۲۵ ریال^(۱) حساب کنیم در شب و روز عید فطر پنجاه میلیارد و بیست و پنج میلیون ریال به حساب

دولت اسلامی واریز می‌شود واجب است همه مبلغ مزبور در فاصله شب عید تا پیش از ظهر روز عید پرداخته شود و اگر تأخیر شد حتماً قضا و معصیت شده ضمن استغفار باید به قصد قضا پرداخت شود.

و این مبلغ در یک روز معین می‌تواند خیلی کارها بکند.

بهر این است که این مبلغ به دست حکومت اسلامی برسد لیکن در زمان غیبت امام علیه‌السلام حاکم شرع اجازه می‌دهد که مردم خودشان پردازند.

موارد وجوب زکات

زکات مال، در ۹ چیز واجب است شتر، گاو، گوسفند، طلا، نقره، گندم، جو، کشمش و خرما.

در کلیه میوه جات و حبوبات و هر چه که از زمین روئیده شود (غیر از سبزیجات و میو جات زمینی چون خیار و بادنجان و هندوانه و خربزه) نیز به نظر بیشتر فقها پرداخت زکات مستحب است.

این اشکال چرا اسلام زکات حبوبات به خصوص برنج را (که غذای بسیاری از محیطهاست) واجب نکرده است از قدیم مورد توجه بیشتر مردم بوده است و اصحاب ائمه علیهم‌السلام نیز حل این مطلب برایشان مشکل می‌نمود.

شخصی به امام صادق علیه السلام گفت غیر از آنچه فرمودید چیز دیگری هم پیش ما هست که خیلی بیش از اینهاست حضرت پرسید: آن چیست؟ گفت برنج حضرت فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فقط در ۹ چیز واجب کرده و از چیزهای دیگر گذشته است. (۱)

از امام صادق علیه السلام درباره زکات پرسیدند فرمود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زکات را در ۹ چیز قرار داد و از دیگر چیزها گذشت گندم و جو، کشمش، خرما، طلا، نقره، گاو، گوسفند، شتر، پرشش کننده گفت: و ذرت؟ حضرت متغیرانه فرمود: به خدا قسم در عهد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز کنجد و ارزن و ذرت همه اینها بود، پرسش کننده گفت بعضی می گویند: اینها در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است و به همین جهت زکات را بر ۹ چیز قرار داده است حضرت فرمود: دروغ می گویند، چیزی که نبوده گذشت ندارد! به خدا قسم غیر از اینها در چیزی زکات نمی شناسم، هر که می خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کفر پذیرد. (۲)

امام باقر علیه السلام و هم امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند به همراه نماز، زکات را نیز در اموال واجب نمود و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در ۹ چیز قرار داد

۱ - ۶/۸ «ما تجب فيه الزكاة» وسائل ج ۶.

۲ - ۳/۸ «ما تجب فيه الزكاة» وسائل ج ۶.

و از چیزهای دیگر گذشت... (۱)

محمد بن جعفر طیار از امام صادق علیه السلام پرسید زکات در چند چیز واجب است فرمود، در ۹ چیز طلا و نقره و.. و پیامبر صلی الله علیه و آله از غیر اینها عفو نموده گذشت. او گفت پیش ما چیز دیگری هم هست و بسیار هم یافت می شود، فرمود چیست؟ گفت برنج فرمود: می دانم، چقدر هم زیاد است. او گفت آیا در آن زکات نیست؟ فرمود: می گویم پیامبر (ص) از چیزهای دیگر گذشت.. (۲) و همین مصاحبه را جمیل بن دراج هم که یکی از بزرگان اصحاب امام (ع) است، در حدیث دیگری نقل می کند.

و به خاطر همین روایت که با کمال صراحت، زکات و چیزهای دیگر را نفی می کند، فقهاء بزرگ (از قدیم تا کنون) روایات دیگری را که دلالت بر وجوب زکات در حبوبات دیگر دارد طبق قواعد اصولی به معنای استحباب گرفته اند و یا مربوط به مواردی می دانند که امام علیه السلام گرفتار «تقیّه» بوده و نمی توانسته، نظر خود را بگوید.

آخر توسعه زکات در آن زمان بیشتر به نفع خلفا بوده است زیرا زکات را دولت خلیفه وصول می کرده و نمی گذاشته است به دست

۱ - ۴/۸ با سند صحیح و کاملاً معتبر.

۲ - ۱۲/۸ ما تجب فيه الزكاة وسائل ج ۶.

امام برسد، زکات به عنوان مالیات دولتی بوده است و بنابراین حتی استحباب آن را نمی توان اثبات نمود به تعبیر استاد روحی فداه: (و استحبابها - فی الحبوب لا یخلوا من اشکال = تحریر الوسيله).

فقه ابو حنیفه فقه رسمی خلیفه بود و او می گفت: غیر از چوب و نی و علف هر چه از زمین بروید زکات دارد = البدایه ابن رشد ۲۴۵. همچون این روایت: ابوبصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا در برنج هم چیزی هست؟ فرمود: آری مدینه در آن روزها برنج نداشت تا بر آن زکات وضع شود. (۱)

و همچون این حدیث: زراره می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم آیا در ذرت هم چیزی هست؟ فرمود در ذرت و عدس و حبوبات دیگر به اندازه گندم و جو واجب است و هر چه که به پیمان در می آید وقتی به حد نصاب زکات رسید باید زکاتش داده شود. (۲)

و چون این حدیث: محمد بن مسلم می گوید از امام صادق علیه السلام درباره حبوبات پرسیدم فرمود: گندم و جو و ذرت و ارزن و برنج و عدس و کنجد و مانند اینها همه زکات دارد.

۱ - ۱۱/۹ با تصریح روایات دیگر که این حبوبات در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و آن حضرت معاف دانسته است معلوم می شود که آهنگ این جمله (آری...) آهنگ نفی و طرد است یعنی حرف فقهاء آن روز عامه را بالحن استهزاء نقل کرده و می کوبد.
۲ - ۱۰/۹.

البته روش عقلاً در قانون مالیاتها به حسب امتداد زمانها فرق می‌کند. قاعدتاً شرایط و اوضاع و احوال از نظر نیاز مردم یا حکومت در تعیین مقدار مالیاتها دخالت دارد و شاید به همین جهت یونس بن عبدالرحمن (به نقل کافی) معتقد بوده که در زمان پیامبر ﷺ زکات در ۹ چیز واجب بوده و بعداً در چیزهای دیگر هم واجب شده است، یکی از نویسندگان محقق معاصر نیز همین عقیده را پذیرفته است، لیکن با تصریح برخی از روایات که زکات در غیر این ۹ چیز نیست یا نمی‌شناسم نمی‌سازد، از طرفی اثبات زکات در غیر ۹ چیز در آن زمان بیشتر به نفع دستگاه خلافت بوده است و زکات را خلفاء می‌گرفته‌اند و کاملاً مراقب بودند کسی به ائمه (ع) ندهد و فقهاء رسمی چون ابوحنیفه و مالک و ابو یوسف و شافعی هم این طور می‌گفته‌اند و اینها قرائن تقیه در روایات اثبات عموم است و به همین جهات غیر از یونس از صحابه و ابن جنید از علماء بقیه فقهاء شیعه وجوب زکات را در همان ۹ چیز می‌دانند. مگر اینکه بگوئیم اینها همه موجب می‌شود که بگوئیم در زمان ائمه علیهم السلام زکات در همان ۹ چیز باشد و در شرائط حکومت اسلامی صدق نمی‌کند و همین مطلب به نظر درست‌تر می‌آید.

توضیح اینکه ادله زکات دو دسته‌اند: ۱ - ادله مطلقه زکات که

درباره اصل زکات و اینکه زکات برای رفع فقر وضع شده است.

۲- ادله ذکر موارد وجوب زکات که ۹ چیز ذکر شده است و به نظر می‌رسد به نظر حاکم در حکومت اسلام فرق می‌کند و حاکم به حسب شرایط مختلف، کم و زیاد می‌کند و به علاوه حاکم اسلامی روی ولایت کلیه‌ای که دارد می‌تواند قانون ثابت ۹ مورد را (به فرض انحصار در ۹ مورد) تغییر بدهد، گاهی عفو کند چنان که پیامبر ﷺ عفو فرموده است و گاهی زیاده‌تر کند چنان که در برخی روایات گذشته نمونه‌اش را دیدیم.

خلاصه اینکه ملاک، رعایت وضع و حال مردم و حکومت می‌باشد.

علی‌الیه به مالک دستور می‌دهد که مالیاتها را به حسب وضع مردم تغییر دهد. هیچ دلیلی ندارد که مانند شارح قزوینی بگوئیم این جمله عهدنامه (که قبلاً گذشت) مربوط به غیر زکات می‌باشد: چیز دیگری که مربوط به بحث ماست، این است که در روایات روی این مطلب تکیه شده که پیامبر ﷺ از زکات چیزهای دیگر گذشته و آنها را معاف دانسته است و حتماً به این جهت است که پیامبر اکرم ﷺ به وحی آسمانی می‌داند که ضرورت فقر اجتماع (در آن زمان) با زکات در همان ۹ مورد برطرف می‌شود و احتیاجی به زکات در چیزهای دیگر

نیست. اساساً خود کلمه عفو دلیل این است که اقتضاء تعمیم و توسعه بوده است و گرنه گذشت و عفو معنی نداشت.

و همین نکته (رعایت نیاز جامعه) در نصوص مذهبی ذکر شده است خداوند برای فقرا در اموال ثروتمندان مقداری واجب کرده است که آنها را آسایش می دهد و اگر خداوند می دانست که این مقدار کفاف نمی دهد، بیشتر مقرر می فرمود، این فقرا را که مشاهده می کنی از قانون خداوند صدمه ندیده اند، از این جهت گرفتارند که ثروتمندان حقشان را نمی دهند و اگر مردم حقوقشان را می پرداختند، همگی به خوبی زندگی می کردند.^(۱)

اگر مردم زکات مالشان را پرداخت کنند، حتی یک نفر مسلمان فقیر و محتاجی نخواهد ماند، این فقر و احتیاج و گرسنگی و برهنگی مردم از گناه ثروتمندان است.^(۲)

خداوند برای فقرا در اموال ثروتمندان مقداری قرار داده که کفایتشان می کند و اگر کفایت نمی کرد بیشتر قرار می داد.^(۳) به همین جهت در روایات روی قانون زکات خیلی پافشاری

۱- ۹/۱۰ و ۲۰۶ زکات وسائل ج ۶.

۲- ۹/۱۰ و ۶ و ۲ زکات وسائل ج ۶.

۳- ۹/۱۰ و ۶ و ۲ زکات وسائل ج ۶.

شده است:

امام باقر فرمود: پیامبر ﷺ در مسجد بود، نگاه به شخصی نموده فرمود برخیز، فلانی تو هم برخیز، به سوئی نیز فرمود: برخیز. به همین ترتیب پنج نفر را بلند کرده فرمود: از مسجد ما بیرون بروید! شما که زکات نمی دهید در این مسجد نماز هم نخوانید. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند بر این ملت اسلام قانونی سخت تر از زکات وضع نکرده است و بیشترشان هم در همین قانون هلاک می شوند، (ثروتمندان به هلاکت اخروی و فقیر به سختی دنیائی) (۲)

مقایسه زکات و خمس

قانون خمس که در قرآن کریم و روایات اسلامی به صورت یک قانون محکم و لا یتغیر و به طور جدی و تأکید بیان شده است از نظر مبلغ خیلی بیش از زکات است.

از نظر مبلغ، زکات به مبلغ یک دهم و یک بیستم (به تفاوت آب باران و نحوه یا آب دستی) و گاهی ۱ چهلیم می باشد ولی خمس به مبلغ یک پنجم می باشد.

۱ - ۷/۳ ابواب ما تجب فيه الزكاة (بسنده صدوق از عبدالله بن مسکان).

۲ - ۱۸/۳.

زکات طبق عقیده مشهور، تنها در همان ۹ مورد واجب است، لیکن خمس در ۷ مورد واجب می باشد که از جمله آنها مازاد در آمد سالیانه شخص بر مخارج اوست که شعاعی بسیار وسیع دارد.

برخی از فقها معتقدند که درآمدهای غیر مستقیم همچون ارث و جایزه و هدایا و نحوه نیز مشمول این قانون هستند.

اگر درست در مقدار این مبلغ دقت شود خواهیم دید که رقم بسیار بزرگی را تشکیل می دهد. هر کاسب و کشاورز و صنعتگر جزء یا کل، از کاسب دوره گرد معمولی تا بزرگترین تاجر و کارخانه دار، کارتلها و تراستها همه مشمول این قانون هستند باید مخارج سالیانه خود را از درآمد سالیانه کسر نمایند. و یک پنجم مابقی را پرداخت کنند. و منظور از مخارج هم مخارج عادلانه و بدون اسراف و زیاده روی می باشد و فی المثل کسی که در زندگیش هیچ گونه احتیاجی به ماشین سواری یا تلویزیون های معتد و یا منزل هزار متری یا فرشهای گرانبها ندارد و اگر اینها را نداشته باشد نه در مشکلی واقع می شود و نه به آبروی او صدمه ای وارد می شود، هیچیک از آنها جزو مخارج او محسوب نخواهند شد و باید خمس اینها را بپردازد و همچنین مخارجی که برای عیاشیهای حرام و رقابت های حرام و غیره انجام می شود.

آمار دقیق و حتی تخمینی از درآمد متوسط سالیانه افراد در کشورهای اسلامی در دست نداریم تا بررسی کوتاهی نموده و عظمت این رقم خمس را نشان دهیم ولی اجمالاً می دانیم که رقم بسیار بزرگی را تشکیل می دهد.

باید برای تحقیق این مطالب، درآمد متوسط سرانه کشاورزان و پیشه‌وران و تجار و سایر کسبه را در هر کشور اسلامی جداگانه بررسی نموده، درآمد مهم کارخانجات و شرکتهای بزرگ را تحقیق نمود تا رقم تقریبی این قانون را به دست آوریم.

مورد دوم غنائم جنگی می باشد. از آنچه که به قهر و غلبه و شیخون زدن بر دشمن (در جنگ با دشمنان اسلام) به دست می آید باید خمس آن پرداخت شود... در زمان «غیبت» هم که جنگ با اجازه امام انجام نمی شود، اگر جنگی پیش آمد باید خمس غنائم آن پرداخت شود.

مورد سوم اگر یکی از «کفار»^(۱) زمینی را از مسلمان بخرد باید یک پنجم قیمت زمین را به عنوان خمس به حاکم اسلامی تسلیم کند و اگر زمینهایی که اینها در شهرهای مسلمانان می خرنند درست بررسی و تعیین مبلغ شود، خواهیم دید که این رقم خمس نیز رقم کوچکی

۱ - منظور یهودیان و مسیحیان و زردشتیانی هستند که در پناه دولت اسلامند.

نیست ولی متأسفانه از این هم آماری در دست نداریم و تنها از برخی موارد جزئی مطلع هستیم که در عین حال ارقام بزرگی را نشان می‌دهد.

مورد چهارم مال حلال مخلوط به حرام می‌باشد که اگر مقدار حرام را نداند و صاحبان آن را شناسد باید یک پنجم مجموع مال را پرداخت نماید و شما خود حتماً به بزرگی این رقم نیز (به خصوص در زمان ما که کسبهای حرام بدون مانع انجام می‌شود و ممکن است بعداً توبه کنند) واقف هستید از بررسی این قسمت هم چون آمار درستی نداریم معذور می‌باشیم.

مورد پنجم غواصی در دریاها و دریاچه‌ها و رودهای بزرگ می‌باشد، آنچه که به وسیله غواصی و فرو رفتن در آب به دست آید و به اندازه یک دینار (حدود ۲۵ تومان) و یا بیشتر قیمت داشته باشد باید یک پنجم آن پرداخت شود.

اگر از بیرون آب و با ابزار و آلات هم چیزی به دست آمد احتیاط آن است که خمس آن هم داده شود.

در این قسمت هم متأسفانه هیچ گونه آماری در دست نداریم، اساساً نمی‌دانم آیا یک بررسی تقریبی شده است که در همین دریاها و دریاچه‌ها و رودهای بزرگ کشورهای اسلامی همچون خلیج فارس و

دریای عمان و شط العرب و دریاچه خزر و مدیترانه و دریاهاى سرخ و جیحون و سند و دجله و فرات و... تا چه اندازه لؤلؤ و مرجان و جواهرات دیگر و عنبر و نحوه موجود است و تا چه اندازه مى توان استخراج نمود و چه قدر انجام شده است؟.

مورد ششم گنج مى باشد که اگر به اندازه ۲۰ دینار (حدود پانصد تومان) قیمت داشته باشد باید یک پنجم آن پرداخت شود خواه در سرزمینهای غیر اسلامی باشد یا اسلامی، در زمین موات و خراب باشد یا در زمین آباد، (اگر ملک شخصی مالک آن نباشد) خواه سکه اسلام داشته باشد یا نه.

در این قسمت هم کوچکترین آمارى در دست نداریم و اساساً نمى دانیم آیا بررسى شده است که تاکنون از کلیه مراکز آثار باستانى از تپه ها و غارها و احیاناً حوالی برخى قبورى که در دهات دور افتاده به عنوان امامزاده شهرت یافته اند (و اخبار عجیبى درباره آنها به گوش مى رسد) تا چه اندازه ثروت به دست آمده است؟.

مورد هفتم معدن مى باشد آنچه که معدن نامیده شود چون طلا و نقره و مس و آهن و برنج و جیوه و قیر و نفت و کبریت و نمک و آهک و ذغال سنگ و حتى گچ و سرشور و مانند آن مشمول این قانون مى باشند و همین که مقدار استخراج شده آن پس از کسر مخارج

استخراج، به مبلغ ۲۰ دینار رسید باید یک پنجم آن پرداخت شود. در این قسمت آماری از اواخر دهه چهارم این قرن هجری شمسی در اختیار داریم. در کشور خودمان تاکنون حدود ۸۰۰ معدن کشف شده است که از حدود ۷۰۰ معدن آن بهره برداری می شود، در میان این معادن از خاک سرخ و نمک تا طلا و اورانیوم وجود دارد، تاکنون حدود ۱۳۰ معدن نمک کشف شده است آماری که از چندین سال پیش اینک در دست داریم نشان می دهد که تا آن سال ۱۹ معدن آهن کشف شده که تنها از دو تای آن در آن سال ۳۰ هزار تن سنگ آهن استخراج شده است. ۳۱ معدن مس و ۱۷۳ معدن سرب و ۸۵ معدن ذغال سنگ و ۵ معدن طلا و چند معدن فیروزه در اطراف نیشابور و طبس است که از دو تای آن استخراج می شود، ۱۸ معدن گوگرد که ذخیره آنها بیش از ۱۲ میلیون تن تخمین زده شده است، در خراسان و آذربایجان و انارک یزد اورانیوم (که از گرانبهاترین فلزات است و یک گرم آن را برابر کیلوها طلا قیمت می کنند) کشف شده است^(۱) معادن روی و منگنز و خاک نسوز و زاج و زرنیخ و سولفات دو سود و غیره نیز متعدد داریم.

تا آن سال (۱۳۳۹) ۴۴۵ حلقه چاه در کشور زده شده بود که از ۱۰۹

تای آنها بهره‌برداری شده است طبق آمار رسمی آن زمان روزانه یک میلیون و پنجاه هزار بشکه نفت خام (حدود ۱۶۰۰ میلیون لیتر) از نفت جنوب و ۷۵ هزار بشکه از برخی چاههای نفت قم استخراج می‌شده است از هر حلقه چاه نفت می‌توان روزانه ۳۰ میلیون فوت مکعب گاز همراه با ۳ هزار بشکه نفت استخراج نمود^(۱) چاههای «سراج» نیز منابع بزرگی هستند نفت کرمانشاه و قصر شیرین و بلوچستان و استان بروجرد نیز حسابی جداگانه دارند.

کویت پس از آمریکا و روسیه و ونزوئلا از بهترین کشورهای نفت خیز جهان است.

استخراج نفت و گاز در ایران به طور مرتب رو به افزایش رفته است، تا قبل از اعتصاب عمومی شرکت نفت به فرمان امام از پاریس در سال ۵۷ حدود ۶/۵ میلیون بشکه در روز تولید داشته‌ایم.

عربستان سعودی پنجمین کشور نفت خیز جهان است ایران پس از آن و سپس عراق که روزانه نهصد و پنجاه هزار بشکه محصول می‌دهد، اندونزی نیز محصول نفتی بسیاری دارد، در شیخ‌نشین‌های خلیج فارس نیز نفت زیادی وجود دارد، درآمد سرانه امارات ابوظبی

۱ - نشریه البرز - سراج از نشریات شرکت ملی نفت ایران به نقل «انفال»

نوشته غفوری از انتشارات شرکت سهامی انتشار.

را تا ۲۴ هزار دلار نوشته‌اند! ثروتمندترین کشور جهان! و در کنارش درآمد بنگلادش را هم با درآمد سرانه ۷۵ دلار! و یکی دیگر از امارت‌های ۹ گانه خلیج فارس را با درآمد سرانه ۸۰ دلار در نظر داشته باشید، و همه جزو کشورهای اسلامی می‌باشند!!

در سال ۱۳۴۳ کویت با ۲۶ میلیون تن محصول در خاورمیانه مقام اول را داشته است عربستان سعودی با ۲۱ میلیون تن مقام دوم و ایران سوم و عراق چهارم بوده است... (۱)

در سال ۱۳۴۸ تنها ژاپن ۲۰۰ میلیون تن نفت از سعودی و ایران و کویت وارد کرده است. (۲) و این تولیدات به طرز عجیبی سالیانه رو به تزاید بوده است. (۳)

از تحقیقات کاپیتان علوم اسلامی

۱ - اطلاعات ۴۳/۲/۶ از همان مدرک.

۲ - برخی خبرگزاریها.

۳ - بیشتر آمار مذکور مربوط به پیش از سال ۱۳۴۰ می‌باشد پس از سال مزبور وضع معادن و به خصوص نفت توسعه بسیاری پیدا کرده است فرصت نبود و هم وسیله، که آمار تازه‌تری از ادارات مربوطه به دست آوریم. خواستم این آمار را ذکر کنم که دوره گذشته است ولی فکر کردم شاید بتوان بدین وسیله مقیاس مختصری دست داد نفت استخراجی ایران اکنون (پیش از دوره اعتصاب مذهبی شرکت نفت که از ذیقعه ۹۸ شروع شده است) حدود ۶/۵ میلیون بشکه می‌باشد از چاه‌های نفت و گاز سراجة قم که به طور مرموزی اداره می‌شود خبر درستی نداریم. پس از

هم اکنون کشورهای اسلامی بزرگترین قدرت سیاسی را در «اوپک» دارند که بیشترین عدد اعضاء و بیشترین مقدار نفت استخراجی اوپک را دارند، لیکن متأسفانه چنان که باید از این قدرت استفاده نمی کنند.

قانون یک پنجم در صورتی است که استخراج کنندگان افراد کشور باشند، اگر حکومت اسلام خود استخراج کند یک پنجم به عنوان خمس و یک پنجم دیگر نیز به عنوان ملک حکومت اسلام در مصارف عمومی چون عمران و آبادانی و تجهیزات دفاعی و رفع فقر و اختلاف فاحش طبقاتی به کار می رود. و خودتان می دانید که محصول این معادن رقم سرسام آور را تشکیل می دهد.

علاوه بر اینها کلیه زمینهای موات و جنگلها و کوهها و هر چه در آنهاست و مراتع عمومی وارث کسی که وارثی ندارد نیز به عنوان «انفال» در اختیار «امام» قرار می گیرد. و حاکم شرع اسلامی برای مصالح عمومی به مصرف می رساند.

❦ انقلاب ایران نظر رهبر بر این بود که در استخراج افراط نشود تا این ماده حیاتی برای نسلهای آینده هم باقی بماند و اینک (اواخر ۵۸) تولید نفت کمتر از ۴ میلیون بشکه در روز می باشد می گویند در اطراف طبس نیز اورانیوم کشف شده است.

و اینها نیز رقم بسیار بزرگی از درآمدها را تشکیل می دهند مثلاً تنها در کشور خودمان حدود ۱۹ میلیون هکتار زمین جنگلی در شمال و گرگان و آذربایجان و خراسان و کرمان و کویر و مرز افغانستان وجود دارد، که نوع های مختلف درختان صنعتی و بلوط و سرو کوهی و پسته وحشی و درختچه را در بر دارند.

هر ۱۰ کیلو چوب می تواند ۳ کیلو ذغال یا ۳/۴ کیلو ابریشم مصنوعی یا ۶ کیلو متر کاغذ یا ۴/۵ کیلو قند طبیعی یا ۱/۵ لیتر الکل و غیره تحویل ما بدهد. آنگاه بسیاری درختان صنعتی جنگلهای شمال ۴۰ تا ۶۰ متر مکعب حجم چوبشان می باشد و هر متر مکعب آنها (به طور متوسط درختان سنگین وزن و سبک وزن) می تواند هزار کیلو چوب بدهد.

مواد بی شمار دیگری که از این درختان به دست می آید درآمد بزرگی را تشکیل می دهند، چون پلاستیک، کود شیمیائی، مازو^(۱)، کاغذ، فیبراسفنج، الکل، صمغ، واکس، صابون، ریس، موم، جوهر، چاپ، روغن، رنگ، چوب پنبه، ذغال، خمیر، چوب و سلوفان و نیز

۱ - مازو، ماده ای است که از درخت بلوط به دست می آید و به وسیله حشره مخصوصی در روی درخت تولید می شود و به شکل دانه های به اندازه فندق در می آید... و برای رنگ کردن و دباغی پوست حیوانات به کار می برند.

میوه جات بسیاری چون گردو، بلوط، ازگیل، فندق، توت، آلو، سیب، پسته، گلابی و بادام وحشی.^(۱)

ملاحظه می کنید که درآمدهای ملی کم نیست و اگر یک آمار دقیقی می داشتیم عظمت این ارقام روشنتر می شد.

مصرف این درآمدها مصالح عمومی کشورهای اسلامی می باشد که برای رفع مشکلات اجتماعی مسلمانان از جمله بر طرف کردن اختلاف فاحش طبقاتی که به فقر اکثریت منتهی می شود به کار می رود، لیکن زکات در درجه اول به عنوان فقر وضع شده و در آن راه به مصرف می رسد. البته در مواقع غیر عادی قانون خمس و زکات و انغال در یکدیگر اثر متقابل می گذارند مثلاً قانون خمس که به مصرف مشکلات کلی حکومت و اجتماع می رسد، اگر شرایط استثنائی جلو آمد و زکات کفاف رفع مشکل فقر را ننمود، به کمک زکات می شتابد و

۱ - متأسفانه پس از ملی شدن جنگلها صدها و شاید هزارها هکتار اراضی جنگلی را از بین برده و به جایش مراکز تفریحی و عیش و نوش چون هتل های ساخته اند! هنگام طرح ملی شدن جنگلها مردم روستا تصور می کردند دیگر همه می توانند اقلأً برای رفع سرمای زمستان خود استفاده کنند، ولی دیدند که برای بریدن یک شاخه درخت جریمه می شدند فکر کردند، لابد برای نسل آینده می خواهند حفظ کنند، لیکن باز هم دیدند که صدها هکتار درختان جنگلی برای ایجاد یک مرکز عیاشی از بین می رود.

مشکل را حل می‌کند و برعکس اگر شرایط استثنائی برای اجتماع اسلام پیش آمد و فی المثل در برابر دشمنی قوی قرار گرفته و برای تهیه تجهیزات دفاعی در مضیقه افتادند قانون زکات به کمک خمس و انفال می‌شتابد چنان که اگر اینها هم کسری داشتند مالیاتهای تازه‌ای از طرف حاکم شرع اسلام وضع می‌شود.

لیکن در شرایط عادی خود قانون زکات برای رفع مشکل فقر کفایت می‌کند.

در مطالب گذشته خوب دقت کنید و دوباره از نظر بگذرانید: در حکومت اسلام مردم به امور کشاورزی و تجاری و صنعت و غیره تشویق می‌شوند و تسهیلات فراوانی برایشان به وجود می‌آید و حتی به یهودیان و مسیحیان هم زمین داده می‌شود تا آباد کنند، و آنان مالک هم شناخته می‌شوند.

مالیات اراضی خراجیه

مالیات اراضی، بسیار ناچیز گرفته می‌شود و علی المنقول در زمان حضرت علی علیه السلام از هر جریب زمین زراعتی خوب، یک درهم و نیم از زمین زراعتی متوسط یک درهم و از زراعت ضعیف دو سوم درهم گرفته می‌شد، از هر جریب باغ انگور ده درهم گرفته می‌شد.

(درهم نیم مثقال نقره است)

در کتابهای «خراجیه» که فقهاء اسلام نوشته‌اند، خصوصیات مالیات اراضی بررسی شده است مثلاً وقتی عمار یاسر و عبدالله مسعود و عثمان بن حنیف و ابو عبیده از طرف حکومت عمر (و به اجازه علی علیه السلام) برای تنظیم امور عراق وارد آن سرزمین شدند، یکی از کارهای این هیئت این بود که اراضی قابل کشت را مساحی نمودند و ۳۶ هزار جریب را قابل کشت تشخیص داده به مردم اطلاع دادند که هر کس توانائی احیاء و آباد کردن زمینها را دارد به اندازه توانائی خویش بردارد و احیاء نماید. مردم بدون تفاوت، می‌آمدند و زمین تحویل می‌گرفتند و به کار کشاورزی اشتغال می‌ورزیدند. هیئت مزبور همچون سایر ادارات دولتی آن زمان، هیچ گونه تشریفات زائدی هم نداشتند تا باری به دوش ملت و خرجی سنگین بر بیت المال باشند و در نتیجه مالیاتها هم بسیار ناچیز بود، از باغستان‌ها پیش از اینکه کاملاً بارور شوند هیچ نمی‌گرفتند و پس از هر چریب باغ میوه فقط ۴ درهم می‌گرفتند از مزارع جو، هر جریب ۲ درهم و از بهترین باغهای خرما و انگور حداکثر در سال ۸ درهم می‌گرفتند.^(۱)

برای تجارت مردم نیز همین طور تسهیلات فراهم می‌شد و تشویق می‌شدند و از طرف دیگر بیکاری به شدیدترین وجه تحقیر

می‌شد و می‌دانید که در این شرایط نوعاً فقیر و تنگدست پیدا نمی‌شود.

ظهور فقر نوعاً مربوط به کسادى بازار اجناس و فراهم نبودن مقدمات کار و زیاد شدن مأمورین حکومت که بدون دخل، خرج سنگینی به دوش ملت هستند و فشار حکومت در مالیاتهای سنگین و احياناً تنبلی برخی افراد می‌باشد و آنها همه به وسیله قدرت رهبر اسلام بر طرف می‌شود.

بنابراین فقیر تنها کسی خواهد بود که توانائی کار ندارد و او هم اگر پدر و مادر یا فرزند متمکنی دارد به موجب حکم قطعی قانون باید خرج او را بپردازد و روی این حساب تنها بیچارگانی از زکات استفاده می‌کنند که نه توانائی کار دارند و نه کفیل خرج و اینها بسیار نادر خواهند بود و زکات حتماً بیشتر از احتیاجات آنها می‌باشد. این است که در مصرف زکات حتی مخارج حجّ فقرا ذکر شده است یعنی طوری مشکل فقر حلّ می‌شود که زکات در راه مکه بردن فقرا به مصرف می‌رسد.

و به همین دلیل در حکومت اسلام فقیر دوره گرد پیدا نمی‌شود، در ابتدا حکومت پیامبر ﷺ هنوز فقرا و محتاجانی بودند که به بقایای آثار وضع اشرافی و رباخواری مشرکین مکه و یهودیان مدینه پیش از حکومت آن حضرت مربوط می‌شد.

علی علیه السلام ناتوانی را در راه دید که از مردم کمک می خواست فوراً
 مأمورین خود را باز خواست کرد گفتند: او مسیحی است حضرت با
 تشدد و غضب فرمود: تا نیرو داشت از او استفاده کردید و اینک او را
 رها کردید تا گدائی کند؟ آنگاه فرمان داد از بیت المال سهمی مرتب
 برایش قرار دادند.

و در آن دوره از گدائی شدیداً نهی می شد و در روایات ما از سؤال
 جلوگیری شده است.

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «از سؤال کردن در مجالس امت من
 پرهیزید...»^(۱)

و می فرمود: «اگر کسی ریسمانی تهیه کرده، پشته هیزمی بر پشت
 خود نهاده، بفروشد و به آن وسیله آبروی خود را حفظ کند بهتر از این
 است که سؤال کند.»^(۲)

و از این حدیث معلوم می شود، جمع هیزم و فروش آن از کارهای
 سختی حساب می شده است که مردم حاضر نبودند به زودی به آن
 مبادرت ورزند و معلوم می شود با اینکه ابتدای حکومت اسلام بود
 یک نوع رفاه نسبی داشتند که حضرت برای کار سخت و فشار فقر،

۱ - ۱/۳۳ ابواب صدقه وسائل ج ۲.

۲ - ۱۹/۳۲ ابواب صدقه وسائل ج ۲.

هیزم فروشی را مثال می‌زنند.

به هر حال در حکومت اسلام فقر یک مشکل بزرگی به حساب نمی‌آید. روش اسلام این است که نوعاً مشکل فقر را گناه روشهای استعماری دیگر می‌داند و البته تا آثار آنها در اجتماع اسلام باقی است، با تمام قدرت خود و حتی با استفاده از قانونهای خمس و انفال و مالیاتهای فوق العاده به جنگ فقر می‌شتابد.

و اگر به فرض - که راستی باید استعمار بسیار شدید باشد تا این فرض جلو بیاید - اینها هم کفایت نکنند، به قانون حرمت «کنز» متوسل شده همه اموال بیش از احتیاج متوسط مردم را ضبط می‌کند. و همین که مشکل برطرف شده دوباره وضع عادی می‌شود و قوانین اولیه اسلام به همان وضعش باقی می‌ماند و در شرایط معمولی حکومت اسلام، دیگر فقر به عنوان یک مشکل مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

مسئله استثمار به وسیله سرمایه که به عنوان یک مشکل جداگانه از مسئله فقر مطرح می‌شود، قبلاً هم اشاره کردیم که استثمار مربوط به فقر اکثریت و یا ضعف حاکم یا سیستم حکومتی است.

و به همین جهت است که هر چند در دلیل قرآنی، زکات فقرا را مقدم داشته و در درجه اول ذکر نموده است، لیکن آنها را تنها مصرف

زکات حساب نکرده و ۶ مورد دیگر را نیز ذکر کرده است:

«أَمَّا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةَ قُلُوبِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» آیه ۶۰، توبه.

همانا صدقات (زکات) مال فقرا و بیچارگان و مأمورین زکات و برای تألیف قلوب و در راه بردگان و بدهکاران و در راههای خدائی و به راه مانده‌هاست این قانون حتمی خداوند است و خداوند خود داناست و به حکمت کار می‌کند.

از دقت در آیه، کاملاً نکته وضع قانون زکات استفاده می‌شود زکات برای درمان فقرا است، لیکن به اصطلاح از سر فقرا هم زیاد می‌آید و مصارف دیگری هم برایش بیان می‌شود و خداوند اندازه‌گیری دقیق فرموده است.

خداوند خود آگاه است و به حکمت کار می‌کند.

«صدقات» که همان زکات و خراج زمین بوده است، علاوه بر درمان فقر، افراد محتاج، میان افراد دیگر نیز تقسیم می‌شده است و بر سر همین تقسیمها بوده است که احیاناً کدورت پیش می‌آمده و پیامبر ﷺ با روش خاص خود برطرف می‌کرده است.

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا

اذا هم یسخطون.» آیه ۵۸ سوره توبه.

برخی از ایشان به تو درباره صدقات اشکال می گیرند اگر از صدقات به ایشان داده شود راضی می شوند و اگر داده نشود ناگاه عصبانی می شوند.

پخش صدقات در میان فقرا در کمال متانت انجام می شد و آنها که به عادت روش اشرافی عربستان فقرا را تحقیر می کردند به شدیدترین وجه نکوهش می شدند.

چنان که زکات دهندگان، چه کم بدهند و چه زیاد، چون در پی انجام یک وظیفه مذهبی و وجدانی خویش هستند، محترمند و کسی حق اهانت ندارد که چرا زکات این شخص بی مقدار است.

«الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جَهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْلا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ...» آیه ۷۹ - ۸۰ توبه - آنها که مؤمنین زکات دهنده را و آنها را که بیش از مقدار تلاش خود ندارند، نکوهش می کنند، و استهزاء می نمایند خداوند آنها را مسخره می کند و آنها عذابی سخت دارند پیامبر! اگر برایشان استغفار کنی یا نکنی، اگر هفتاد بار برایشان استغفار کنی خداوند هرگز آنها را نخواهد بخشید...

به هر حال نکته اینکه برای مصرف زکات ۷ مورد را ذکر فرموده همین است که در شرایط عادی حکومت اسلام، مسئله فقر به آن اندازه جلب توجه نمی‌کند که ناچار باشیم همه زکات را به آنها اختصاص بدهیم.

و اینجا این نکته روایات که پیامبر (ص) از اجناس دیگر عفو نموده و طبق قواعد اولیه و در شرایط معمولی در همان ۹ مورد معین شده است (هر چند همان طور که گفتیم در شرایط خاص اجتماعی حاکم می‌تواند کم یا زیاد کند) روشن می‌شود قانون زکات در درجه اول برای مشکل فقر وضع شده است، آن هم فقر مردم عادی (فقر اقلیت سادات را احتراماً یا سیاستاً از صندوق دولتی خمس می‌پردازند و این نکته‌ای دارد که شاید بعداً تذکر دهم)، و اجتماع اسلام در طول تاریخ خود برای رفع فقر در شرایط عادی به بیش از زکات فطره و زکات اموال مزبور (از غلات چهارگانه و حیوانات سه گانه و طلا و نقره) احتیاجی ندارد.

بسیاری از افراد خرده می‌گیرند که چرا بر سایر حبوبات به خصوص برنج و چرا، در ماشین و غیره زکات وضع نشده است؟ و حتی برخی از نویسندگان ما مجبور شده زکات در غیر آن ۹ مورد را واجب دانسته‌اند، لیکن این عقیده برخلاف روایات و نصوص مذهبی

است مطلب آن است که نیازی به توسعه زکات نبوده است.

البته جهات دیگری هم در کار بوده است مثلاً زحمت زیاد کشاورزی در مورد برخی اجناس.

آری اتومبیل نبود تا زکاتی بر آن وضع شود، لیکن اسب بود. و بر آن هم زکاتی قرار ندادند و شاید یکی از نکات معاف بودن اسب و حیوانات دیگر این بوده است که نگهداری شتر و گاو و گوسفند آسانتر و کم خرجتر بوده است و مناسب نبوده که بر حیوانات دیگر که نگهداری آنها خرج بیشتر و زحماتی دارد مالیاتی بسته شود.

اگر در تاریخ بعدی اسلام شتر از میان رفته و از این جهت ضرری به درآمد زکات خورده است، لیکن محصول غلات به مراتب فزونی یافته و جبران نموده است و اگر برنامه اسلام اجرا می شد، محتاج به اختصاص همین مقدار زکات هم به مسئله فقر نمی شدیم.

به هر حال در آن زمان بیش از این ۹ مورد لازم نبوده است مانعی نیست که در زمانهای دیگر به حسب نیاز جامعه اسلامی حاکم در حکومت اسلامی زیاد و کم نماید و از طرف دیگر اگر در اموال دیگر زکات نیست قانون خمس یعنی یک پنجم در آمد که ثابت است.

آیه قرآنی خمس را از نظر بگذرانید:

«و اعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسة وللرسول ولذی القربی و

الیتامی و المساکین و ابن السبیل ان کنتم امنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا. آیه ۴۱، انفال.

بدانید که اگر به خدا و آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم ایمان دارید باید از هر گونه فائده‌ای که می‌برید یک پنجم آن را به خدا و پیامبر و نزدیک او و یتیمان و بیچارگان و به راه مانده بدهید.

ملاحظه می‌کنید که در قانون خمس ۶ مورد ذکر شده و ۳ مورد آن خدا و پیامبر و نزدیک او یعنی شخص امام می‌باشد و سه مورد دیگر که مربوط به گرفتاران می‌باشد، برخلاف آیه زکات که در اول ذکر شده، اینجا آخر ذکر شده و آن هم بنا به برخی روایات ما منظور تنها گرفتاران سادات هستند که به رعایت احترام ارتباط به پیامبر ﷺ فقر و احتیاج آنها از صندوق حکومت بر طرف نمی‌شود. (۱)

۱ - بنا به روایات مزبور سهم سادات برای درمان فقر سادات است نه اینکه حتماً باید همه‌اش را به سادات داد هر چند فقیر نباشند، چنان که زکات هم برای درمان فقر سائر فقرا می‌باشد، تفاوت سادات و دیگران در این مسئله در مقدار پول نیست بلکه در احترام است و آن هم به رعایت پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد تا همه نسلهای انسانی به عظمت افراد انقلابی آگاه شوند البته همچون پیامبر ﷺ انقلابجوی مصلحی نداشته و نخواهیم داشت در این مسئله (جدا کردن فقراء سادات از سائر فقرا در صندوق رفع نیاز) احتمال دیگری هم می‌دهم و آن اینکه در زکات صریحاً سهمی برای فقرا قرار داده شده است، لیکن سادات سهمی در صندوق

خمس که مربوط به حکومت اسلام است به عنوان سهم خدا و پیامبر و امام بیان شده که همه‌اش به دست امام و یا حاکم شرع جامع شرایط می‌رسد لیکن زکات که برای مشکل فقر - در درجه اول - وضع شده است به عنوان سهم فقراء و... بیان شده است.

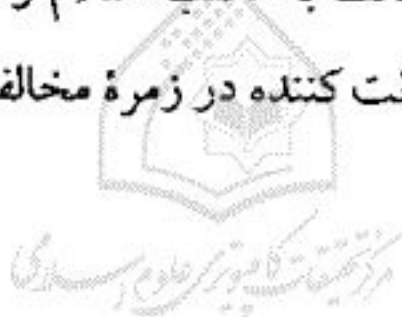
البته همان طور که گفتیم در شرایط استثنائی همه این مالیاتها به کمک یکدیگر می‌شتابند و حتی احياناً مالیاتهای فوق العاده و استثنائی وضع می‌شوند.

نکته اختصاص فقرا سادات و جدا کردن آنها از سایر محتاجان، رعایت احترام انتساب به پیامبر اکرم می‌باشد که هر گونه احترامی به آنها به مکتب و هدف می‌باشد، تجدید خاطره عظمت انقلاب اسلام و

دولتی ندارند، تا توهم سوء استفاده به وسیله خویشان پیامبر نشود و دیگران هم ببینند که نزدیکان پیامبر ﷺ هیچ گونه قربی به دولت ندارند و تنها شخص امام است که لایق رهبری می‌باشد، سادات فقیر از سهم سادات که همچون سهم امام جزء خمس و از حقوق حاکم می‌باشد اداره می‌شوند، یعنی به حسب اعتبار قانونی از جیب حاکم اسلامی بی‌نیاز می‌شوند و حاکم می‌تواند بگوید شما مراقب کارتان باشید که آبروی مرا نبرید شما از مال من ارتزاق می‌کنید البته اصل حکم مزبور یعنی اختصاص سه سهم به سادات مسلم نیست آنچه که مسلم است ممنوعیت آنها از زکات است و اینکه فقر آنها از مال حاکم برطرف می‌شود و اما اختصاص سه سهم از خمس یک دهم به سادات به نظر ما اشکالاتی دارد که در نوشتجات فقهی بررسی کرده‌ایم و مختصراً در کتاب «مالکیتها» گفته‌ایم.

شخصیت فداکار پیامبر اکرم ﷺ که دیگر بشریت همچون او را به خود ندیده و نخواهد دید می باشد و این احترام به انقلاب اصیل اسلامی علاوه بر اینکه موجب تشویق مردم به انقلابهای پاک و خیرخواهانه و آزادی بخش می باشد همواره عظمت مکتب اسلام را در ذهن ها زنده نگه می دارد.

چنان که - در اثر زندگی صد در صد قانونی بی آایش پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام - وجود آنها همچون مجسمه خود قانون و مکتب اسلام است و اهانت آنها اهانت به مکتب اسلام و اعراض از آن آئین پاک حساب می شود و اهانت کننده در زمره مخالفین محسوب می شود.



باز هم در مورد انحصار زکات

آنچه که درباره انحصار زکات به همان ۹ مورد معروف گفته شد قول مشهور فقهاء اسلام «اثار الله برهانهم» می باشد لیکن برخی از فقهاء عقاید دیگری دارند.

یونس بن عبدالرحمن (از فقهاء قرن سوم هجری و از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیه السلام) می باشد او روحیه ای قوی داشت که حاضر نشد پول بسیاری که پیشنهاد شده بود بپذیرد و امامت امام هشتم را انکار کند) معتقد بوده است که انحصار زکات در ۹ مورد مربوط به ابتدای نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد و بعدها زکات در همه حیوانات واجب شده است^(۱) او گفته است سر اختلاف روایات همین تفاوت زمانها می باشد.

«ابن جنید - از فقهاء اوائل قرن پنجم هجری - معتقد بوده است حیوانات و زیتون و عسل اراضی غیر خراجی زکات دارد و در اراضی

۱ - مصباح الفقیه تألیف مرحوم همدانی (قده) زکات ص ۱۹، جواهر تألیف شیخ محمد حسن نجفی ج ۱۵ ص ۱۶۹ استبصار تألیف شیخ طوسی ج ۲ ص ۴.

خراجی تنها در همان ۹ مورد واجب است. (۱)

این اعتقاد ابن جنید از نظر فنی فقهی به هیچ وجه مطابق باموازین استدلالی احادیث نمی باشد. «ابن جنید» می خواسته با این تفصیل اختلاف روایات را حل کند و روایات انحصار ۹ مورد را مربوط به اراضی خراجی بداند و روایات عمومیت زکات را مخصوص به اراضی غیر خراجی نماید.

لیکن روایاتی که پیش از این گذشت و به طور جدی و همه جانبه زکات را در غیر ۹ مورد مزبور طرد می نمود به هیچ وجه این توجیه را نمی پذیرند.

ابو حنیفه (از فقهاء معروف سنی ها که خود قبلاً از طبقه پائین شاگردان امام صادق علیه السلام بوده است) معتقد بوده است که در اراضی خراجیه اساساً زکات واجب نیست زیرا نباید هم اجرت زمین را بپردازد و هم زکات بدهد. (۲)

ولی دیگر فقهاء اهل تسنن با او مخالفت نموده دلیلش را هم رد می کنند، آنها می گویند زکات حق ثابت در مال است و خراج حق ثابت در زمین است و نباید در یکدیگر ادغام شوند قانون در هر یک حکمی جداگانه دارد.

برخی از فقهاء اهل تسنن زکات روغن زیتون را نیز واجب دانسته‌اند، لیکن دیگران آن را اعتقادی خارج از مسیر فقه و بر خلاف قاعده می‌دانند. (۱)

بیشتر فقهاء اهل تسنن زکات اسب را واجب نمی‌دانند، لیکن ابوحنیفه می‌گفته اسب اگر در بیابان چرا می‌کند و هدف از نگهداری آن تولید نسل می‌باشد، نه کار، زکات دارد، او می‌گفته این گونه اسب‌ها چه فرقی با شتر و گاو دارند؟ (۲)

و نیز بیشتر فقهاء اهل تسنن معتقدند عسل زکات ندارد، لیکن عده‌ای زکات عسل را واجب می‌دانسته‌اند (۳) و پیش از این عقیده ابن جنید از فقهاء شیعه - را نیز در این باره خواندیم. مالک و شافعی می‌گفته‌اند هر نوع حبوبات که ذخیره شود زکات دارد. (۴)

شیخ طوسی (قده) (که او را بزرگ شیعه می‌خوانند معتقد بوده که در هنگام درو کردن زراعت و چیدن میوه لازم است (غیر از زکات) مقداری به فقرا بدهند. (۵)

۱ - بداية المجتهد ج ۱ ص ۲۴۲. ۲ - همان مدرک ص ۲۴۳.

۳ - همان مدرک، ص ۲۴۴. ۴ - همان مدرک، ص ۲۴۵.

۵ - جواهر، ج ۱۵.

این است آنچه می فهمیم

این است آنچه من از روش اسلام در قبال مال و مالکیت و مالیات می فهمم همانطور که به تفصیل بررسی کردیم اسلام دو حالت را زیر نظر می گیرد: ۱ - شرایط عادی ۲ - شرایط غیر عادی.

در شرایط عادی مالیاتهای اسلامی همان زکات و خمس می باشد که همراه «انفال» مشکلات حکومتی و اجتماعی اسلام را برطرف می کنند، زکات در درجه اول به درمان فقرا اختصاص می یابد و خمس و انفال به درمان مشکلات حکومت و اجتماع.

و ادعای من این است که اگر فشار استعمار نباشد و فرهنگ استعماری مردم را به بیکاری و عیاشی نکشاند و زمینه کار را برای مردم فراهم آورد، فقر به عنوان یک مشکل اجتماعی طرح نمی شود و زکات فطره و مال، زیاده تر از مقدار لازم برای درمان فقر خواهد بود.

در شرایط غیر عادی زکات و خمس و انفال به کمک یکدیگر وارد میدان می شوند و اگر کم آمد مالیاتهای دیگری طبق نظر حاکم شرع وضع می شود و اگر باز هم کم آمد قانون «کنز» جلو می آید که مازاد بر احتیاج متوسط را از مردم می گیرد و در راه خدا انفاق می کند.

چنان که اگر حکومت اسلامی سر کار نبود بر خود ثروتمندان واجب است که در شرایط غیر عادی و اختلاف فاحش طبقاتی که خوف از هم گسستگی اجتماع مسلمانان و از میان رفتن اعتقاد آنها و اضمحلال اصل مکتب می رود، مازاد بر احتیاج متوسط خود را در راه

خداوند اتفاق کنند. و همین طور اگر برای دفاع یا جهاد لازم اسلامی احتیاج مبرمی به پول بود.

از طرف دیگر اسلام اساساً با مالکیت خصوصی به صورت وسیع روز مخالف است، ولیکن برای جلوگیری آن و پخش ثروت متوسل به زور و قانون تحمیلی نمی‌شود، بلکه به رعایت جهات روانی مردم که در کار و استفاده از حدّ اعلای نیروی خود سست نشوند، فقط به جهات تبلیغی متوسل می‌شود و در این راه در آن زمان موفق هم شده است، و ما یقین داریم اکنون هم اگر یک حکومت اسلامی سر کار بیاید می‌تواند عیناً همان طور عمل کند، اسلام دین فطرت است و در هر زمان امکان پیاده شدن دارد، البته به شرط استقامت، استقامت، تا مزاج انحرافی جامعه، معتدل گردد.

منظور از تبلیغ نه فقط دستورات اخلاقی محض می‌باشد تا دیگران انتقاد کنند که ضامن اجرا ندارد، بلکه سرمایه و سرمایه‌دار را تحقیر می‌کند و تحقیر اجتماعی بزرگترین مجازات اجتماعی است روش خود رهبر نیز بزرگترین ضربه را به جمع مال و ارزش سرمایه و مالکیت خصوصی وارد می‌کند و با همان روش همگان را مجبور می‌سازد که اموال خود را تحویل اجتماع دهند.

روایاتی که پیش از این خواندیم ارزش ایمان افراد را در هر شرایطی به نوعی، مساوات با فقرا می‌دانست که حتی افراد تنگدست بتوانند دست در جیب ثروتمندان نموده و بدون کوچکترین ناراحتی

از هیچ طرف هر چه بخواهد بردارد.

ولی در روایات مربوط به آیه «کنز» اشاراتی مربوط به دوران سرپا بودن حکومت اسلامی امام زمان (ع) خواندیم، که استفاده می‌شد وجوب انفاق مازاد از ضروریات مخصوص به دوران حکومت اسلامی می‌باشد.

به هر حال این مطلب، به فرض مخصوص دوران سرپا بودن حکومت اسلام باشد، نقضی بر این مکتب نیست تجلی هر مکتبی تنها در دوره سرپا بودن حکومت مربوط به آن مکتب است مگر مارکس می‌توانست پیش از انقلاب اجتماعی زمان لنین مالکیت خصوصی را لغو کند؟.

اهمّت مکتب در نشان دادن «تز» اوست ما خود تز اسلام را بررسی کنیم ببینیم آیا بهترین تزها هست یا نه؟ و اما اینکه در دورانی که بی رهبر باشد و بی سرپرست چه خواهد شد؟ این نقضی بر مکتب نیست و شاید اساساً اسلام نمی‌خواهد در شرایطی که قدرت واقعی اجتماع به دست مذهب نیست، مسلمانها را وادار به از دست دادن ثروت کند، چون در آن شرایط مسئله قدرت مذهب است که اگر قدرت اقتصادی از دست متدینین بیرون برود، در حقیقت یک پشتوانه از مذهب کم شده است چنان که اساساً گرفتن اموال مردم موجب از کف رفتن

قدرت مردم است که دیگر نمی‌توانند در برابر دولتها حرف خود را بزنند، این است که می‌بینید در کشورهای بلوک کمونیسم اعتراضهای عمومی به چشم نمی‌خورد و اساساً اعتراض بسیار کم است و همه تسلیمند. آخر شما می‌گوئید: حتی در سلیقه هم همه مثل هم اند و همگان، همه کارهای دولت‌هایشان را می‌پسندند؟! پس استبداد فکری و استعمار اندیشه است... یا اینکه مخالف بسیار است ولی قدرت حرف زدن ندارند و احیاناً اگر کسی فریادی بکشد باید از همه چیز خود بگذرد، و کسی هم به دنبالش نرود، زیرا همه نان و آبشان به دست حزب می‌باشد.

اسلام در طرد مالکیت خصوصی به مراتب موفق‌تر از مارکسیسم بوده است در مکتب سوسیالیسم باید طرح تازه‌ای برای پخش ثروتهای احتمالی جمع شده از تفاوت حقوق‌ها، ریخت. ولی اسلام سلمان می‌پرورد که در همان دوران فرمانروائیش تنها یک شمشیر و یک قرآن و یک کاسه و قاشق دارد.

و اباذر را می‌پرورد که به قول خودش: هر چه دارد به «کندو» ذخیره قبرش می‌فرستد و در راه خدا به اجتماع می‌دهد و مالک اشتر می‌پرورد که در همان دوران وزارت جنگش یک پیراهن مندرس به تن دارد که قصاب شهر کوفه او را ژنده‌پوش معمولی تصور می‌کند و

به او اهانت می کند، و محمد بن مسلم ثقفی می پرورد که به اشاره مربی و استادش امام صادق علیه السلام برای تواضع و همدوش مردم بودن با همه عنوان خانوادگی که دارد جلو مسجد، بساط خرما فروشی جزئی پهن می کند. و آیه الله بحر العلوم می پرورد که به خاطر گرسنگی فقیری دور دست، سر سفره غذا می نشیند و غذا نمی خورد تا خبر شدن آن فقیر را فوراً برایش بیاورند و...

ما کجا مالیات های اسلامی را وصول نموده و در شرایط عادی حکومت اسلام پخش کردیم و بازهم فقر و قیافه مظلومانه فقرا را در برابر خود دیدیم.

فقط کشورهای عربی اسلامی روزانه میلیونها بشکه نفت تولید می کنند، ولی چه کنیم که عوائد خالص سالیانه آنها نسبت به کشورهای غربی مصرف کننده نفت کم است و بیشتر سود نصیب ابرقدرتها می شود و خودشان هم برای بالا بردن قیمت نفت اتفاق ندارند و آن مقدار عوائدشان هم به طور صحیح به مصرف نمی رسد.

مقایسه رهبریت ها

اسلام که نیاز مخارج پرسنلی و تشریفاتی ندارد اروگونه باید فقیر شود، که به علت استبداد و وابستگی سیستم حکومتی اش، اقتصاد

آزادش فلج و به ناچار از ۳ میلیون جمعیت آن ۲۵۰ هزار نفرش کارمند دولتشند. (۱)

و «خمیه نز» حاکمش ژنرال چاق و فربه‌ی که از ۱۹۵۲ تا ۵۸ به زور بر مردم حکومت می‌کرد، در آن ایام ۲۰۰ میلیون دلار برای روز مبادای خود در بانکهای خارج ذخیره کرد، با ذوقی تمام سوار بر موتور سیکلت خود در ساحل اختصاصی‌اش شده به شکار دختران عریان می‌رفت و بدین هدف رختخوابی داشت که با فشار دگمه‌ای به گرد خود می‌چرخید... (۲)

اسرائیل استعمارگر خواه ناخواه روزی به زانو در می‌آید که به قول خبرگزاری‌ها از جنگ ۶۷ تا ۱۹۷۰ فقط ۴۰۰ هزار دلار خرج استحکامات دهات مرزی خود در قبال حملات چریکها کرده است، اکنون اسرائیل همچون باطلاقی است که پول یهودیان جهان - که آنها هم به دزدی و ربا از مردم دیگر در می‌آورند - را می‌مکد و به کام خود می‌کشد.

اسلام تا مجبور به جنگ نشود وارد صحنه پیکار نمی‌شود که مجبور شود قسمت اعظم ثروت مردم را به بودجه نظامی اختصاص

۱ - ص ۱۴۲ مسائل آمریکای لاتین.

۲ - ص ۱۴۴ مسائل آمریکای لاتین.

دهد اکنون از هر دلار آمریکا ۷۵ سنت آن صرف مخارج نظامی می شود، در سال ۱۹۶۰ بالغ بر ۲۱ میلیارد دلار کالاهای نظامی در آمریکا تولید شده است که ۷ میلیارد و ۵۰۰ هزار دلارش بین ۱۰ مؤسسه بزرگ تقسیم شد در هیئت مدیره این مؤسسات اسلحه سازی، ۱۴۰۰ افسر عالی رتبه عضویت دارند.

آمریکا معتقد است که هند و چین منابع ذغال، چوب، برنج، چای، فلفل و غیره دارد و ارزش آن را دارد که برای تصرف آن دست به جنگ بزرگی بزند^(۱) و چه می دانیم که در آن منطقه چه جنایاتی می کند. فقط می بینیم که سرگرد «هنسلی» مأمور رسیدگی به جنایات ارتشیان آمریکا و ارتش دولتی ویتنام جنوبی، خودکشی می کند^(۲) چرا خودکشی می کند؟ زیرا مناظری می بیند که قابل تحمل نیست، نمونه هایی از این قماش می بینید که:

فلان سرباز امریکائی در ویتنام رگبار مسلسل را بر روی عده ای بیکار و گرسنه که در خیابان نشسته بودند، گشوده همه را می کشد و فقط به یک جمله اکتفا می کند که اشتباه شد و هیچ مورد مؤاخذه هم

۱ - کیهان ۵۰/۱/۲۹.

۲ - نیویورک تایمز به سال ۱۹۵۰ به نقل «اعراب و اسرائیل».

قرار نمی‌گیرد.^(۱)

و همین ستیزه‌جویی‌ها و آدم‌کشی‌ها است که موجب می‌شود در ایالات متحده یک پنجم مجموع تولید کشور صرف تسلیحات بشود^(۲) و فقر و مشکلات دیگر بار آورد فقر برای زحمتکشان و عیش و نوش برای استثمارگران:

و این روش از طرفی غرور و به اصطلاح قرآن «ترف» می‌آورد و در نتیجه جنایت و از طرف دیگر فقر می‌زاید و باز هم جنایت.

این است که همزمان با سفر آپولو ۱۱ مطبوعات، جنایات آمریکا را نوشتند «ادگارد هوور» مدیر سازمان «اف بی آی» آمریکا گزارش داد جنایت در آمریکا روز به روز فزونی می‌گیرد در مقایسه ۶ ماهه اول سال ۶۹ با ۶ ماه اول سال ۶۸ به این نتیجه می‌رسیم که کشتار دسته جمعی ۱۲ درصد بیشتر شده است، دزدی ۱۷ درصد، تجاوز به زنها و دخترها ۱۵ درصد، آدم‌کشی ۸ درصد، انواع متخلف تبه‌کاری‌های دیگر ۹ درصد و سیاهان آمریکا هم در برابر سکوی پرتاب کیپ‌کندی فریاد می‌زدند: بیاد ما گرسنگان هم باشید!

اشکال فقط در آمریکا نیست، هر کجا که از مسیر راه خالص الهی - اسلام - بیرون هستند، همین طور است.

خرابی روش استعماری کشورهای سرمایه داری نباید^(۱) موجب شود که راه انحراف دیگری را پیش گرفت سرمایه داری افراط است و سوسیالیسم تغریط سوسیالیسم راه تحقق بخشیدن نفی مالکیت خصوصی را اشتباه گرفته است.

«آندره آمالریک» نویسنده شوروی در مقاله خود آیا شوروی تا سال ۱۹۸۴ ادامه خواهد یافت؟ انتقادهای خود را به حزب تذکر داد، لیکن بازداشت و سپس به سه سال حبس با اعمال شاقه محکوم گردید. همین نویسنده می گوید در شوروی ۱۰ هزار زندانی سیاسی وجود دارد.^(۲)

مجدداً به برخی روایات که در ابتدای کتاب درباره زندگی پیامبر ﷺ و علی علیه السلام ذکر شد مراجعه فرمایید و تأثیر روش آنها را بر اجتماع زیر نفوذشان حدس بزنید.

و سپس این خبر را هم - که نمونه کوچکی از گشادبازی‌ها و «ترف» رهبران چینی می باشد... به آنها که در پی مقایسه رهبران سوسیالیسم با رهبران اسلامند، برسانید که «خروشچف» معروفترین طراح لباس را از پاریس به مسکو دعوت نمود تا بهترین مد لباس را برایش تهیه کند گفت طرحی می خواهم که در شیکی و زیبایی جلب

توجه دختران را بنماید.

ما هیچ نشنیده‌ایم که میهمانی‌های رهبران سوسیالیسم با میهمانی‌های رهبران کشورهای سرمایه‌داری فرق کند و این جرائد و خبرگزاری‌ها هستند، که مرتباً شکوه مجالس پذیرائی کشورهای کمونیست را از میهمانیهای خارجی منتشر می‌سازند. و نشنیده‌ایم که چون خودشان به کشورهای دیگر میهمانی می‌روند، از شکم پروری «ترف» اجتناب ورزند. کسی که به شکمبارگی و عیاشی عادت کند غمخوار بینوایان و گرسنگان نخواهد بود و در اسلام یکی از جهات قانون «روزه» همین نکته است که مزه گرسنگی را به زور در کام همگان وارد نماید.

در رهبری اسلام کوچکترین و لخرجی و عیاشی و تشریفات وجود ندارد، رهبران اسلام خود می‌سوزند تا به مردم روشنی دهند ولی دیگران مردم را می‌سوزانند تا خود تجلی داشته باشند.

در جشن عروسی پوران‌دخت دختر حسن بن سهل با مأمون خلیفه عباسی که مراسم آن در «فم الصلح» واقع شد، پدر عروس دلمه‌هایی به قدر فندق از مشک ساخته و میانش نام ملک، مزرعه، کنیز، غلام، چهارپا نوشته، بر مردم - و منظور از مردم، مترفین شرکت کننده در آن جشن هستند - نثار می‌کرد مقدار زیادی درهم و دینار و مشک و عنبر

میان مردم پخش کرد.

جواهرات زیادی به مأمون و سردارانش پیشکش داد شماره خدمتگزاران آن جشن ۳۶ هزار نفر بود در یکی از روزهای جشن هیزم تمام شد، به جای هیزم پارچه‌های کتان در نفت خیسانده زیر دیگها گذاردند. هزینه برگزاری جشن را ۵۰ میلیون درهم گفته‌اند. وقتی مأمون برخاست ۱۰ میلیون درهم به حسن بن سهل داد و «قم الصلح» را تیول او نمود. یک سال درآمد کل فارس و خوزستان را به او داد^(۱) یعنی تا او هم خرج عروسی را از مردم در آورد.

و در همان زمان اهل بیت پیامبر ﷺ شبها غذا به دوش گرفته، در خانه بدبختانی که پولشان در جشن عروسی خرج می‌شد می‌بردند و در همان زمان محمد بن ابراهیم نواده امام حسن مجتبی ﷺ در یکی از کوچه‌های کوفه زنی را دید که به دنبال قافله‌ای که بار خرما داشت می‌رود و هر گاه خرمائی می‌افتد برای ذخیره اطفالش بر می‌دارد.

محمد بن ابراهیم گفت: «انت و الله و اشباهک تخرجونی غداً حتی یسفک دمی» به خدا سوگند تو و امثال تو فردا مرا به خروج و قیام وامی‌دارید تا خون من ریخته شود این حالت تو برای من استراحت

نمی‌گذارد.^(۱)

هارون الرشید در سفر حج که برای عبادت به خانه خدا می‌رود «مخارق» آواز خوان را همراه خود می‌برد، تا برایش در این سفر آواز بخواند و خوش باشد و به او دوازده هزار دینار می‌دهد و در همان سفر چون به مدینه می‌رسد برای موسی بن جعفر علیه السلام دوازده دینار می‌فرستد^(۲) و البته به این هدیه هم می‌خواهد امام را زیر دست خود جلوه دهد، و لابد می‌خواهد به امام ضمناً بگوید که ببخشید بیشتر نداشتیم، ولی مثل او همچون اردکی است که سر خود را زیر آب کند و تصور کند دیگران هم او را نمی‌بینند.

اینهانه درسی از رهبری خوانده‌اند، و نه سیاست‌کشورداری می‌دانند و نه پایه مشکلات خود را می‌شناسند.

ناپلئون با همه استبدادش قدری فهم داشت که از فقر مردم می‌هراسید و می‌گفت خطرناکترین انقلابها انقلاب شکمهای گرسنه است ترجیح می‌دهم با دویست هزار مرد جنگی در نبردی روبرو شوم، ولی با عصیان که انگیزه‌اش بی نانی است مواجه نگردم^(۳)

۱ - الامام علی جورج جرداق ص ۱۱۷۶.

۲ - عیون اخبار الرضا.

۳ - ناپلئون - ص ۲۲۰ - به قلم آکاد میسین مارکه به نقل از شاپتالی یکی از وزیران ناپلئون.

«الیس» فیلسوف هندی متوفی ۱۹۳۹ می‌گفت ریشه و اساس دردهای اجتماعی را باید در وضع مردمی جستجو نمود که در بیمارستانهای مساکین و بیچارگان بستری هستند.^(۱)

رهبری و کشورداری را اینها می‌دانند که چنین روش دارند: امام باقر و امام صادق علیه السلام اگر روزی غذای منزل را زیاد می‌دیدند، دستور می‌دادند فردا به همان نسبت از غذای افراد بکاهند.^(۲)

امام صادق علیه السلام روزی در صحن خانه قدری میوه دید که روی زمین ریخته شده است فرمود: «ان کتتم شبعتم فان کثیرا من الناس لم یسبعوا...» اگر شما سیر هستید کسانی که سیر نیستند به آنها بدهید.^(۳)

گویند در برخی هتلهای پاریس این جمله در میان تابلوئی نقش بسته است: اگر می‌خواهید فرانسوی خوبی باشید نان را تفریط نکنید، لیکن این جمله در محیط رهبری افرادی که هزاران گونه اسراف دارند تأثیری ندارد.

کمونیسم برای مقابله با سرمایه داری به زور متوسل شده و آزادی افراد را کنترل می‌کند این روش همان طور که پیش از این گفتم، عکس العمل دارد و خواه ناخواه روزی به زانو در می‌آید من یقین دارم

۱ - ماجراهای جاودان در فلسفه ص ۳۷۸.

۲ - وسائل - اطعمه و اشربه. ۳ - همان مدرک.

دوران سوسیالیسم، کمونیسم نیز به پایان خواهد رسید و این چندان هم طول نمی کشد و به زودی به اسلام پناه خواهند آورد. فعلاً این مکتب کودک است و از قدرت کاملی بر خوردار است و خوف اتهام «مرتد» شدن از حزب، جلو کلیه انتقادهای را گرفته و ناله های آزادیخواهانه را در گلوها خفه کرده است. و از طرف دیگر شدت استعمار سرمایه داری و جنایات آن و نبودن پایگاه دیگری برای نجات از ظلم آن، برخی ملت‌ها را به ناچار به سوی کمونیسم سوق داده است.

بگذار تا گرد و خاک معرکه فرو بنشیند و محیط آرامش یابد تا لازم نباشد برای جلوگیری از افراطی به افراط دیگر پناه برد آنگاه کم کم ارکان آن مکتب متزلزل خواهد شد.

به هر حال چیزی که اکنون سر و صدای بیشتری دارد محدودیت شدید آزادی افراد است که اگر در بلوک کمونیسم به نان و آبی به قدر ضرورت رسیده‌اند ولی تنفس آزاد را از دست داده‌اند.

«کولمال» یکی از رفقای لنین پس از ۵۷ سال عضویت در حزب کمونیست اخیراً از شوروی به سوی مسافرت کرد و امروز طی نامه‌ای به برژنف از عضویت خود استعفا داد و اعلام کرد که من

فهمیدم کمونیسم خیانت به عدالت اجتماعی بشری است.^(۱)

«واکوالیک» نویسنده چکسلواکی، چند سال پیش دربارهٔ درماندگی ممالک کمونیستی نوشت: در سال ۱۹۵۶ در مجارستان شوق آزادی خنثی شد، ولی اخیراً دوباره منفجر شده است. ژنرالی به نام «سانجه» فرار نمود، جوانان تظاهراتی برای آزادی کردند. این مرتبه مثل سال ۵۶ نیست که به رسم ممالک امپریالیستی تانگهای بیگانه (شوروی) در برابر مردم بی‌سلاح قرار گرفته جویباری از خون به راه اندازند امروز جامعه‌های کمونیستی از انزوای سابق در آمده کوشش برای آزادی را شروع کرده‌اند، اعتقاد لزوم مرکزیت واحد برای احزاب کمونیست جهانی از میان رفته و خود احزاب، آزادی و استقلال می‌خواهند. «توگلیاتی» رهبر سابق و متوفای کمونیست ایتالیا، تعدد مرکزیت را برای کمونیست لازم می‌دانست و بر سر همین مسئله با «موریس تورز» دبیر کل متوفای حزب کمونیست فرانسه مخالفت داشت و در نتیجه شورای جهانی کمونیست از سال ۱۹۵۷ به بعد افراد کمتری داشته است امروز در پراگ، بوداپست ورشو و مسکو، بهترین مراکز تفریح جوانان، دفتر شرکت هواپیمائی است که پرواز هواپیماها را به فضای آزاد جهان تماشا می‌کنند شوق آزادی فردی زیاد شده و شعار

مردم این شده است که: نباید خفه شد.

چندی پیش یک مقام کمونیست آلمان شرقی به یک روزنامه نگار معروف غربی گفته بود ما امروز به مراتب بهتر از لهستانی ها و چکها و هنگریها و رومانیها و بلغاریها زندگی می کنیم، لیکن بدبختانه همه چیز برای ما ممنوع است و آنچه ممنوع نیست اجباری می باشد. «ادوارد گوله ستوکر» رئیس اتحادیه نویسندگان چکسلواکی به خبرنگار مجله مشهور «اکسپرس» گفت. دو سال طول می کشد تا رژیم ما بفهمد که اصلاحات اقتصادی بستگی کاملی به توسعه آزادیهای فردی دارد. مشکل ترین وظیفه کشورهای کمونیستی این است که راه جمع میان حفظ انقلاب کمونیسم و برگرداندن آزادیهای فردی را پیدا کنند.

در رومانی آقای «چچسکو» گفت بدبختی آن است که چون ما وانمود می کنیم (و فقط همین وانمود کردن) که زندگی خوبی برای کارگران تهیه کرده ایم و حقوق خوبی می پردازیم آنها هم وانمود می کنند که خوب کار می کنند.

«ژوزف ساباتا» یکی از رهبران کمونیست چکوسلواکی در نطق اخیر خویش گفت: به نظر می رسد امروز دیگر نوبت آن شده که در کشور ما دولت حکومت کند نه حزب.

در جهان کنونی مشکل کشورهای غربی، تأمینهای اجتماعی از

قبیل تثبیت شغلها و پیشرفت منظم آن، تنظیم نقشه‌های جدید برای رفاه بیشتر خانواده‌ها، شرایط صحیح بازنشتگی می‌باشد و مشکل کشورهای شرقی اروپا، تفکر مردم درباره رهائی از جنگال رژیم پلیسی، از تفتیش عقاید، از تبلیغات یکنواخت حزبی، و خفقان می‌باشد.

دیمترو نویسنده چکوسلواکی می‌گوید: مسئله اساسی کشورهای سوسیالیست این است که چگونه می‌توان وسائل تولید را از خدمت دولت به خدمت افراد انسان و جامعه بکشند.

برنامه اخیر حزب کمونیست چکوسلواکی پس از تحوّل عمیق اخیر که مبنایش بر جمع سوسیالیسم و آزادی است این است که حزب و دولت باید از هم جدا شوند و پارلمان مرکزی، پیوند خود را با ملت به عنوان مرکز قانون‌گذاری حفظ کند، حقوق و مزایای مؤسسات اقتصادی توسعه می‌یابد تا استقلال مالی خود را برای سرمایه‌گذاری به دست آورند، دانشگاهها از دست دولت خارج شوند و با شورائی از استادان و دانشجویان و نمایندگان مردم اداره شوند خلاصه چکوسلواکی شروع به خانه‌تکانی کرده است لیکن هنوز معلوم نیست که خانه نو تا چه اندازه می‌تواند آرامش بدهد.^(۱)

ممکن است سر و صداها تا مدتها باشد، لیکن بالأخره فطرتها از لابلای این همه غوغا تجلی می‌کند. ماثو در این اواخر می‌گفت: من به ملاقات خدا می‌روم^(۱) و در یک ملاقات به کیسینجر می‌گفت: من دیگر به دعوت خدا فکر می‌کنم. در یکی از قطعه‌های شعر سابقش هم خدا را به عنوان شیء ثابت توصیف کرده بود^(۲) می‌گویند استالین هم در روزهای آخرش گفته بود بگوئید در کلیساها به من دعا کنند. پیدایش کمونیسم در اثر فساد هیئت‌های حاکمه و تصویری که ستم‌دیدگان از کمونیسم به عنوان تنها پناهگاه دارند می‌باشد، سرّ تبدیل کشور ۷۰۰ میلیونی چین به یک کشور کمونیست، فساد هیئت حاکمه سابق آن بود.^(۳)

مرکز تحقیقات کاپیتالیسم اسلامی

۱ - رستاخیر (منحله) ۵۵/۶/۲۲ و ۲۰/۱۳۴۷/۱/۲۰

۲ - رستاخیر (منحله) ۵۵/۶/۲۲ و ۲۰

۳ - البته دولت کنونی حاکم بر چین، کمونیست است نه مردم، با همه تبلیغات وسیعی که به نفع کمونیسم انجام می‌شود، طبق آخرین آمار (سال ۵۴) افرادی که در سرتاسر چین عضویت حزب را پذیرفته‌اند ۲۷ میلیون هستند با اینکه مسلمانهای چین حدود ۶۰ میلیون نفرند. اخیراً (سال ۵۶ هجری قمری) مارشال ین چبلی گزارش داد که ۳۵ میلیون نفر عضو حزب هستند که البته عضو حزب رسمی دولتی شدن صد در صد معنایش قبول داشتن حزب نیست.

این نکته نیز ناگفته نماند که غالباً کمونیستها در هر کشوری که به قدرت رسیده‌اند

چیانکاچک رئیس جمهوری سابق آخرین فعالیت خود را برای

روز اول به وسیله مذهب بوده است! از روحیه مذهبی مردم استفاده کرده با دخالت روحانیون مبارز و جوب قیام علیه ظلم را برای مردم تشریح کردند و وقتی به قدرت رسیدند مذهبیها را در فشار گزاردند. هم اکنون اوضاع ویتنام را ببینید همه تان به یاد دارید انقلاب و همکاری مردم با مبارزین با خودسوزی روحانیون بودائی در میدانهای سایگون شروع شد. روحانی بودائی بنزین خود می ریخت و به عنوان اعتراض به حکومت خودکشی می کرد و مردم تحریک می شدند. آن وقت فشار کنونی دولت کمونیست آنجا را ببینید که با همان روحانیون چه می کند، به طوری که در نوامبر گذشته ۱۲ نفر راهب و راهبه بودائی برای اعتراض به فشارهای رژیم کمونیستی ویتنام در دهکده‌ای در روستای مکزیک خود را در آتش سوزاندند (کیهان، ۹۹۶۰) (به جزوه «مذهب» به قلم اینجانب رجوع کنید). کمونیسم در بیشتر موارد با کودتا روی کار آمده است، در روسیه، ویتنام، چین، و... منافقین ایران هم به همین خیال بودند که پس از خروج ایهام‌آمیز شهرام از زندان ساری و تجلی کمونیسم در افکار برخی از سردمداران گروه، کودتا علیه سازمان مجاهدین صورت گرفت و افراد فعال مذهبی را یا به خارج از کشور فرستادند و یا به کارهای معمولی و پر خطر گماردند که در همین مسیر عده‌ای از افراد فعال فقط با پخش اعلامیه گرفتار شدند، مرحوم شریف واقفی که مأمور خارج شده بود از نزدیک مرز ترکیه برگشت و تشکیل گروه علیه کوتاچیان داد، لیکن منافقین او را دستگیر و شکنجه و اعدام نمودند و جسدش را با نارنجک آتش زدند و خاکستر نمودند آنها شکنجه‌گاههای مخفی داشتند و شکنجه‌هایی مشابه ساواک، درباره افراد اجراء می نمودند. این سخن که چه اشکالاتی در سازمان مجاهدین بود (و شاید هنوز هم به نوعی باشد) که به این انحراف و نفاق کشیده شد فرصتی دیگر می خواهد.

کوبیدن «مائوتسه تونگ» رهبر کمونیستها به کار برد، لیکن نتیجه‌ای نگرفت و آخرین لشگر ارسالش که یکی میلیون نفر بود نیز شکست خورد در مصاحبه‌ای که «دالس» وزیر خارجه وقت آمریکا با چیانگ‌کایک انجام داد گفت: به عقیده همه سیاست‌یون دنیا منشاء سقوط شما، خرابی هیئت حاکمه دولت بود و او در پاسخ گفت خرابی اوضاع از روز ورود آمریکائیها به اینجا شروع شد.

و به هر حال عکس العمل فساد هیئت‌های حاکمه، تفریطی می‌گردد که در نقطه مقابل افراط آنها قرار می‌گیرد. و این عکس العمل گرچه از همان ابتدا بر خلاف منطق عقل و قرآن کریم است که می‌گوید: انتقام از گروهی نباید موجب بی‌عدالتی شما گردد، روش اعتدال پیش بگیرید.^(۱) لیکن این بدتر است که این تفریط ادامه یابد. البته من به همه نظریات علمی (به معنای اعم کلمه) به جهت طرح علمی بودنش احترام می‌گذارم و افرادی را که حتی به اشتباه پیروی از مکتبی را به عنوان وسیله‌ای برای هدفی مقدس و انسانی به کار می‌برند، انسانهایی آزاده می‌دانم و به این جهت احترام قلبی برایشان

۱- «... و لا یجر منکم شنان قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی...»
آیه ۸، مائده.

قائلیم. لیکن اینها نباید موجب شود که انتقادات علمی خود را نگوئیم و اشتباهات مکتبی را بررسی نمائیم.

این جرم است که اشتباه را تدکّر ندهیم.

من به یقین می‌دانم که جبر زمان^(۱) به همراه از میان بردن احساسات حادّ موضعی، اعتدال در عقاید مکتبها بوجود خواهد آورد و همین است سرّ تضادّ مکتبها از نظر نظام احسن جهان چنان که جبر زمان در برابر افراط و ظلم هیئت‌های حاکمه در ۱۲۵ سال پیش (۱۸۴۷ م) ما نیفتست را به عنوان اولین و مشهورترین مدرک سوسیالیستی به وجود آورد. من مطمئن هستم در مناطقی که کمونیسم پذیرفته شده است، پلی خواهد بود برای رسیدن به مکتبی دیگر که

۱ - شاید نیازی به توضیح نباشد که منظور از جبر زمان جبر همهّ مقدمات و علل زمانی است که یکی از آنها اختیار و ارادهّ انسانها است، منظورم جبر منهای ارادهّ انسانها نیست. محققین اسلامی و غیر اسلامی جبر و اختیار به این معنی را قبول دارند. مرحوم سبزواری می‌گوید:

...و با اختیار اختیار ما بدا، و کیف فعالنا الینا قوضا، و ان ذا تفویض ذاتنا اقتضی...
عمل اختیاری است ولی اختیار اختیاری نیست... پلخائف روسی هم می‌گوید: در جبر محیط ارادهّ انسانها را هم دخالت می‌دهیم گرچه مدتی - پلخائف را طرد کردند که ایده آلیستی سخن گفته‌ای!!

این توضیح برای این بود که عده‌ای کم مطالعه انتقاد نکنند که چرا کلمهّ جبر زمان به کار برده‌ای؟

همه ابعاد انسان را ببیند و آن جز اسلام نخواهد بود.

تجدید نسل

یکی از فروغ مسئله، کنترل خانواده و جلوگیری از نسل می باشد که مدتهاست به خصوص در کشورهای سرمایه داری سر و صدائی دارد. ظاهر قضیه، خیلی احترام آمیز و تقدیس آور است طرح کنندگان به ظاهر افرادی دلسوز انسانیت هستند و از این می ترسند که در زمانهای آینده دور و یا نزدیک مردم دنیا گرفتار گرسنگی شوند (بیش از آنچه اکنون هستند) و همه فریاد می کنند که ازدیاد جمعیت جهان موجب سخت تر شدن مشکل مسکن و بهداشت و غذا خواهد شد.

بدن انسان احتیاج به مقادیری کالری حرارت دارد که شبانه روز میان ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ کالری اندازه گیری شده است و اگر مبتلا به کمبود حرارت شود گرسنه است و نمی تواند کارهای حیاتی خود را انجام دهد ۱۰۰ گرم نان ۲۵۷ کالری دارد، عسل ۳۴۰ کالری، گوشت گوسفند ۲۲۱، میوه ۴۰ تا ۷۰ سبزیجات ۴۰ تا ۶۰، کره ۸۰۰ کالری، حرارت دارند و به هر حال کمبود کالری حرارت را گرسنگی گویند و هم اکنون دنیا به آن مبتلاست، شعبه کشاورزی و خواربار سازمان ملل از سال ۱۹۶۰ هفته ای را که از ۱۵ مارس (۲۴ اسفند) آغاز می شود به

عنوان هفته مبارزه با گرسنگی اختصاص داده است
اینک یک سوم مردم دنیا گرفتار گرسنگی هستند ۵۰۰ میلیون نفر
در آسیا و آفریقا و آمریکا شب را با شکم گرسنه می خوابند گرسنگی یا
تغذیه نامناسب، سالیانه ۲۵ میلیون نفر را تلف و عده ای زیاد را رنجور
می سازد.

پسر داروین معروف پس از یک حساب ریاضی دقیق خطر آینده
را مهم تلقی کرده و تنها امیدش بمبهای اتمی و هیدروژنی است که
می تواند جمعیت دنیا را کم نماید. شوروی با تمام وسائل مجهز
کشاورزیش مقادیر زیادی گندم از خارج می خرد، چند سال پیش
مطبوعات مشکلات غذایی و خواربار شوروی را به این صورت تذکر
دادند:

شوروی تنها در چند هفته اخیر ۲۰۰ تن طلا فروخته تا گندم
بخرد^(۱) سالها پس از آن همچنان این خبر ادامه دارد که شوروی از
آمریکا گندم می خرد.

طبق آمار سازمان ملل متحد در سال دو هزار میلادی جمعیت کره
زمین شش میلیارد و پانصد میلیون نفر می شود و بیشتر این تزايد
جمعیت در کشورهای کم توسعه می باشد.^(۲)

بشریت فقط ۲ سال با گرسنگی مطلق فاصله دارد، پرفسور ژرژ بورگستروم^۱ انگلیسی ضمن اظهار این مطلب می‌گوید: حتماً باید هم مواد غذایی افزایش داده شود و هم موالید کنترل شوند.^(۱)

کمی به عقب بر می‌گردیم، نامه‌ای به امضای عده‌ای از دانشمندان و فلاسفه به اصطلاح بشر دوست همچون آقای برتراند راسل و آقای انیشتین مشاهده می‌کنیم که به سازمان ملل نوشته و خواسته‌اند که برای کنترل موالید و نظم خانواده اقدامات جدی به عمل آید.

باز هم به عقب‌تر برویم نام «رابرت مالتوس» ۱۷۶۶ - ۱۸۳۴ را می‌شنویم که می‌گوید: من حساب دقیق کرده‌ام و می‌دانم که جمعیت انسان به طور تصاعد هندسی^(۲) افزایش می‌یابد و بالتیجه در هر ۲۵ سال دو برابر و در هر پنجاه سال چهار برابر و در هر صد سال شانزده برابر می‌شود در حالی که مواد غذایی زمین به طور تصاعد حسابی افزایش می‌یابد و بالتیجه در ۲۵ سال اول ۲ برابر و در سال ۵۰ سه برابر و در سال ۷۵ چهار برابر و در سال ۱۰۰ تنها ۵ برابر می‌شود. پیروان به نسبت معتدل او که پس از او نوماتوسیان نامیده شدند،

۱ - کیهان ۵۱/۱۲/۱۶.

۲ - تسلسل اعداد را به طوری که هر عددی مساوی با حاصل ضرب عدد پیش در یک عدد ثابت باشد تصاعد هندسی می‌خوانند و اگر هر عددی مساوی با حاصل جمع عدد پیش و یک عدد ثابت باشد تصاعد حسابی و عددی نامیده می‌شود.

مطلب او را اینطور بیان کردند: ازدیاد جمعیت بشر چه در یک کشور و چه در تمام جهان مناسب با ازدیاد مواد غذایی نیست. با انحصار نمودن و کنترل آبهای آشامیدنی مسئله آب هم به صورت مشکلی در آمده است. می‌گویند اگر افزایش جمعیت به نسبت کنونی بالا رود طی ۱۰ سال آینده خطر کم آبی جهان را تهدید می‌کند.

لیکن پس از دقت کافی ملاحظه می‌کنیم که همه این خوف و هراسها روی تنبلی و سستی و عدم تمایل به فعالیت و کار می‌باشد و محاسبه «مالتوس» هم از دقت لازم برخوردار نبوده است. نسبتی را که مالتوس برای افزایش جمعیت جهان بیان نموده تاکنون که حدود صد و هفتاد سال از آن تاریخ می‌گذرد تحقق نیافته است.

آماري که از تعداد نفوس انسانها در قرن ۱۹ و ۲۰ گرفته شده، محاسبات مالتوس را سست نموده است. در سال ۱۸۵۰ جمعیت کل جهان به یک میلیارد هم نرسیده بود (کیهان ۹۶/۲۴/۲۱).

از طرفی می‌توان گفت میان افزایش جمعیت و بالا رفتن مواد غذایی ارتباط محکمی برقرار است، به تعبیر یک اندیشمند هر دو دست یک انسان می‌تواند غذای چند نفر را فراهم کند.

بر خلاف مالتوس و دیگر هراسناکان، بسیاری از دانشمندان به آینده خیلی خوشبین هستند به قول یکی از دانشمندان انگلستان طی ۱۰ سال آینده بیشتر ممالک در حال رشد می‌توانند به خارج کشور نیز اغذیه بفرستند. فعلاً علاوه بر غذاهای طبیعی، کشورهای پیشرفته به فکر تولید غذا از راه مواد صنعتی هستند.

هم اکنون در اسکاتلند سالیانه ۴ میلیون تن «پروتئین» از مواد نفت تولید می‌کنند. شوروی هم به دنبال این تولید می‌رود پروتئین نفتی از پروتئین نباتی مقوی‌تر است و گرفتاری پروتئین نباتی را ندارد. نه احتیاج به نور آفتاب دارد و نه برای پرورش به خاک محتاج است از ۴۰ میلیون تن نفت می‌توان ۲۰ میلیون تن پروتئین تهیه نمود ممکن است در هر مؤسسه صنعتی سالیانه ۱۰۰ میلیون تن پروتئین ایجاد نمود که هم حیوانات و هم انسانها می‌توانند تغذیه کنند.

بنا به گزارش مفصل و مستند اخیر سازمان خواربار جهانی بشر بر گرسنگی پیروز می‌شود، زیرا فقط قسمت ناچیزی از زمینهای قابل کشت زراعت می‌شود، از ۳۳/۳۵۸/۵۰۰/۰۰۰ جریب مربع مساحت زمین فقط ۳/۲۱۲/۳۰۰/۰۰۰ جریب آن زیر کشت می‌باشد.

تحقیقات زمین‌شناسی و سطح الأراضی نشان داده است که غیر از رقم مزبور ۶/۹۱۸/۸۰۰/۰۰۰ جریب دیگر قابل کشت داریم نوع

کشاورزیهای کنونی با اسلوب نو و طرز صحیح روز انجام نمی شود و اگر به طور صحیحی انجام گیرد محصول بسیار زیادتری خواهیم داشت. فعلاً جز در آمریکا و انگلستان و ژاپن و برخی از کشورهای اروپا کشورهای دیگر به اصول کشاورزی مدرن متوجه نیستند.^(۱)

یک چهارم مساحت کشورهای آمریکای لاتین قابل کشت می باشد ولی تنها ۵٪ آن اکنون زیر کشت می باشد و همان جا صدی یک و نیم مالکین ۵۰٪ اراضی را در اختیار دارند.

ژوزئه دو کاسترو که مبتکر طرح مسئله گرسنگی خوانده می شود^(۲) می گوید با همین تکنیک کنونی کشاورزی نیز می توانیم ۱۰ برابر جمعیت کنونی جهان را تغذیه کنیم و با فنون پیشرفته تر به آسانی می توان صد برابر جمعیت کنونی را تغذیه نمود.

مسئله مهم دیگر، هدر رفتن بیشتر نیروی انسانی حاضر است که در اثر آماده نبودن زمینه کار دست به کار تولید نیستند، بیکاری، کم کاری، اوقات فراغت که با تنوع کار، کاملاً قابل استفاده است همه اش از دست می رود.

۱ - کیهان ۴۶/۹/۲۳.

۲ - اگر نهج البلاغه علی علیه السلام مورد توجه قرار گرفته بود آن حضرت را مبتکر طرح این مسئله می شمردند نامه آن حضرت را به عثمان بن حنیف ببینید.

ضمناً روی محاسبات مالتوس نباید جمعیت کنونی بشر فقط حدود چهار میلیارد باشد. اگر نظریه مالتوس را در ۳۴ سالگی اش یعنی رأس قرن ۱۹ بدانیم و جمعیت بشر را در آن زمان یک میلیارد و نیم بدانیم هم اکنون باید نفوس انسانی حدود ۱۹۰ میلیارد باشد و تا سال ۱۹۷۵ به صد و نود و شش میلیارد برسد. و همین اشتباه در محاسبه، اساس مکتب اقتصادی او را باطل می سازد.

و همین اشتباهات دانشمندان است که اجتماع انسانی را به گرفتاری های بزرگ می کشاند. حتماً داستان سنگ «هرمس» سال ۱۳۳۷ شمسی و «سنگ» اوراکوس سال ۱۳۴۷ شمسی را شنیده اید. برخی از دانشمندان فضائی اعلام کردند که سنگهای مزبور به کره زمین اصابت می کنند و در آن صورت زمین را کن فیکون خواهند کرد، ولی به همان نشانی که هیچ گونه برخوردی با کره ما پیدا نکردند و سنگ «هرمس» از ۵۵۰ هزار کیلومتری زمین عبور نمود یعنی ۵۵۰ هزار کیلومتر اشتباه.

علی علیه السلام می فرماید گفتار دانشمندان اگر صحیح باشد دارو است و اگر باطل باشد خود دردی می باشد.^(۱)

آنها که از بی آبی و بی نانی می ترسند، در حقیقت به نوعی تنبلی و

عیاشی مبتلا هستند و نمی‌خواهند کار کنند و برای مردم کار و زمینه کار تهیه کنند و گرنه اینک وسیله تبدیل آب شور در دریاها به آب شیرین به دست بشر قرار گرفته است. وسائل مدرن و مکانیزه کشاورزی روز، پیشرفت مهمی در وضع محصول به وجود آورده است. اراضی بائر بسیاری است که می‌توان آباد نمود باید وسائلی در اختیار مردم گزارد تا زمینها را به زیر کشت در آورند نیروی مردم آماده است، زمینه می‌خواهد و تشویق و وسائل کار.

اینک «ید» به ابرهای عقیم می‌باشند و آنها را بارور ساخته باران می‌گیرند، سابقا مراقب بودند ابرید پاشیده به ابرهای دیگر نیوند و آنگاه از نظر مقدار برداشت گران تمام می‌شد لیکن تصادفی که در تابستان ۱۳۴۹ روی داد این کار را آسانتر و کم خرجتر نمود، در آن فصل ابری که «ید» باران شده بود از اختیار متصدیان امر خارج شده به ابرهای دیگر پیوست و ۱۰ برابر باران داد و این برای آنها که تصور می‌کردند ضرر خواهند کرد مسئله جالب و غیر منتظره‌ای شد.^(۱)

می‌گویند با کشتن قارچهای سمی می‌توان در هر هکتار یک تن محصول افزایش داد.

هنوز از بیشتر انواع مختلف غذاهای دریاها استفاده نشده و

اقیانوسها تقریباً دست نخورده مانده است.

قرآن کریم همچنان آهنگ جذاب خود را به گوش همه جهانیان می‌رساند:

«و لا تقتلوا اولادکم خشية املاق نحن نرزقهم و ایاکم ان قتلهم کان خطا کبیرا.» آیه ۳۱، اسرا.

فرزندان خویش را از «ترس تنگدستی نکشید ما آنها و شما را روزی می‌دهیم، همانا کشتن آنها گناه بزرگی است.

زمین را گسترديم و لنگرها در آن افکندیم و در آن از هر چیز متناسب رویاندیم و برایتان در آن، راه معیشت قرار دادیم و برای دیگران هم که شما آنها را روزی نمی‌دهید، و خزانه همه چیز نزد ماست، و فقط به اندازه معین فرو می‌فرستیم بادهای باروری فرستادیم و سپس از آسمان آب نازل کردیم و شما را سیراب نمودیم و شما خزانه دار آن نیستید و ما زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و گذشتگان و آیندگان را می‌دانیم حجر آیه ۱۹ - ۲۴. یعنی مسئله افزایش نسل و اشتباه مالتوس و کمبود و عدم کمبود منابع طبیعی را به خوبی می‌دانیم. و در سوره نحل پس از بررسی مقداری از منابع طبیعی تذکر می‌دهد که اگر بخواهید نعمتهای خداوند را شماره کنید نمی‌توانید نحل آیه ۱۸.

یعنی مواهب طبیعی غیر متناهی می باشد.

«... و لا تقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقکم و ایتاهم...»

فرزندانتان را از تنگدستی نکشید ما شما و آنها را روزی

می دهیم. (۱)

از نظر فلسفه تکامل موجودات نیز، باید دانست که جلوگیری از تکامل جماد به نبات و نبات به حیوان و حیوان به انسان بر خلاف سنت جهان می باشد و به خصوص جلوگیری از تکامل انسان شدن پس از آمادگی مقدمات آن در میزان فلسفه عالم، نوعی جنایت محسوب می شود و کورتاژ جنین که در حقیقت مقدمه نابودی انسانی است در میزان عقل و شرع و قانون جنایت می باشد و بر خلاف منطق احساسی سوگند بقراط می باشد که هنگام اعطاء گواهینامه پزشکی مورد توجه قرار می گیرد.

بر عکس این هراسناکان تنبل صفت، پیامبر اکرم ﷺ مردم را به تولید نسل بیشتر دعوت می کند و می فرماید: بهترین زنها، زنی است که زیاد بزاید و تولید کند.

۱ - و این دو آیه انعام و اسراء در برخی نکته ها با هم متفاوتند و در هر یک لطافت خاصی رعایت شده است و گویا در آیه دوم درباره تنگدستی متحقق سخن می گوید و اولی درباره هراس از تنگدستی آینده بحث می کند.

جابر بن عبدالله می‌گفت نزد پیامبر ﷺ بودیم فرمود: بهترین زنهایتان زنی است که بسیار بزاید و نسبت به شما محبت بسیار داشته و پاکدامن باشد، در میان خاندان خویش با موقعیت و در برابر شوهرش فروتن باشد، برای شوهرش زینت نماید و در برابر دیگران خود را نگه دارد. مطیع فرمان شوهر بوده گوش به فرمان او باشد...^(۱)

ابراهیم کرخی گفت به حضور امام صادق علیه السلام عرضه داشتم زنم از دنیا رفته و می‌خواهم ازدواج کنم او با من همراه و مددکار بود حضرت فرمود: مواظب باش خود را کجا می‌بری و چه کسی را شریک مال خویش قرار می‌دهی.

زنها سه دسته‌اند زنی که باکره باشد و زیاد بزاید و مهربان بوده شوهرش را در برابر حوادث روزگار کمک نماید...^(۲)

امام باقر علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند: با باکره‌ای که زیاد بزاید تزویج کنید با زن زیبایی که عقیم باشد ازدواج نکنید...^(۳)

شخصی نزد پیامبر (ص) آمده گفت: دختر عمویی دارم که از زیبایی و دیانتش راضی هستم، لیکن عقیم و نازا می‌باشد فرمود با او

۱ - ۲/۶ مقدمات نکاح و سائل ج ۱۴.

۲ - ۱/۶ مقدمات نکاح و سائل ج ۱۴.

۳ - ۱/۱۶ مقدمات نکاح و سائل ج ۱۴.

ازدواج نکن...

فردای آن روز نیز شخصی به حضور آن حضرت رسید نظیر همان مطلب را گفت حضرت فرمود: زن بدقیافه‌ای بگیر، ولی زیاد بزاید....^(۱)

امام باقر علیه السلام می فرمود: زن بدقیافه اگر بزاید پیش من از زن زیبای عقیم بهتر است.^(۲)

از طرف دیگر جوانان را به طور جدی ترغیب به ازدواج می کند و اصرار می کند که در این راه حتی به خاطر رعایت برخی جهات تربیتی دست از ازدواج برندارند.

زراره به امام باقر علیه السلام گفت نظر شما درباره ازدواج با این مردم - سَنَیْها - چیست؟ من به این سن رسیده‌ام و هنوز ازدواج نکرده‌ام. فرمود چرا ازدواج نمی کنی؟ عرضه داشت می ترسم ازدواج با اینها برایم جایز نباشد.

فرمود: آن وقت می توانی صبر کنی با اینکه جوان هستی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله ازدواج نمود، داستان زن نوح و لوط را خداوند در قرآن نقل کرده است که زنهای خیانتکاری بودند و آن دو پیامبر آنها را تزویج کرده

۱- ۳/۱/۱۵ مقدمات نکاح وسائل ج ۱۴.

۲- ۳/۱/۱۵ مقدمات نکاح وسائل ج ۱۴.

بودند... از این زنها که گر چه شیعه نیستند، لیکن دشمن شما هم نیستند بگیر. (۱)

از حدیث دیگری که «کشی» دانشمند معروف رجالی نقل می‌کند، معلوم می‌شود «زراره» - که دانشمندان گروه فقهی اصحاب ائمه (ع) است - تا زمان امام صادق ازدواج نکرده بود به حضور امام صادق علیه السلام آمد حضرت به او فرمود: زراره ازدواج نموده‌ای؟ او گفت نه. فرمود چرا ازدواج نمی‌کنی؟ گفت: نمی‌دانم ازدواج با اینها جایز است یا نه؟ فرمود: چطور صبر می‌کنی با اینکه جوان هستی؟ گفت کنیزان را می‌خرم فرمود: چطور نزدیکی با کنیزان برایت جایز است؟...

سپس حضرت فرمود: از اینها که گر چه شیعه نیستند لیکن ناصبی و دشمن ولایت هم نیستند ازدواج کن، پیامبر صلی الله علیه و آله دختران خود را به عثمان و ابی‌العاص بن ربیع داد و خود نیز عایشه و حفصه (دختران ابابکر و عمر) را ازدواج نمود... (۲)

علی علیه السلام می‌فرمود: ازدواج کنید ازدواج سستی است که پیامبر صلی الله علیه و آله برقرار ساخت آن حضرت می‌فرمود: هر که می‌خواهد پیرو «سنت»

۱ - ۷/۱۱ ما یحرم بالكفر وسائل ج ۱۴.

۲ - ۱۴/۱۲ مقدمات نکاح شاید در این حدیث امام باقر (ع) اشتهاً امام صادق علیه السلام ضبط شده است و یا در حدیث قبلی بر عکس بوده است وگرنه چگونه ممکن است زراره با تصریح امام باقر باز هم بترسد که مبدا جائز نباشد.

من باشد یکی از سنتهای من ازدواج است ازدواج کنید و فرزند بجوئید... (۱)

از پیامبر ﷺ نقل شده است هر که ازدواج کند نیمی از دین خود را حفظ نموده است. (۲)

امام صادق علیه السلام می فرمود: دو رکعت نمازی که شخص متأهل انجام دهد بهتر از ۷۰ رکعت نمازی است که شخص عزب بخواند (۳)
پیامبر (ص) می فرمود: دو رکعت نمازی که شخص متأهل می خواند از همه عبادت شخص عزب که شبها عبادت و روزها روزه بدارد بهتر است. (۴)

و به نظر می رسد که همین اصرار پیامبر ﷺ به تکثیر نسل بهترین شاهد روشن انسان دوستی و رفتار خیرخواهانه و غیر استعماری حکومت او می باشد.

روشن است که برای حکومت های استعماری هر قدر جمعیت کمتر باشد راحت تر است، جمعیت زیاد علاوه بر مشکل تأمین آب و نان و بهداشت و مسکن آنها، تحصیل رضایت و آرامش خاطرشان نیز مشکل بزرگی است و هنگام شورشها و انقلابها نیز نیروی بزرگ بر

ضد حکومت خواهند بود.

همان طور که تأمین ضروریات اولیه اجتماع اندک آسانتر است، تحصیل رضایت آنها و با مقابله با آنها در مواقع غیر عادی نیز آسان می باشد.

این دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضمناً نشان می دهد که آن حضرت فقر را به صورت یک مشکل بزرگ نمی دید و به روش حکومت الهی خویش مطمئن بود و یقین داشت که با اجراء فرامین او فقر از میان خواهد رفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه روش استعماری دارد که ناچار شود مخارج سنگینی را به عنوان بودجه تجهیزات جنگی از ابتدا تحمل کند و نه تشریفات سنگین و مخارج پرسنلی دارد که فشاری بر دوش ملت باشد.

طبق همین فلسفه است که اسلام کلیه مقدمات ازدواج را آسان می کند و راه تکثیر نسل را هموار می سازد.

اولاً برخلاف محدودیتهای علمی و غیره که در دنیای روز برای ازدواج به وجود آمده است، همان طور که در روایات مزبور دیدیم به طور آزاد اصرار به ازدواج می ورزد و این حکم خود را محدود به سن معین نمی کند بلکه بلوغ و امکان بهره برداری از غدد هورمون ساز را موضوع این حکم قرار می دهد در دنیای ما تبلیغات زیادی به راه

می افتد که ازدواج پیش از سن ۲۵ و یا ۲۰ بر خلاف مصالح خانوادگی است.

باید پرسید ترشحات هورمونی پسران و دختران بالغ، قبل از سن ۲۵ و ۲۰ چه می شوند؟ جز این است که به طور نامشروع هدر می روند؟ و جز این است که ترویج فحشاء و فساد می شود؟ و جز این است که بر خلاف ناموس طبیعی نظام آفرینش، اسپرمها و اوولهای تولید شده که باید به تکامل انسانی برسند، حالت ارتجاع و قهقرا پیدا کرده به صورت گندیده‌ای به خاک بر می گردند؟!

و ثانیاً از نظر عاطفی سعی می کند احساس غریزه جنسی را در مسیر طبیعی خود، در مردم زنده و شاداب نگهدارد.

قانون حجاب را که در قرآن کریم مصرانه و مکرراً توصیه می کند بدین جهت می آورد که اگر حجاب به کنار رود و جهات سکسی زنها ظاهر شود به حکم غریزه زیبا دوستی انسان، مردم متوجه زیبایی برتر می شوند و از زن خود زده می شوند و چون نوعاً امکان ازدواج با زن دلخواه برای همه، آن هم پس از ازدواج فراهم نمی شود غریزه جنسی مسیر طبیعی اش را از دست می دهد و تولید نسل رکود پیدا می کند.

از طرفی مردم در برابر مناظر مهیج و قیافه‌های آرایش کرده زنان که قرار می گیرند از دو حالت بیرون نیستند: ۱ - فوراً تحریک می شوند و

به هر وسیله، حتی نامشروع، برای تسکین التهاب غریزی خویش دفع شهوت می‌کنند و بدین وسیله ترویج فحشاء می‌شود و مسیر طبیعی غریزه تغییر می‌کند. ۲ - در اثر زیاد دیدن مناظر زیبا، و یأس از وصال آنها حالت خمودی و بی تفاوتی پیدا می‌کنند و ضمن کوبیده شدن غریزه، نشاط جسمانی شخص نیز از دست می‌رود. و هر دو حالت بر خلاف مصالح اجتماعی و تکامل آفرینش است.

هیچ کس نمی‌تواند دو حالت مزبور را انکار کند و یا اثر نامطلوب آنها را باور نکند. در برابر این گفته ما، دیگر این حرف صحیح نیست که دیدن بدنهای عاری از حجاب تدریجاً حالت عادی پیدا می‌کند، زیرا همین هم ضرری بر غرایز انسان می‌باشد و بر تولید نسل و بر انسانیت...

«حجاب» زنان را در پوشش قرار می‌دهد تا بدن عریانشان ایجاد تحریک حاد غریزی در مردان نکند و آنان را به سوی تسکین فوری غریزی از راههای آماده و نامشروع نبرد و مردان را نسبت به زنان قانونی خود گرم نگه می‌دارد و همواره در مقام سنجش زیبایی زن خود با زنان دیگر در نمی‌آورد و با این کار کانون خانواده را بر هم نمی‌زند. و در این جهت برخی حجابهای غیر اسلامی زیر نام اسلام هم همین حکم را دارند. مسلم است که یکی از مهمترین اهداف قانون

حجاب رعایت غریزه جنسی مردان است و همه می گویند که برخی لباسهای تنگ و چسبان هیچ دست کمی از بی حجابی ندارد مگر اینکه لباس را طوری گشاد بگیرند که پستی و بلندیهای بدن نمایان نباشد و البته این هم دست خیاط هاست کمتر دختر خانمی حاضر است که اگر لباسش تنگ درآمد کناری بی اندازد و یک دست دیگر تهیه کند.

اگر دور از تعصب دین غربی قضاوت کنید و به دنبال تحقیق واقع مطلب از نظر حقوقی باشید و در این مسیر فقط حقیقت را بجوئید نه عنوان قدیم و جدید، ارتجاع و پیشرفت، حتماً همچون من معتقد خواهید شد که زنان عریان در میان اجتماع افرادی عملاً خائن هستند هر چند خود ندانند! خائن به آفرینش، خائن به آرامش جوانان، خائن به مصالح اجتماع و در نتیجه خائن به استقلال کشورها...

آنها که جوانها را تویخ می کنند که چرا هرزگی می کنند و چرا متلک می گویند؟ و چرا چنین و چنان هستند، باید بهتر دقت کند و عوامل هرزگی را دریابند. این پسر جوان چرا به این خانم متلک می گوید؟ و چرا ساعتها در کنار خیابان می ایستد و عمر عزیز خود را در راه انتظار تلف می کند؟ آیا او خود راحت است؟ راستی نمی داند که عمرش تلف می شود؟ چرا می داند.

او با ناراحتی سیگار می کشد و همچون بیمار به خود می پیچد. چه

کند، تحریک شده است و از درون می‌سوزد و برای التهاب خود به دنبال درمان می‌رود شما بگوئید که کسی که از درون می‌سوزد چه کند؟ نمی‌گویم کار او خوب است.^(۱)

می‌خواهم بگویم گناه بیشتر به دوش آنها است که عوامل این التهاب و تحریک غیر طبیعی را در او به وجود می‌آورند. باید برایش درمانی آماده کرد.

در حکومت علی علیه السلام، در آن حکومت که این گونه تحریکات غیر طبیعی نبود، مأمورین جوانی را آوردند و گفتند که مشغول استمنا بوده است پیدا است که رنج غریزه جنسی او را به این کار واداشته است. حضرت او را تازیانه زد و از این کار زشت نهی فرمود، لیکن به همین قدر اکتفا ننموده و از پول بیت المال برایش زنی گرفت.^(۲)

۱- و حتی معتقد نیستم که قانون «نفی حرج» در اسلام شامل محرمات هم می‌شود. می‌گویم نباید به توبیخ اکتفا نمود، باید علت هرزگی برخی جوان‌ها را جستجو نمود.

۲- ۳/ ۱ و ۲ نکاح بهائم و... از وسائل الشیعه: «ان امیر المؤمنین اتی برجل عبث بذکره فضرب یده حتی احمرت ثم زوجه من بیت المال».

یکی از برادران جوان ما در نقدی که از تهران بر چاپ اول این کتاب فرستاده بود می‌نویسد: غریبه‌ها دلیل می‌آورند که تنها ضرر استمنا ضرر روانی ترس از گناه و پشیمانی است. اگر شما دلیل قاطعی بر حرمت شرعی آن دارید ذکر کنید که ما تسلیم

نباید به ترویج اکتفا نمود، باید علت هرزگی برخی جوان‌ها را جستجو نمود و با کمی دقت معلوم می‌شود علتش تحریکات حادّ و التهاب‌های غیر طبیعی جنسی می‌باشد که به وسیله مناظر مهیج واقعی و یا تخیلی و محاکاتی ایجاد شده است. زنان عریان، عکسها و فیلمها. اگر راستی مایل هستید جلوی هرزگی گرفته شود باید علتش را از میان برداشت و اگر مایل هستید فقط حرف بزنید که چه عرض کنم؟....

و به هر حال حجاب می‌شود که غریزه جنسی بی‌جا مصرف نشود و به ازدواج بی‌انجام تا نسل زیاد شود و این، هم علاقه کامل حکومت اسلامی را به انسان می‌رساند و هم اعتقاد و قاطعیّت رهبر اسلام را به جامعیت و کفایت برنامه‌های اقتصادی اسلام برای تأمین

﴿﴾ هستیم زیرا معتقدیم به هر حال مسائل در شرع هست که هنوز علم به آنها نرسیده است...

برادر عزیز، اینکه حدیث مزبور را دیدید... به این حدیث هم توجه فرمائید: از امام صادق علیه السلام درباره استمناء پرسیدند فرمود: گناه بزرگی است.. پرسیدند از قرآن بیان فرمائید فرمود: کلام خداوند که: «فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون» هر کسی که غیر از زن و ملک یمین را بخواهد متجاوز است و استمناء از اینها بیرون است سؤال شد این بدتر است یا زنا؟ فرمود: گناه بزرگی است (وسائل ج ۱۸ ص ۵۷۵ ضمناً به جزوه «خودسازی و مسائل روانی» به قلم نویسنده رجوع کنید.

نیازمندی‌های جمعیت تحت نفوذ حکومت.

ثالثاً - ازدواج را طوری تجلی می‌دهد که مردم از ازدواج فرار نکنند و از تحمّل بار مسئولیت فرار نکنند. اگر از طرفی کلیه مخارج به عهده شوهر باشد و از طرف دیگر کمترین نفوذی بر زن نداشته باشد و آن گاه بگویند: اگر این زن را گرفتی دیگر حقّ رها کردن او را نداری بدیهی است که نوع جوان‌ها از چنین ازدواجی گریزان خواهند بود. اگر بدنهای عریان آزاد را هم به این مطلب علاوه کنید نتیجه‌اش این می‌شود که بسیاری از جوان‌ها می‌گویند: مگر دیوانه هستیم ازدواج کنیم. طوق لعنت به گردن بیفکنیم و دیگر امکان خلاصی هم تا آخر عمر نداشته باشیم از همان بازار آزاد استفاده می‌کنیم! و اگر در دختران و پسران جوان ایمان محکمی هم نباشد قهری است که نتیجه آزادی جنسی از طرفی و مشکلات فراوان ازدواج از طرف دیگر، جز فحشاء و سقوط انسانیت و به تعبیر قرآن کریم «هلاکت نسل» نخواهد بود.

اسلام از طرفی مرد را در نگهداری زن آزاد می‌گذارد که تصوّر نکند: بلائی است که دیگر امکان خلاصی از آن ندارد و از طرفی به زن سفارش می‌کند که از هر نظر مطیع شوهر باشد، و حتی می‌فرماید: اگر سجده کردن برای غیر خداوند جایز بود فرمان می‌دادم زنها مردهایشان را سجده کنند!

البته که در برابر، از مردها هم می‌خواهد که نسبت به زنان مهربان باشند و می‌فرماید: زن گل است نه قهرمان و می‌فرماید: بیش از هر چیز از طلاق متنفرم «و می‌فرماید: زنان را هیچ گاه «معلق» نکنید و در حالت نامعلومی زندگی قرار ندهید، یا به خوبی با هم زندگی کنید و یا طلاقشان دهید» و زنان را از خودتان آفریدیم تا با آنها انس بگیرید و چیزهای دیگر...

لیکن از نظر قانونی الزامی - نه وجدان اخلاقی - طوری مرد را در تنگنا قرار نمی‌دهد که از اصل ازدواج پشیمان شود.

اجمالاً: اسلام در قوانین مربوط به ارتباط زن و مرد هم همچون سایر قوانینش، طبق مصالح خلقت قدم برداشته و مسئله تکامل خلقت و تبدیل رشدی جماد به انسان را منظور داشته است اسلام میل ندارد کاری کند که همه اسپرمها و اوول‌های زنان و مردان - که نتیجه استفاده از مقادیر زیادی کالری حرارتی حاصل از نبات و گیاه است - هدر برود و فاسد گردد. بلکه باید به کمال طبیعی خود ادامه دهد و پس از طی دوره نباتی و حیوانی دوباره به صورت مرده فاسدی در نیاید. انسان شود، موجود با شعور گردد و در ختم این منحنی و قوس صعودی عین شعور و درک گردد.

اسلام دین فطرت است. «و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه»^(۱) و این حکم فطرت است.

درست است که جمعیت جهان چند روز پیش از عید پاک به ۴ میلیارد نفر رسید این رقم را ساعت جمعیت شمار موزه علوم و صنایع شیکاگو با آهنگ ۲/۲ نفر در ثانیه یا ۱۹۰ هزار در روز ثبت کرد، در سال ۱۹۸۶ جمعیت جهان ۵ میلیارد نفر می‌شود، بیش از یک سوم جمعیت کنونی جهانی کمتر از ۱۵ سالند که به زودی به سن تولید می‌رسند.^(۲) لیکن این را هم بدانیم که مخارج بی جا و اسرافکارانه بیشتر موجب فقر می‌باشد.

بودجه امسال - ۱۹۷۲ م - اسرائیل حدود چهار میلیارد و پانصد میلیون دلار می‌باشد که قسمت مهمی از آن به

بودجه دفاعی اختصاص یافته و به همین جهت مستضعفین اسرائیل گرفتار هستند.

پس از یک هفته که کارگران، باراندا از بنادر آن کشور به عنوان اعتراض به کمبود دستمزد، اعتصاب کرده بودند، امروز ۵۰/۱۰/۱۹ - کارکنان پستی آن کشور نیز به همین عنوان اعتصاب نموده‌اند.

۱ - آنکه غیر از اسلام دینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد.

۲ - کیهان ۹۶/۲۴/۲۱.

تجمّلات بیجا، اعتیادهای خطرناک، افراط در تنوّع غذاها، و غیره فقط در مصرف دخانیات روزانه ۴ میلیارد و ۲۰۰ میلیون تومان دود می‌شود. یک میلیارد نفر در جهان اهل دخانیاتند. از هر ۱۰ تهرانی ۱۸ ساله به بالا ۶ نفر سیگار می‌کشند، اگر تعداد سیگاری‌ها به آهنگ کنونی ادامه یابد در سال ۲۰۰۰ باید بیش از نیمی از زمینهای مزرّوعی جهان را به کشت توتون اختصاص داد، پزشکان می‌گویند سیگار به کار اعصاب، قلب، عروق، معده، و ریه‌ها ضرر می‌رساند.

رهبریتها

در حکومت علی علیه السلام پولهای بی جا صرف نمی‌شود، ولی در زمان ما چطور؟ در مسابقهٔ بوکس «کلی» با «فریزر» بلیط از ۱۶۰ تا ۲۰۰ تومان فروخته شد و درآمد هر یک بیش از ۴۰ میلیون تومان بود و در همان تاریخ یک نفر کشیش ۲ میلیون تومان از شرط‌بندی در مسابقه برد، مسابقاتی که اوج فائده‌اش هیجان عصبی خطرناکی است و احیاناً خطرانی جانی مهمّ در بر داشته است، هنوز خاطرهٔ ۱۰ سال پیش «پرو» که در مسابقهٔ فوتبال بر سر یک گل، بیجا ۳۶۰ نفر در نزاعی تلف شدند، از خاطره‌ها نرفته است.

در حکومت علی علیه السلام حقوقی که رهبر برای زندگی خویش

اختصاص داده است (و حتماً آن هم از مال شخصی خودش) تنها یک دست لباس است که تا پاره نشود به فکر لباس دیگری نمی‌افتد و دو گرده نان جوین که همان را هم با هراس و دلهره (که مبادا گرسنه‌ای سر به بالین گذارده باشد) تناول می‌کند.

و سهم غذایی، فرماندارش از چند قرص نان معمولی تجاوز نمی‌کند که با غذای ساده‌ای تناول می‌شود و در همان شهر تحت - الحکومه‌اش ثروتمندانی هستند (که باید تدریجاً در اجتماع هضم شوند)، و فرماندار که دعوت سفره آنها را پذیرفته شدیداً توبیخ می‌شوند.

و علی علیه السلام روش خود را اقتباس از روش پیامبر صلی الله علیه و آله می‌داند: «اما بعد یا بن حنیف فقد بلغنی ان رجلاً من فتية اهل البصرة دعاک الی مادية فاسرعت الیها تستطاب لک الألوان و تنقل الیک الجفان و ما ظننت انک تجیب الی طعام قوم عائلهم مجفو و غنیهم مدعو... الا و ان امامکم قد اکتفی من دنياه بطمیه و من طعمه بقرصیه..»

و لو شئت لاهتدیت الطريق الی مصفی هذا العسل و لباب هذا القمح و نسج هذا لقز و لکن هیئات ان یغلبنی هواي و یقودنی جشعی الی تخیر الأطعمة و لعلّ بالحجاز او الیماة من لا طمع له فی القرص و لا عهد له بالشبع. أقنع من نفسی بأن یقال امیر المؤمنین و لا اشارکهم فی مکاره الدهر

او اكون اسوة لهم فى جشوبة العيش.

أنا من رسول الله كالصنوم صنو الذراع من العضد... فاتق الله يا بن حنيف و لتكفك اقراصك...»^(۱)

فرزند حنیف به من خبر رسید که شخصی از بزرگان بصره ترا به سفره‌ای دعوت نموده و تو هم به سوی آن شتافتی^(۲) آنجا غذاهای رنگارنگ برای تو حاضر می‌کردند و قدح‌ها تعارف می‌نمودند و من فکر نمی‌کردم که تو چنین دعوتی را پذیری که ثروتمندان را دعوت کنند و فقرا را برانند.

بدانید، که پیشوای شما از دنیای خویش به تگه لباس (یک دست) و از غذایش به دو قرص نان اکتفا نموده است.

به خدا اگر می‌خواستم، می‌توانستم از این عسل مصفی و خالص طبیعی و از مغز این گندم و از این لباسهای ابریشمی تهیه کنم لیکن هرگز هوس بر من غلبه نمی‌کند که غذاهای خوب را برای خود انتخاب کنم با اینکه شاید در حجاز و یمامه شخص گرسنه‌ای باشد که

۱ - از نامه حضرت به عثمان بن حنیف فرماندار آن سرور بر بصره نامه شماره

۲ - از همین لغت پیدا است که دست فرماندار در خرج بیت المال چقدر بسته بوده که نمی‌توانسته برای خود سفره‌های رنگین و غذاهای چرب و خوب فراهم آورد.

هرگز آرزوی یک قرص نان هم نداشته و یاد سیری را از خاطر برده باشد... (۱)

آیا به همین قناعت کنم که مرا امیرالمؤمنین بخوانند و در مشکلات روزگار با آنها شریک نباشم و بلکه در سختی معیشت مقتدا و پیشوای آنها نباشم؟...

من نسبت به پیامبر ﷺ همچون دو درخت یک ریشه و همچون استخوان ذراع نسبت به بازو هستیم...

فرزند حنیف، از خدا بترس و به همان چند قرص نان خودت اکتفا بنما... (۲)

مراقبت اسلام را در اموال عمومی بعد از این مفصلتر خواهیم دید خلاصه اینکه اگر اسرافکاری نباشد و همه افراد کار کنند، کاری مفید برای جامعه (هر نوع کار) به یقین که مشکلی در کار نخواهد بود. با اصراری که اسلام بر کار و کوشش دارد و همه افراد را به کار می گیرد و زمینه کار را نیز فراهم می سازد، تکثیر نسل نه تنها مشکلی نخواهد بود، بلکه تولید نیروی فعال و مفید خواهد بود. برای تحکیم موقعیت

-
- ۱- این جمله شدت اختلاف طبقاتی محصول حکومت عثمان را می رساند که فقر برخی مردم به اوج رسیده بود و از کمال یأس و ناامیدی دیگر آرزوی نان هم نمی کردند و در دوران زندگیشان هرگز سیر نشده اند تا سیر را بشناسند.
 - ۲- از این جمله نیز مقدار حقوق فرماندار معلوم می شود.

تولید اصیل یعنی کشاورزی خود رهبر کشاورزی می‌کند تا مردم تشویق شوند و البته که به واقعیت نه به ظاهر و موقت. (۱)
قرآن کریم این ندا را یک آهنگ ثابت آسمانی در کتابهای مختلف الهی می‌دادند که:

«و ان لیس للانسان الا ما سعی» آیه ۳۹، نجم.

(در صحیفه‌های پیشین نیز گفته‌ایم که:) بشر بهره‌ای جز از کار خود نخواهد داشت.

تأکید می‌کند که کار کردن روش انبیاء الهی است: ادريس و لقمان خیاط بوده‌اند نوح و زکریا نجاری می‌کردند و هود و صالح تجارت می‌نمودند و...

و این روش همه بینش داران اجتماعی (هر چند درک پاک انبیاء و پیروان اصلی‌شان را نداشته باشند) بوده است همواره ترغیب به کار می‌کرده‌اند و هر چند در نوع کار سلیقه‌های گوناگونی داشته‌اند، در اصل لزوم کار همه متفق بوده‌اند.

ولتر - نویسنده و فیلسوف معروف بیمار به دنیا آمد و بیشتر دوران عمرش علیل بود ولی با فعالیت‌های پی‌گیر خود دنیا را به هم ریخت، بی‌وقفه کار می‌کرد، گاهی روزی ۱۵ هزار کلمه می‌نوشت و شبها

آنها را برای دوستانش می خواند می گفت ما باید بکوشیم آتشی را که خداوند در درون ما به ودیعت نهاده همواره فروزان نگهداریم لوئی پانزدهم هرگز او را تشویق نمی نمود که هیچ، همیشه او را آزاد می داد و چون فردریک کبیر از پروس او را دعوت نمود لوئی گفت به دیار پروس احمقی افزوده شد و از دربار من کم شد، بعدها فردریک نیز او را به زندان انداخت.

حدود ۹۹ جلد کتاب نوشت لوئی شانزدهم هنگام انقلاب کشور گفت: روسو و ولتر فرانسه را بر باد دادند این جمله را هنگامی گفت که می خواست سرش زیر گیوتین از تن جدا شود.

«ولتر» از گرسنگی دهقانان رنج می برد و زمان او بد زمانی بود «دیدرو» فرانسوی در نقاشی خویش تصویری از لوئی چهاردهم نشان می دهد که زیباییهای قصر باشکوه خود را نشان جدش «هنری» چهارم می دهد، ولی هنری پس از نگاهی کوتاه به قصر سری تکان داده و می گوید: راست می گوئی فرزند قصرت زیباست، ولی دلم می خواهد به کلبه دهقانان «گونس» نیزنگاهی بکنم آنها روی کاه می خوابیدند و به زحمت سدّ جوع می کردند.

یکی از کارهای ولتر، این بود که برای تحصیل امکانات اندرزگوئی هایش خود را به صورت دلقک غیر رسمی دربار فرانسه

در آورده بود تا ضمن مضحکه انتقادهای حادّ خود را به گوش آنها برساند. به قول: «چسترتون» نویسنده انگلیسی (وفات ۱۹۳۶) دلقک‌ها مردمانی بسیار جدّی هستند.^(۱)

اگر می‌شنوید تنها در شهر سایگون هزاران کودک در کوچه‌ها می‌خوابند و از ته مانده غذائی که در صندوق زباله ریخته می‌شود تغذیه می‌کنند و در «ونزوئلا» صد هزار کودک در خیابانها گدائی می‌کنند در آرژانتین همه ساله ۳۰ هزار کودک نوزاد در اثر سوء تغذیه و بیماری عفونی می‌میرند، در کورستایکا همه ساله پنج هزار نفر از گرسنگی می‌میرند. در «موزامبیک» مستعمره پرتغال از هر سه کودک یکی می‌میرد. در کلمبیا همه ساله ۹۰ هزار کودک کمتر از پنج سال می‌میرند و در «شیلی» بیماری سل غوغا می‌کند و در محله‌های سیاه‌نشین آمریکا مرگ و میر کودکان بسیار است و بالأخره آمار کلی جهان نشان می‌دهد که در حال حاضر ۵۰۰ میلیون کودک در اثر گرسنگی و کمبود موادّ غذائی تهدید به مرگ می‌شوند.^(۲) نه از این

۱ - ماجراهای جاودان در فلسفه، ص ۲۴۵ - ۲۵۸.

۲ - مجله بهداشت جهانی، این آمار مربوط به چند سال پیش است در ویتنام پس از استقرار کمونیسم این نسبت بهتر شده یعنی ففراکثرتت حالا عمومی شده است همه فقیرند! ولی قدری بهتر از سابق، البته فشار و اختناق هم طاقت فرسا شده است.

است که زمین دیگر املاح لازم برای تولید را از دست داده و یا کمبود آب زمین، مردم را تشنه گذارده و یا نیروی انسانی مردم قدرت کار کردن ندارد، بلکه از این است که استعمار تولید را می‌برد و نیروی انسانی را از مسیر خودش منحرف می‌سازد و گرنه زمین غذای حیواناتی را که می‌توانند ۴۹ هزار میلیون نفر سکنه زمین را غذا بدهند دارد که تخمیناً ۳۷۵ سال دیگر بشر به این تعداد می‌رسد.^(۱)

و به فرموده علی علیه السلام «هیچ فقری گرسنه نیست مگر به علّت لذّتها و تمتّعات ثروتمندی.»^(۲)

و بهترین شاخص این گفته این است که «در حال حاضر بیش از ۲ میلیون فلسطینی از سرزمینشان رانده شده‌اند که یک میلیون و صد هزار نفرشان در اردن و چهار هزار نفر در غزه و ۱۰ هزار نفر در مصر و ۱۳۰ هزار نفر در لبنان و ۱۰ هزار نفر در عراق و ۵۰۰۰ هزار نفر در سایر نقاط جهان پراکنده‌اند.»^(۳) (این مربوط به چند سال پیش است و البته هر دم از این باغ بری می‌رسد) آن وقت کاخ نشینی اسرائیلیان به بهاء آوارگی این آوارگان تمام شده است و الله من ورائهم محیط. و

۱ - مجله دارو و پزشکی.

۲ - ماجع فقیر الّا بما متع به الفنی «نهج البلاغه».

۳ - اطلاعات ۴۷/۱۰/۲۲.

همین ضعف ما و سلطه آنها هم از اشتباهات و اختلافات و قدرت طلبی ها و غلط کاری های تاکتیکی ماست.

«رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ اسْرَافَنَا فِيْ اَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلٰی الْقَوْمِ

الکافرین.»

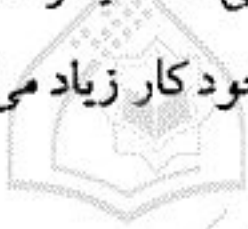
مضاربه و مزارعه و...

می خواستم درباره مضاربه و مزارعه و مساقاه و اجاره که این روزها دستاویزی برای حمله به فقه اسلامی در دست افرادی خام و نا آگاه شده است نوشته ای جداگانه بنویسم ولی تراکم کار و کمی فرصت به فکرم واداشت که در این شرایط چیزی شبیه سنگ بزرگ است که علامت نزدن است و ناچار خلاصه ای از نظریه ام را اینجا منعکس می کنم: همان طور که پیش از این گفتم اختلاف نیروها استعداد های انسانی موجب تفاوت انسانها در قدرت بر کار می شود یکی به راحتی قدرت ۱۵ ساعت کار در شبانه روز دارد و دیگری ۸ ساعت کار را به زحمت انجام می دهد، عشق به کار هم مانند قدرت فعالیت در افراد، مختلف است، قبول دارم که این تفاوت هم بی جهت و منشاء نیست و علّی دارد، ولی به هر حال این تفاوت اینک هست، در طول تاریخ هم بوده است، اینکه بگوئید ما در پی تأسیس مکتبی

هستیم که این تفاوتها را حتی در طبیعت انسانها بردارد، فعلاً که یک ذهن گرانی بیش نیست و هیچ تجربه و نظریه علمی هم آن را تأیید نمی‌کند و فعلاً مائیم و این انسان، این موجود، با استعدادهای مختلف و قدرتهای گوناگون - و همیشه هم انسان چنین بوده است - مکتب و قوانین مکتبی را برای فرشته‌ها که نمی‌خواهیم، برای انسان می‌خواهیم. (در فرشته‌ها هم آنچه که برای فلاسفه مسلم است نفی استعداد و اثبات فعلیت تامه است نه تساوی در قدرت و حوزه کار).

این تفاوت و اختلاف در قدرت کار موجب می‌شود که افراد پرکار بالذات متوجه کار بیشتر شوند این کار بیشتر اگر حتماً مجانی باشد و یا بهره کارشان به زور از آنها بگیریم در اغلب افراد شوق کارشان از بین می‌رود، و یا نقصان می‌پذیرد، نگوئید که افراد خود ساخته این طور نیستند، مگر مکتب را فقط برای افراد خود ساخته می‌آورند، و آیا این عیب بزرگی برای یک مکتب نیست که فقط برای عده‌ای خاص باشد، و دیگران یا در انزوا باشند و یا به زور تحمیل شوند.

نگوئید: همه افراد جامعه تدریجاً ساخته می‌شوند که این یک تصور ایده‌آلیستی بیش نیست! آری اکثریت افراد ساخته می‌شوند، لیکن این زمان بسیار می‌خواهد و تازه دوام آن حالت هم، مشکلات زیادی دارد و یک جهت آن مربوط به رهبر است یکی از عوامل مهم و

یا مهم‌ترین عامل ساخته شدن افراد خودساختگی شخص رهبر است. ولی مگر همواره پیامبر (ص) و علی (ع) مصدر کارند؟ وقتی هم عمر مصدر کار است که تخم اختلاف حقوق بیت المال را می‌کارد (و اقلأً برای زنان پیامبر (ص) هم که باشد برتری حقوق قائل می‌شود) تدریجاً عثمان به وجود می‌آید که اختلاف را به اوج می‌رساند و خودش روش امپراطوری پیش می‌گیرد و تدریجاً انحراف اوج می‌گیرد که حتی فلان رهبر کمونیست معاصر و دم زن از حقوق مردم، کلکسیون ماشینی تهیه می‌کند. دیگر کجا می‌توان گفت: مردم همه ساخته شده‌اند و با میل خود کار زیاد می‌کنند حقوق مقابل کار اضافی را طلب نمی‌کنند؟! 

اینها که هیچ... حتی اسلام هم که برای کار اجر و ثواب اخروی، مقرر می‌دارد و کارمند و کارگر را بدین جهت که کارشان در معرض دید خدا و پیامبر (ص) و مؤمنین و ارسته است تشویق به کار می‌کند به این اجرا اخروی قناعت نمی‌کند و دنیا را با دنیا و آخرت می‌آراید نه فقط به امید ثواب آخرت، و حتی برای مبارزین در جنگها حقوق مادی قائل می‌شود علاوه بر عنوان شهادت (اگر کشته شوند).

خلاصه اینکه قدرت کار در افراد متفاوت است، باید از همه قدرت افراد استفاده نمود. و بهترین راه این است که آنها محصول کار خود را

برای خود ببینند تا تشویق به کار شوند، و به علاوه باید نتیجه کار هر کسی به خودش برسد که طبق قانون طبیعی بستگی معلول به علت می باشد، و در این صورت تفاوت در آمد پیدا می شود و بعضی افراد درآمد بیشتر از نیاز پیدا می کنند.

این درآمد بیشتر را چه کند؟

در راه عیاشی خرج کند؟، یا زیر خاک پنهان کند؟. یا مجبورش کنیم که به دیگران ببخشد؟ یا برای خودش در بانکها ذخیره کند، ولی هیچ گاه نگیرد؟.

راه چهارم معنایش همان سلب مالکیت است و همچون راه سوم موجب سستی در کار و غلبه روح یأس می شود و خمودی می آورد، راه دوم نیز دست کمی از دو راه مزبور ندارد، گرچه قدری بهتر است چون ممکن است فکر کند برای فرزندانم می ماند و شاید در آن دوره مسیر عوض بشود و از این ستون تا آن ستون فرج است.

راه اول اگر فقط تفریحات سالم باشد بی ضرر است، ولی همان تفریحات سالم هم بیش از مقدار لازمش اتلاف بی مورد پول است و اگر عیاشی های غیر سالم باشد که همه اش اتلاف پول و نیروی انسانی و ضربه به نیروی های یک کشور است و ضربه بزرگی به تولیدات کشور می باشد.

بگوئیم خودش با این پول اضافی تجارت و یا کار دیگری شخصاً انجام دهد، این نشدنی است زیرا دیگر بیش از ۱۵ ساعت که برایش ممکن نیست و بنابراین تدریحاً هیچ وقت اضافی نمی ماند.

آیا هیچ راه ممکن انسانی دیگری جز این دارید که به افراد دیگری که قدرت کار دارد ولی پول ندارد یا وقت اضافی دارد قراردادی منعقد کند که دست از من و پا از تو، پول از من، و کار از تو، و درآمد به نسبت معین شده تقسیم شود.

تا قدرت کار آن فرد دیگری با نداشتن امکانات تعطیل نشود و پول این هم کنز نشود و یا در راههای فاسد صرف نشود، و دست آخر هم کمک به اقتصاد کشور بشود. و این می شود «مضاربه» از «ضرب فی الأرض - حرکت در زمین». عامل به راه می افتد و مقدمات کارش را صاحب پول ایجاد می کند.

و یا زمین و بذر تهیه کند (مزارعه) و در اختیار فرد دیگری که قدرت و وقت کار دارد قرار دهد تا کار کند و بهره کارشان را به نسبت قرار داد شده تقسیم کنند (و اینکه می گوئیم کارشان زیرا صاحب پول هم که زمین و بذر تهیه کرده آن هم با کار فراهم شده است، چه فرق می کند؟ او کار متبلور دارد و کارگر کار متجلی و تدریجی).

یا درخت کاری کنند درخت از او و کار از این.

و این می شود مساقاه یعنی در انجام این کار هر دو سهمی دارند (به عقیده مشهور ادبا در وزن مفاعله).

و یا مسکنی تهیه کند و به افرادی که پول کمتری دارند و قدرت تهیه مسکن یا مسکن بزرگتری ندارند، به اجاره بدهد.

می دانم فوراً می گوئید: آخر در روشی که ما پیشنهاد می کنیم کسی پیدا نمی شود که بی مسکن باشد...

ولی در روش پیشنهادی ما هم کسی نیست که بی مسکن باشد ولی شما می گوئید اجاره مسکن را (البته به طور غیر مستقیم و بدون عنوان اجاره) به دولت بپردازد و ما می گوئیم به افراد بپردازد، تا پول مستقیماً در دست خود مردم باشد. و از طرفی همیشه احتیاج برای اصل مسکن نیست، چه بسا برای توسعه در زندگی و در کسب و کار می باشد.

کشورهائی که مضاربه و مزارعه و مساقاه و اجاره و مانند آن را قبول ندارند پولهای اضافی که در دست مردم قرار می گیرد یا در مسیر عیاشی دور ریخته می شود و یا به تظاهر و ریاکاری می افتند و پولها را مخفی می کنند، در ظاهر اظهار فقر و یا نداشتن پول اضافی می کنند و در باطن کتز می کنند و بالأخره در همان مسیر عیاشی خرج می کنند و یا مخفیانه و قاچاق (از نظر قوانین دولتی) به همان راه طبیعی خرید و فروش مشغول می شوند. و تجارتی غیر منطقی انجام می دهند که

ضررش با ضرر فرضی مضاربه و مزارعه قیاس نمی‌شود.

البته روح تظاهر و ریاکاری مطلبی نیست که برای آنها که فقط به فکر اقتصادند ناراحت کننده باشد، ولی عواقب این روح نه تنها انسانیت و شرافت و کرامت آدمی را لطمه می‌زند، بلکه بالآخره به اقتصاد هم لطمه می‌زند، اعتماد را از میان ملت می‌برد.

یک روسی جوان که تازه در مسکو از خارجیان یک کلاه پوستی خریده بود به همان راحتی از دست داد، هنگام قضاء حاجت در یک توالت عمومی از سرش بردند، قیمت کلاه پوست روباه اگر در مغازه‌ای پیدا شود ۵۰ روبل می‌باشد، لیکن پیدا نمی‌شود و به جای مغازه‌ها در دست قاچاق فروشان بازار سیاه و به قیمت ۴۰۰ مارک فروخته می‌شود قاچاقچی‌های معمولی در کنار خیابانها ول هستند، ولی معاملات بزرگ قاچاق در خانه‌ها با نام مستعار و اسم رمز انجام می‌شود یک پالتو پوست زنانه کانادائی در این خانه‌ها ۱۵۰۰ روبل یک ضبط صوت کاست ۱۲۰۰ مارک، یک جوراب ساقه بلند نخی یا پرلون غرب ۳۰ مارک، احیاناً کتاب و اسلحه قاچاق هم هست، لیکن اسلحه مجازات سنگینی دارد و کتاب مجمع الجزائر کولاک به قلم نیتسین که در پاریس به زبان روسی چاپ شده است به طور قاچاق تا ۱۰۰۰ مارک، می‌فروشند.

مردم پولهایشان را به بانک‌ها نمی‌دهند که گرفتار: از کجا آورده‌ای نشوند. کارشناسان حساب کرده‌اند مردم شوروری به همین علت ۴۰ میلیارد روبل در خانه‌هایشان احتکار کرده‌اند. حکومت برای محدود کردن این معاملات خودش مغازه‌های کمیسیونی اجناس قاچاق گشوده، لیکن فائده‌ای نکرده و باز هم قاچاقچیان هستند که بهترین مشتریان آنها هستند، فوراً می‌خرند و با صد در صد سود می‌فروشند.^(۱)

نگوئید در این گونه کشورها پول اضافی پیدا نمی‌شود...

این طور نیست بالاخره حقوق کارگر ساده و تکنیسین و مکانیسین و مهندس و پزشک فرق دارد، هر چند فرقی اندک.

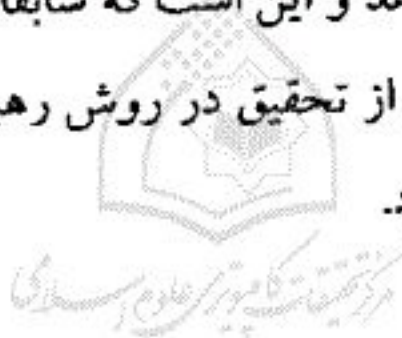
این تفاوت حقوقها که حتی در چین میان ۱۱۰ تا ۴۱۰ یوان (واحد پول چین) در نوسان است چه می‌شود؟ یا باید بیهوده صرف شود و یا جمع شود و به کار تولید و یا تجارت مصرف شود و یا دولت مجدداً به زور بگیرد و به کار بی‌اندازد.

می‌گوئید: خوب، پس چه کنم که اوناسیس‌ها و راکفلرها به وجود نیایند؟ می‌گوئیم: این دیگر با مطالعه مباحثی که در مالکیت گفتیم معلوم می‌شود. با وضع قوانین در مورد محدودیت راههای مشروع

درآمد، و قانون مالیاتها و قانون ارث و قانون حرمت کنز و دیگر قوانین الزامی و غیر الزامی اقتصادی، و با روش رهبری اسلامی که به تفصیل بیان شد و البته مهم‌ترین راه به نظر ما همین امامت و رهبری است برای مردم، سوسیالیسم و سرمایه‌داری فرق نمی‌کند - خوب دقت کنید - اگر علی علیه السلام در رأس کار باشد جمع سرمایه تحقیر می‌شود و در عین حال کار به حد نهایت تشویق می‌شود که علی علیه السلام خود کار می‌کند و کنز نمی‌کند و فقط مجاهده و علم و تقوی را احترام می‌کند و در جامعه هم همین طور و اگر خروشچف سرکار باشد (که بهترین طراح دوخت را از پاریس برای لباسش می‌آورد که لباسش جلب نظر دختران جوان را بکند) و یا آن دیگری که: کلکسیون ماشینی درست می‌کند و یا آن دیگری که ناصر به شوخی بهش می‌گوید: آیا همه مردم یوگسلاوی مانند این باغ رؤیایی شما را دارند؟! و جوابی جز خنده جمعی در کار نیست... مردم یا به عیاشی می‌پردازند تا بی خبر باشند و نفهمند و از عدم آزادی‌های فکری رنج نبرند و یا به قاچاق جمع مال می‌کنند، می‌خواهی اسمش را کمونیزم بگذار یا کاپیتالیزم. این گونه رهبران ضعیف النفس و سست اراده و تسلیم خواستهای نفسانی خویش هستند که هم خود را و هم جامعه خویش را فاسد می‌کنند به قول «مدودف» دانشمند تبعیدی شوروی: قدرت خروشچف را فاسد

کرد. (۱)

اینها محکوم قدرت خود می‌شوند، نه حاکم! می‌خواهم بگویم قانون هر چند بسیار مهم است ولی امامت و ولایت که مقام مجری قانون است مهم‌تر است و روش امام محبوب حتی بر قانون مقدم است و این است که پیش از این گفتیم: در لسان پیامبر (ص) دستورات الزامی از اخلاقی در تعبیر جدا نمی‌شده است هر چه می‌فرمود اطاعت می‌شد، مگر اینکه با دستور جداگانه‌ای خودش آزادی عمل بدهد و این است که سابقاً گفتیم بررسی مسائل قانونی مالکیت اسلامی از تحقیق در روش رهبری اسلام نباید جدا شده و مجرداً بحث شود.



ارث

مسائل ارث هم در اسلام بر همین اساس است وقتی انسان می‌بیند هر چه کار کند برای خودش محفوظ است و اگر تصادفاً بمیرد برای فرزندانش می‌ماند - و این در نهاد طبیعت انسان است که فرزندانش را جزئی از خود می‌بیند - به کار تشویق می‌شود، ولی اگر به او بگویند: برو کار می‌کن مگو چیست کار؟ و اگر کار کنی فقط به قدر

ضرورت باید برداشت کنی و یا بگویند فعلاً همه‌اش مال خودت ولی اگر مردی همه‌اش ضبط می‌شود دیگر اطمینان به آینده ندارد.

راستی اسلام عجیب است، دقت در دستورات اسلامی در این عصر علم و کیهان و عصر حقوق و عصر تکاپو و دلسوزی برای جنبشهای آزادیخواه همچون همه عصرهای دیگر باز هم ما را به جنبه مافوق بشری این مکتب، رهنمون می‌گردد، هنوز انسانهایی هستند که فکر می‌کنند اگر مضاربه و... و ارث را از حقوق اسلامی بردارند بهتر است و اخیراً افرادی ناآگاه پیدا شده‌اند که اینها را از قوانین موقت اسلام شمرده‌اند و به نظر خود مطلبی را فهمیده‌اند که هیچ کس از فقها تاکنون نفهمیده است و یک نفر هم آیه:

«و ما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنى القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله اياته.» حج آیه، ۵۲.

را بر هیمن قوانین تطبیق می‌کرد یعنی این قوانین القاءات شیطانی هستند و موقت و خدا آنها را از میان می‌برد و آیات و احکام دائمی خود را تحکیم می‌کند!!

یعنی این قوانین با اینکه در آن دوران موقت وحی بوده‌اند (و لذا به طور موقت پذیرفته می‌شده‌اند) در عین حال القاءات شیطانی هستند. و راستی قرآن چقدر مظلوم واقع می‌شود، گروهی از اهل تسنن هم

این آیه را اینگونه تفسیر می‌کنند که وقتی در سوره نجم آیات: افرأیت اللات و العزى و منوة الثالثة الأخرى: آیالات و عزى و آن سوّمی، منات را دیدید نازل شد شیطان به زبان پیامبر انداخت که: تلك الغرانيق العلى، ان شفاعتهم ترجى: اینها پرندگان جالبی هستند که شفاعت آنها مورد امید است. آنگاه خداوند این القاءات شیطان را بر طرف نمود و وحی را صاف و پاک و سالم از زبان پیامبر (ص) به گوش خلق رسانید. بعضی گفته‌اند شیطان به گوش مشرکین این مطالب را خواند.

با اینکه آیه معنای روشنی دارد: هر پیامبری به خاطر حرص به تبلیغ، گاهی آرزوهایش در مسیر ارشاد خلق از حدّ، تجاوز می‌کند و حتّی شخص پیامبر اسلام ﷺ در فکر می‌افتد که قرار داد منع تعرّض به بت (به طور موقت) با کفار منعقد کند، ولی خداوند این القاءات متجاوزانه نفسانی را که از حرص شخصی اولیاء خدا بر ارشاد و تبلیغ دین است بر طرف می‌کند و پیامبر (ص) را حفظ می‌کند که اشتباه نکند و با نزول وحی، پیامبران را معصوم نگه می‌دارد که عصمت پیامبران (به معنای حفظ از اشتباهات مهم در رهبری و ارشاد) هم به همین وسیله انجام می‌شود یعنی با آیات: «ولقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً... و: قل یا ایها الکافرون... و لو شاء الله لهداهم اجمعین... و انک لا تهدي من اجبت... و لعلک باخع نفسک ان لا یکونوا مؤمنین...» = نزدیک بود که به

آنها اعتماد کنی... بگو ای کفار معبود شما را نمی پرستم و شما هم معبود مرا نمی پرستید... شاید خودت را از بین می ببری که چرا اینها ایمان ندارند و آیات بسیار دیگر جلوی این حرص شدید و ناراحت کننده شخصی پیامبر ﷺ را بر ارشاد و تبلیغ می گیرد که برای هدایت دیگران به راه افراط نرود یعنی این آیه هم از دلیلهای عصمت انبیاء می باشد شیطان هم حتما به معنای ابلیس نیست بلکه هر گونه فکر افراط و متجاوز از حد لازم خود شیطان است هر چند به قصد خدا از پیامبر ﷺ نقل است که: هر کسی شیطانی دارد گفتند: شما هم یا رسول الله؟ فرمود: آری لیکن شیطان من تسلیم من شده است.

دیگری آیه: «و لو لا ان یكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لیبوتهم سقفا من فضة و معارج علیها یظهرون...»^(۱)

را این طور تفسیر می کرد که: خداوند می خواهد از نظر اقتصادی همه یک شکل و یک امت باشند. با اینکه معنای آیه به خوبی روشن است. آیه می خواهد بگوید: اگر نبود که مردم به طور کلی یک امت کفر بشوند، بکفار همه دنیا را می دادم و برای مؤمنین جهان دیگر را... یعنی همان چه ما پیش از این گفتیم که انسان کامل به این دنیا اصلاً توجه ندارد، ولی اکثریت مردم در اغلب دوره ها و زمانها ایمانشان کامل

نیست و در شرایط سخت از پای در می‌آیند و لذا دنیا را به کفار ندادیم، به مؤمنان و کافران هر دو از دنیا داده‌ایم و دارا و فقیر در هر دو گروه هستند.

یک بعد دیگر این گونه تأویلهای باز کردن راه برای استعمار حکومتهاست، دیگر برای ما روشن است که مکتب سوسیالیزم در این دنیا و در این انسانها، یعنی در ساختمان این موجود، بهترین راه برای استثمار ملت‌ها به وسیله افرادی خاص تحت عنوان هیئت حاکمه است، به نام خلق و وکلای خلق هر چه بخواهند، امتیازات را در اختیار می‌گیرند. و ما هم می‌دانیم که چه سوء استفاده‌ها می‌شود.

و هر قدر قدرت اقتصادی مردم تضعیف شود و قانونها در مسیر دولتی کردن اموال به راه بی‌افتند و سیستم اداره کشور به سوی سوسیالیزم پیش رود (البته در غیر آنچه که به طبع خود باید عمومی باشد) پایگاه قدرت مردمی ضعیفتر و زمامداران قویتر می‌شوند تا آنجا که فقط و فقط کسانی قدرت اعتراض دارند که شهرت جهانی‌شان مانع از بین رفتنشان می‌شود و تازه پس از چند صباحی بیرون ریخته می‌شوند، یعنی فقط سولژنیستین‌ها و ساخاروف‌ها می‌توانند کمی حرف بزنند و نمیرند و به دنیای آزاد برسند اسلام می‌خواهد قدرت اقتصادی در دست مردم باشد تا اگر خواستند بتوانند اعتراض کنند و

روی پای خود بایستند، آخر همیشه که شخص پیامبر در میان مردم نیست. و راستی این هم یکی از بلندترین و انسانی‌ترین نظریات اسلامی است که پای فکر انسانهای به اصطلاح روشنفکر، زمان ما به آنجا نمی‌رسد و در عین حال دلیل الهی بودن این مکتب اصیل است اگر مکتب اسلام بر اساس تزویر و استبداد و حکومت‌طلبی پیامبر (ص) و جعل وحی بود، باید بیشتر به نفع خود و زمامداران پس از خود قانون بیاورد نه به نفع مردم و در راه درست کردن پایگاه اقتصادی توده‌ها.

باید به همه مردم تفهیم شود که هر نظریه‌ای را از هر نویسنده‌ای نپذیرند و به اهل فن، و متخصصین قوانین و فقه اسلامی مراجعه کنند تا ناآگاه رشته تقلید افرادی غیر متخصص و کم اطلاع را به گردن نیاویزند. و این برای اسلام خطری بزرگ، نمی‌گویم کتاب نخوانند و یا نظر ندهند و تحقیق نکنند، می‌گویم حتماً به اهل فن مراجعه کنند.

مکتبها درمانده می‌شوند

به هر حال نادیده گرفتن مطالب مزبور، در مکتب کمونیزم باعث شده که مردم در آن کشورها مبتلا به نوعی یأس بشوند و جز با فشار و ناچاری تن به کار ندهند، البته تبلیغات زیاد است، ولی گاهی هم

مطالبی واقعی از ماوراء تبلیغات حکومتی از پشت دیوارهای آهنین درز می‌کند و از سرزمین مشکل ورود و خروج خبرهائی می‌رسد، ۲۵ میلیون تن غله در شوروی به سال ۷۵ م در اثر ریخت و پاش کشاورزان و سهل‌انگاری در جمع‌آوری هدر می‌رود چون مال خودشان نمی‌دانند و حتی معتقد نیستند که همه‌اش در مسیر اصلاح جامعه‌شان می‌باشد. می‌بینند که بیشتر در مسیر آهن پوش شدن ارتش به کار می‌رود.

شوروی هر چند از نظر نیروی هسته‌ای از آمریکا عقب است لیکن از هر نظر مقدار نفرات ارتش و تانکها و زره‌ها جلوتر است و همواره بودجه دفاعی خود را زیاده‌تر می‌کند، امتیازهای سرشار مقامهای حزبی و دولتی و نویسندگان وابسته را می‌بینند و می‌بینند که دم زدن از تساوی، شعاری بیش نیست و اینها و چیزهای دیگر است که مردم را شست می‌کند. و کار کردن به قدر قدرت و برداشت به اندازه نیاز را شعاری بیش به حساب نمی‌آورند.

و مانو اعتراف می‌کند که مردم تا ۱۰٪ محصول را برای خودشان به اصطلاح کش می‌روند.^(۱) و آنها هم مانند منطقه خودمان کمک به سیل‌زدگان و زلزله‌زدگان را اختلاس می‌کنند، مطبوعات خودمان

حدود ۵۵/۶/۱۵ به نقل خبرگزاریهای جهان نوشتند: در چین هیستهای مأمور تحقیق و جلب افرادی که اموال کمک به زلزله زدگان را اختلاس کرده اند تشکیل شد!

اردوگاههای کار اجباری و تبعیدگاهها و زندانهای غیر سیاسی کارگران در شوروی همه اش دلیل این است که مردم احساس فشار می کنند و اگر روزی فشار و زور کنار برود هرگز حاضر به فداکاری در چنین رژیم نیستند.

البته رژیم کاپیتالیسم هم یک روش انسانی نیست و آزادی بی بند و بار در کشورهای سرمایه داری است که کمونیزم را به وجود می آورد و شاید هم این فشارها مقدمه ای است برای پناه بردن ملتها به مکتبهای دیگر و سپس یأس از همه و آنگاه روی آوردن به اسلام...، اسلام اصیل محمد (ص)، اسلام علی (ع)، اسلام زهرا (ع)، اسلام مهدی (عج).

البته در آن وقت ایادی استعمار می کوشند مردم را که بیدار شده اند بیشتر بکوبند و جبهه های بیدار را که فعالیتشان در همه دنیا توسعه یافته از بین ببرند، فشارها چنان می شود که شاید حوادثی که اکثر مسلمانان به یاد دارند نمونه ای از آن باشد و خلاصه ظلم و جور همه جا را می گیرد، ولی این فشارها اثری جز بنزین ریختن روی آتش نمی باشد، مردم زخمی و فشار دیده بیشتر می کوشند و ملت های بیدار

همه برای یک چیز قیام می‌کنند و آن هم عدالت اجتماعی انسانی و رهبری واحد که مرزها شکسته شود و انسانها برادروار زندگی کنند. و به فرض که خودشان خصوصیات منجی خود را ندانند عنواناً همه به دنبال مهدی عج می‌گردند فرهنگها به هم نزدیک می‌گردند تقاضاها مشابه یکدیگر و جمعی می‌باشد.

تقاضا به شدت در روان جامعه‌ها رشد می‌کند و دست خدائی همچون همه دوره‌هایی این چنین از آستین بیرون می‌آید و ظلم را از بیخ بر می‌کند و مهدی عزیز است که: «یملأ الأرض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً روحی و ارواح العالمین له الفداء».

آری اراده ازلی خداوندی بر این است که مستضعفین بیدار که شایسته امامت و رهبری شده‌اند به پا خیزند و دستها بیرون آرند و امامت یابند که: «و نريد أن نمنّ على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة...»

از این بیان به خوبی متوجه شدید که ادله امر به معروف و نهی از منکر هیچ منافاتی با احادیث ظهور امام زمان عج ندارد که می‌گوید ظهور آن حضرت پس از پر شدن جهان از ظلم و جور است بعضی این طور معنی می‌کنند که یعنی این امر به معروفها و نهی از منکرات اثری ندارد و حتماً ظلم پیروز است مگر او بیايد و در نتیجه، قرآن

العیاذ باللّٰه بیجا این همه دستور امر به معروف می دهد.

نه، نه، بلکه همانها مقدّمه بیداری ملتّها و اوج گرفتن کار مؤمنین است و در نتیجه، فشار دشمن که بیدار و هوشیار نشسته بیشتر می شود، ولی پیگیری و تقاضای مردم زمینه را برای آمدن امام علیه السلام آماده می کند، یعنی فشار دشمن و ظلم همه جانبه دلیل وسعت همه جانبه کار مؤمنین است نه از بین رفتن آنها، اگر مؤمنین فعّال نبودند و همه تسلیم بودند فشار دشمن معنی نداشت. تحلیل روح جمعی جامعه نیز همین را می رساند، این آگاهی ها به عمل می انجامد، این عملها درگیری می آورد درگیری ها رشد فکری بیشتر در همه ابعاد ایدئولوژی و سیاسی و انقلابی می آورد، گروه بندیهای منظم و ارگانیک به وجود می آید و فشار ظالم هم بیشتر می گردد، تا آنجا که ملتّها می خواهند از پای در آیند آنگاه شدّت فشار، انفجار اجتماعی می آورد و دست قدرت الهی هم به کمک می شتابد و پیروزی قاطع می رسد.

مطلبی که گفتم به حدّی روشن است که احتیاج به روایت و آیه هم ندارد. مختصر دقّت در تاریخ ملتّها همین مطلب را روشن می کند هر قدر ما مسلمانان بیشتر بکوشیم و ملتّها را با اسلام عزیز آشنا تر کنیم شوق آنها به اسلام و توجهشان به خرابی و ویرانی اوضاعشان بیشتر

می‌شود و فشار دشمن اسلام و خلق هم بیشتر و ظهور امام علیه السلام نزدیکتر...

و این است روح معنای این تعبیرات مذهبی: انتظار الفرَج عبادة.

این المدخّر لتجديد الفرائض و السنن.

این محیی آثار الشریعة.

«الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُحْسِنِينَ»

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي

الْأَرْضِ...»

اللَّهُمَّ اِنَّا نَرْغِبُ اِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيْمَةٍ تَعْزِيْهَا الْاِسْلَامُ وَاَهْلُهُ.

قم - حوزه علمیه -

محمد علی گرامی

فهرست آیات

- ۱۲۱ اتبنون بكل ريع اية تعبثون،
- ۱۹۴ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ،
- ۵۱ اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ،
- ۲۳ اِنَّ الْمُلُوكَ اِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا...،
- ۱۱۶ اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْاَرْضِ وَجَعَلَ اَهْلَهَا شِيْعًا،
- ۱۱۹ اِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ،
- ۱۹۳ اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا،
- ۱۶۹ رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ،
- ۱۲۳ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضُ مَا يُوْحَىٰ إِلَيْكَ،
- ۱۲۲ فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ،
- ۱۴۵ لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ...،
- ۴۶ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ انْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ،
- ۱۰۹ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ،
- ۱۳۰ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ،
- ۱۰۳ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ...،
- ۷۹ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ،

- وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى، ۳۳
- و فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلزَّكَاةِ وَالْمَحْرُومِ، ۱۱۰
- وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيقَاءِ الْآخِرَةِ، ۲۰
- وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ، ۱۲۳
- و كَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يَصْلَحُونَ، ۱۱۵
- وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَضْبًا، ۲۳
- وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ، ۲۱
- وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ، ۲۳
- وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ، ۲۲۳
- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ، ۱۲۱
- وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ، ۲۰
- وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ، ۲۴۹
- وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...، ۱۱۴
- وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا، ۱۹۴
- وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ، ۲۷
- ...وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمْ، ۲۷
- وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ، ۱۴۵
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ، ۱۹